کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی ۹۵۶۰

بسمه تعالی

هذا کتاب
مستطاب نزهة النواظر
فی ترجمة
معدن الجواهر بانضمام مواعظ
و پندهای گرانمایه از

تألیفات جناب مستطاب زبدة العلماء و المحدثین الحاج
شیخ عباس القمی زید توفیقه
العالی

بر حسب خواهش اخوان کرام جناب مستطاب آقا
میرزا ابوالقاسم (شفیعی) و جناب آقای میرزا محمود شفیعی
قلمی شد فی ۱۳۵۷

سال ۴۸ خورشیدی

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۲۴۲۰۳

رده‌بندی دیویی: ۱۳۵۹ ق ت/ م ۴۱۸ ک ۶۷ / ۲۹۷ مرجع ☐

سرشناسه: کراجکی، محمد بن علی، - ۴۴۹ ق.

عنوان قراردادی: معدن الجواهر. فارسی

عنوان: نزهة النواظر فی ترجمة معدن الجواهر به ضمیمه کلمات طریفه

شرح پدیدآور:

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: تهران ناشر: چاپخانه اسلامیه تاریخ نشر: ۱۳۵۹ ق

صفحه شمار: ۱۵۹ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۰×۱۷ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☑ ارسالی☐

واقف: خریداری تاریخ ثبت: خرداد ۱۳۲۳

یادداشتها: دارای حواشی تصحیحی است. شرح ضمایم: کلمات طریفه از عباس قمی.

موضوع(ها): ۱. اندرزنامه‌ها. ۲. اخلاق اسلامی - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۳. احادیث شیعه.

شناسه(های) افزوده: الف. قمی، عباس، ۱۲۵۴ - ۱۳۱۹. مترجم. ب. قمی، عباس، ۱۲۵۴ - ۱۳۱۹، مصحح. ج. قمی، عباس، ۱۲۵۴ - ۱۳۱۹، کلمات طریفه. د. عنوان.

فهرستنگار: شیبانی تاریخ فهرستنگاری: مرداد ۸۳

بسمه تعالی

هذا کتاب
مستطاب نزهة النواظر
فی ترجمه
معدن الجواهر بانضمام مواعظ
و پندهای گرانمایه از
تألیفات جناب مستطاب ثقة العلماء و المحدثین الحاج
شیخ عباس القمی زید توفیقه
العالی
بر حسب خواهش اخوان گرام جناب مستطاب آقا
میرزا ابوالقاسم شفیعی و جناب آقای میرزا محمود شفیعی
قلمی شد فی ۱۳۵۷

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی ۹۵۳۰
سال ۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

۳۸۸۳
۲۹۷/۲۱۲
۴۱۸۴ ک
ق/ت
۱۳۲۹
۲۹۷/۶۷
۴۱۸

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب نزهة النواظر فارسی
مصنف مترجم حاج شیخ عباس قمی
مؤلف
خطی نسخ نستعلیق تهران
چاپی
سال چاپ یا تحریر ۱۳۵۷ ق عدد اوراق ۱۵۹ صفحه
جزء کتب اخبار شماره ۲۴۲۰۳
شماره عمومی ۹۵۳۰ شماره قبض
واقف خریداری آستان قدس تاریخ وقف خرداد ۱۳۲۳
طول ۱۷/۳ عرض ۱۰/۷ گنجه
سال ۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

هذا کتاب نزهة النواظر فی ترجمة معدن الجواهر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله مبید الامم ومحیی الرمم والصلوة علی من ارسله علی حین فترة من الرسل وطول هجعة من الامم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکم وعلی آله الطاهرین ینابیع العلم ومصابیح الظلم **وبعد** بر ارباب دانش وهوش مخفی وپوشیده نیست که بهترین چیزها که انسان در گنجینهٔ دل مخزون کند وچون در گرانما به تعلیق گوش خویش نماید جواهرات فاخره ودرر باهرهٔ کلمات حکمت وپند است که تشنه لبان وادی بادیهٔ حیوة را از هلاکت به سرحد نجات خواهد رسانید ولهذا در قرآن مجید از آن تعبیر بگنج شد چنانچه در تفسیر آیهٔ شریفهٔ وکان تحته کنز لهما از اهل بیت عصمت سلام الله علیهم اجمعین وارد شده که آن گنج طلا ونقره نبود

بلکه لوحی بود که در آن چند کلمهٔ حکمت ثبت شده بود از اینجهة بود که پیوسته طالبان انسانیت وسعادت رنجها میبردند وتعبها میکشیدند وملازمت علما مینمودند تا چند کلمه از ایشان تعلم نمایند ودلهای مردهٔ خود را بان زنده نمایند نقل شده که مردی هفتصد فرسخ دنبال حکیمی رفت تا آنکه هفت کلمهٔ حکمت از او آموخت وابو علی شقیق بلخی خدمت هفتصد عالم رسید وپنج چیز از ایشان یاد گرفت وشک نیست که اغلی واعلای این جواهرات جواهری است که از معادن حکمت وخزنهٔ علم الهی یعنی حجج طاهره اهلبیت حضرت رسالت مآب اخذ والتقاط شده باشد فانها حیوة للقلوب المیتة وبصر للعمی وسمع للصم وری للظمأ لاجرم جماعتی از علمای دینیه شکر الله مساعیهم الجمیلة همت عالی خود را بران گماشته وپس از رنج وتعب بسیار این جواهرات گرانبها را از محال مختلفه ومواضع متشتته جمع آوری نمودند ودر قالب تصنیف در آوردند ودر میان مردم باقی گذاشتند از جمله کتاب معدن الجواهر تألیف شیخ عالم جلیل وثقهٔ وفقیه بی بدیل ابو الفتح محمد بن علی الکراجکی تلمیذ شیخ مفید وعلم الهدی است رضوان الله علیهم اجمعین که واقعاً معدن جواهر ومخزن درر باهره از اصداف حجج طاهره است فما احقه بوصف من قال ففی کل لفظ منه روض من المنی وفی کل سطر منه عقد من الدرر لکن از جهة آنکه الفاظ آن عربی است کسانیکه از لغت عرب بهره نداشتند از آن بهره نمیبردند تا آنکه در این

سال ۱۳۴۸ ...
بازبینی شد

اوان سعادت اقتران توفیق سبحانی شامل حال جناب فخامت نصاب مکرم
الحاج آقا میرزا زین العابدین تاجر نوری زید توفیقه گردید بجهة خدمت به
برادران دینی در صدد برآمد که این کتاب مستطاب را ترجمه نماید و بزیور طبع
درآورند تا آنکه باقیات صالحات و صدقه جاریه مستمره باشد که سودش بیشتر
عامه ناس از عوام و خواص از آن بهره برند و بفواید و ضاعف متناهیه آن رسند
و بمفاد الدال علی الخیر کفاعله نیز در آن فیوضات سهیم و شریک شود و در
حیات و ممات حظی وافر و سهمی متکاثر برده باشد پس بصلاح و صوابدید جناب
مستطاب سناد العلماء و عماد الاتقیاء فخر السادة و منبع السعادة سیدنا
علم الهدی دامت برکاته این امر را ارجاع فرمودند باین فقیر بی بضاعت و
متمسک باحادیث اهلبیت رسالت عباس بن محمد رضا القمی ختم الله له بالحسنی
والسعادة پس احقر حسب الامتثال انگشت قبول نهادم بر دیده و گفتم نصحی
لکم معدة و این نسخه شریفه را بقدر وسع خود ترجمه نمودم و باندازه تمکن و
بضاعت خویش خدمت برادران دینی نمودم و رجاء واثق آنکه اگر
اهل فضل و دانش عثره و لغزشی دیدند مرا معذور داشته و اصلاح
فرمایند و ترویج کساد نمایند چه آنکه اصل نسخه بی نهایت مغلوط و سقیم بوده و
نسخه دیگر نبود تا تصحیح آن نمایم با آنکه این نسخه شریفه در زمانهای سابق
در نزد علماء سابق و لاحق بوده و از آن نقل نموده اند چنانچه شیخ شهید در
ضمن اجازه محمد بن نجده از آن نقل نموده و علامه مجلسی ره مکرر در بحار

از آن نقل کرده و جناب آقا سید محمد باقر اصفهانی مرحوم در روضات الجنات
گفته نسخه از آن نزد منست لکن چون روز بروز علم میل بتنزل دارد و بازارش
رو بکساد آورده تا زمانی که بالکلیه آثار آن محو و منطمس گردید و یکباره
جمیل بر روی جلباب کشید کان لم یکن بین الحجون الی الصفا انیس و لم
یسمر بمکة سامر از اینجهة کتب دینیه در زوایای خمول محو و نابود گشته و
منسوج عناکب نسیان گردید تا بجائی که از برای این نسخه شریفه دوئی بجستم
تا بمعاونت آن تصحیح کنم لاجرم بذل جهد نمودم بقدر امکان بمعاونت
کتاب خصال و غیره بعض جاهای آن را تصحیح نمودم و ترجمه نمودم و بعضی
جاها که معلوم نشد باجمال گذاشتم و یا بحاصل مراد پرداختم و جاهائیکه
بیاض بود بیاض باقی گذاشتم و بدانکه این کتاب مستطاب مشتمل است بر
ده باب باب اول در خصالی استکه متعلق بلفظ واحد و یکیست باب دوم
در خصال اثنین است باب سیم در خصال ثلثه و هکذا تا باب دهم
که در خصال عشره است و در هر بابی ابتدا میشود بکلمات و مواعظ
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و بعد از آن روایات
ائمه اطهار علیهم السلام پس از آن حکماء و راسخین و علماء شامخین
و غیرهم نقل میشود و در آخر هر بابی ذکر میشود وصیت جامعه از
حکیمی بفرزند خود چنانکه معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی
شروع کنیم بترجمه کتاب فنقول و بالله الاستعانة فی کل باب

باب اول فرمود سید ما رسول خدا صلی الله علیه و آله ایها الناس
بدرستیکه پروردگار یکیست و پدر شما یکنفر است پس فضیلتی نداد عرب
بر عجم و عجم بر عرب و احمر بر اسود و اسود بر احمر مگر بسبب تقوی و پرهیزکاری
چنانچه باری تعالی فرمود اِنَّ اَکرَمَکُم عِندَ الله اَتقیکُم بدرستیکه گرامی
ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است و نیز فرمود یک خصلتست که
هر کس ملازمت کند انرا اطاعت کند او را دنیا و اخرت و سود برد و فایز شدن
بقرب الهی را در بهشت گفتند ان چیست یا رسول الله فرمود تقوی و پرهیزکاری
پس هر کس میخواهد عزیزترین مردم باشد تقوی پیشه کند و از خدا
بپرهیزد و این ایه را تلاوت فرمود وَمَن یَتَّقِ الله یَجعَل لَهُ مَخرَجاً وَیَرزُقهُ
مِن حَیثُ لا یَحتَسِب ترجمه ظاهر لفظ اینستکه هر که بترسد از خدا و بپرهیزد از چیزهائیکه خدا نهی فرموده حقتعالی مقرر فرماید برای او راه بیرون
شدنی و چاره در هر کار و در هر امری از امور دنیا و اخرت و روزی دهد
او را از جائیکه گمان نداشته باشد بخاطرش خطور ننموده باشد و نیز فرمود
وجود یک فقیه سخت تر است بر ابلیس از هزار عابد فقیه ترجمه گویند ظاهرا مراد از
فقیه عالمی استکه در امر دین بینا و بصیر باشد چنانچه در جمله از احادیث باینمعنی
استعمال شده و نیز فرمود مردی که یک کلمه از حکمت بشنود و بگوید او را
و عمل کند بمضمون ان بهتر است از عبادت یکساله و نیز فرمود یک
خصلتست که هر که ضامن شود او را برای من ضامن میشوم از برای او

نزد خدا خوبی در جمیع امور او عرض کردند ان خصلت کدامست یا
رسول الله ص فرمود رضا است پس بدرستیکه راضی نمیشود احدی بقضاء حقتعالی
مگر انکه قرار میدهد خدا از برای او خیر و نیکی را و نیز فرمود یک خصلت است
هر که دارا باو باشد میرسد بمنزله کسیکه روزها را روزه داشته باشد و
شبها را بعبادت قیام داشته باشد و در راه خدا جهاد کند باشد گفتند
ان چیست یا رسول الله فرمود خلق خوش است و نیز فرمود جزا نمیدهد
فرزندی پدرش را مگر بیکچیز انستکه پدرش بنده باشد پس بخرد او را و
ازاد شود مردی خدمت رسول خدا ص عرضداشت مرا خصلتی بیاموز
که بسبب ان خیر و خوبی دنیا و اخرت برای من جمع شود حضرت فرمود هرگز
دروغ مگو ابو ذر گفت که من عملهای بد داشتم تمام را ترک کردم از ترس
انکه مبادا از من بپرسند اگر راست بگویم رسوا شوم و اگر دروغ
بگویم مخالفت رسول خدا نموده باشم در ان عهدیکه با او کرده دروغ
نگویم حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و آله فرمود یک خصلتست
که هر که بان عمل کند از همه مردم قوی تر باشد گفتند کدام خصلت
است یا امیر المومنین فرمود توکل و اعتماد بر خدا است در هر امری
و نیز فرمود که افضل عبادات یکچیز است گفتند ان کدامست فرمود پارسائی
و باز ایستادن از حرام هر کس خدمت یکی از ائمه علیهم السلام عرضداشت
یا بن رسول الله مرا بیکچیزی بیاموز که بسبب عمل کردن بان خیر دنیا و اخرت

برایم جمع شود فرمود غضب مکن هرگز روایت شده از ائمه علیهم السلام که فرمودند اصل
هر خیر و خوبی در دنیا و اخرت یکچیز است و آن ترس از خدای تعالی است و
پرسیدند از بعضی از ایشان عجیب ترین چیزها چیست فرمود یکچیز است و آن
دلی است که شناخته باشد خدا را و نافرمانی او کند یکی از علما فرمودند
بدبخت ترین مردم کسی است که مغبون شده باشد در نصیب خود از حقتعالی و باشأن
ترین مردم کیست که از برای خود قدر و منزلتی قرار نداده باشد و بعضی گفته اند
که او آن کسی است که اعتنائی بدنیا نداشته باشد در دست هر که باشد
و سخی ترین مردم آنکسی است که بخشش کند با نداشتن چیزی و این مضمون
یافت شده از قول رسول خدا صلعم که فرمود افضل الصدقة جهد المقل
یعنی بهترین صدقات بذل مال نمودن مرد فقیر است با آنچه ممکنش شود و
بدحال ترین مردم آنکسی است که اعتماد نداشته باشد بهیچکس از جهة بدگمانی
که دارد بمردم و اعتماد نداشته باشد هیچکس باو از جهة بدی نظرش
و با صبر ترین مردم آنکسی است که راز خود را با دوست خود نمیگوید از ترس
آنکه مبادا روزی دوست دشمن شود راز او را فاش کند و عاجزترین
مردم آن کسی است که در طلب برادران افراط میکند یعنی هر کس بر
میخورد او را دوست و برادر میگیرد و عزیزترین مردم آن کسی است که
بعهد و پیمان او مردم اعتماد داشته باشند و چون غایب شود
از جهة او در سکون و راحت باشند یکی از فضلا فرموده بهترین

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی

چیزها نزد من یکچیز است و آن افضال و بخشش کردن بر برادران است
فاضلی را گفتند بچه چیز بیشتر خوشحال میشوی گفت بیکچیز و آن توانائی من است
بر تلافی کردن بکسی که احسان و نیکی با من نموده و نیز از او پرسیدند افضل
اعمال چیست گفت یکچیز خوشحال کردن دل مؤمن حکیمی را پرسیدند از بخل
و تجبر یعنی جبر کردن بر مردم و از حرص در جواب گفت منشا جمیع یکچیز است
و آن سوء ظن است یعنی بدگمانی بخدا بعضی از حکما گفته اند هیچ چیزی نیست
که ضررش بیشتر باشد بر انسان از یکچیز و آن حاجت باطلست و هیچ
چیزی نیست آدمی را از ترقیات و مراتب عالیه باز دارد مثل یکچیز و آن کمی
همت است مترجم گوید از این کلام معلوم شد که همت بلند برسیدن
مکارم و مراتب عالیه مدخلیت دارد لهذا گفته اند المرء یطیر بهمته کما
الطیر بجناحیه یعنی آدمی بسبب عزم و همت هر جا که خواهد طیران میکند
چنانکه پرندگان ببالهای خود پرواز مینمایند لکن مخفی نماند که همت
وقتی ثمر دارد که آدمی عقب آنرا بگیرد و جد و سعی بلیغ نماید تا بسبب این
دو بال هر جا که خواهد پرواز نماید یکی از حکما گفته که من سنجیدم
خصلتهای مردم را پس یافتم شریفترین آنها را یکچیز و آن راستگوئی
است پس کسی که زبانش راستگو نباشد مصیبت زده شده بگرانی ترین
اخلاقش یعنی بهترین اخلاق که صدق و راستگوئی باشد از دست او
رفته و فوت شده و زشت ترین قبایح یکچیز است دروغ است و ابتدای

مثال حمد یعنی اول صفتی را که از انسان ستایش میکنند یکچیز است و آن
سلامتی او است از ذم و بدی و بزرگترین چیزها یکه باو ضرر میرساند
یکچیز است و آن کمی دانائی او است بعضی از حکیمی را گفتند بزرگترین چیزی
که روزگار بشو فائده رساند چه بود گفت علم از ابوذرجمهر پرسیدند
که کدام یک از دشمنان دشمنی او شدیدتر است گفت عمل بد گفتند
پسندیده ترین چیزها چیست گفت ثمره عمل صالح یکی از زهاد را گفتند
که ما را پندی ده که از هر پند و موعظه در ما بیشتر اثر کند گفت بس است
شما را برای موعظه نظر کردن در محله مردگان پسر مردی بان زاهد گفت
مرا وصیت کن گفت وصیت میکنم ترا بیکچیز و او اینستکه هیچ روز و شب
در تو کار میکنند تو نیز در آنها کاری کن بعضی گفته اند نیست و جز این
نیست الا برای تو است از عمرت یکروز بجهت آنکه روز پیش گذشته است
و روز آینده نیامده است پس اگر صبر کردی در آن روز یعنی خود را نگهداشتی
از کارهای بد و صبر کردی بر تحمل کارهای سخت پسندیده کاری کرده که
ثنا گفته میشوی بر آن و هم توانائی و قوت یافته برای فردای خود و اگر
عاجز شدی از روز خود و صبر نکردی برانچه گفته شد نکوهیده کرده
کار خود را و ضعف پیدا کردی برای فردای خود و نیز یکی گفته تفاوت
ما بین من و پادشاهان در یکروز است و آن همان روزی استکه
در او میباشم چه آنکه روز گذشته گذشته است دیگر پادشاهان لذت

اورا نه

او را نمی یابند و من نیز بسختی او را نمی یابم و امّا نسیه بروز آینده و من
و پادشاهان هر دو در خوف و ترسیم که بعد از این چه خواهد شد پس فرق
ما بین من و ایشان در همین روز حاضر است و بس روز و چه خواهد بود یعنی
چه ارزش دارد که کسی حسرت بران برد و نیز گفته اند نیست و جز این نیست
که آدمی نفع میبرد از عمرش در هر ساعتی که باشد همان یکساعت با آنکه روز
میگذرد پس چقدر خبیث و پلید است آنکسی که نفرت شد خلود در نعیم را که
حاصل میشود از برای او بعمل کردن در یکساعت بمعصیت در آن ساعت
با آنکه روز میگذرد و عاید نخواهد شد است بجز پشیمانی بزرگ حکیمی
وصیت کرد فرزند خود را و گفت ای پسر جان من بپرهیز از یک خوی بد تا سالم
بمانی داخل مشو در جاهای بد که متهم خواهی شد و متابعت کن یکخصلت
خوب را تا غنیمت بری سپاس و شکر نعمت گذار تا بر تو دائم بماند و بدان
بدرستیکه عزت در اطاعت کردن خدا است و ذلت در نا فرمانی حق تعالی
و فقر در کم شمردن نعمت الهی است و بدانکه مردم بر یکدیگر فضیلت میابند
بسبب عقل و از دیگران ممتاز میشوند بسبب علم و رستگاری میبرند
بعمل و سیادت پیدا میکنند بسبب حلم پس بر تو باد ای پسر جان در دین
خود بازدیاد یعنی همیشه کاری کن که دینت محکم و زیاد شود و بر تو باد در
عمل دنیا باقتصاد یعنی میانه روی کن در امور معیشت خود حکیمی باشاگرد
خود گفت بدانکه ترا یکدوستست که از هر کس بیشتر خیرخواه تو است

وان

و آن عقل تست و ترا یک دشمنست که از هر کس بیشتر فریب میدهد
ترا و آن جهل و نادانی تست و بدانکه راستگوترین رسولان و پیام آورندگان
بر تو اجل تست و دروغگوترین وعده دهندها بتو امل و آرزوهای
تست پس حفظ کن دین و دنیای خود را بورع یعنی باز ایستادن از حرام
و غلبه کن بر بلاهای نازله بصبر جمیل یعنی شکیبائی که در آن شکوه نزد مردم
نباشد و راحت ده دل خود را بترک حسد و تربیت ده خود را در میان
مردم بکرم و دوست کن مردم را با خود بسبب خوش خلقی و بدانکه یکدرجه
و مرتبه ایست که بلندترین مراتب اهل ایمانست که هر کس بآن درجه رسید بفوز
و ظفر رسید و آن درجه آنستکه چنان باطن و پنهان خود را شایسته و نیکو کند که
باکی نداشته باشی اگر ظاهر و آشکار شود و از عاقبت آن نترسی اگر مستور و پنهان بماند

باب دوم در دو خصلتهای مردم و بیان آن

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود علما بر دو قسمند یکی آنستکه
گرفته است علم خود را یعنی متابعت علم خود میکند پس او نجات یافته
و دیگر آن عالمی استکه ترک علم خود کرده و بآن عمل نمیکند پس از هلاک
شونده است و نیز فرمود که علم بر دو قسمست یکی تعلم استکه در دل
جای گرفته و آن علمی استکه نفع دهنده است و دیگر آن علمی استکه
بر زبان است و آن حجت بر بنده است و نیز علم بر دو قسم است یکی
علم ادیان که متعلق بدین و مذهبست و دیگر ابدان که متعلق ببدن

و تن است و نیز فرمود چیزی خوبی نیست در زندگی مگر برای دو کس یکی
عالم مطاع که آنچه گوید بشنوند و اطاعت او کنند و دیگر مستمع واعی
یعنی گوش کننده کلام عالم که حفظ مطلب کند حاصل آنستکه باید
مردم عالم باشند یا متعلم و دو حریصند که سیر نمیشوند یکی طالب دین
است و دیگر طالب دنیا مترجم گوید که در روایت دیگر وارد شده که دو
حریصند سیر نمیشوند یکی حریص در مال و دیگر حریص در علم و نیز فرمود
پیر میشود فرزند آدم و جوان و قوی میشود در او دو صفت یکی حرص و دیگر
طول امل که آرزوهای دور و دراز باشد پس گرفت آنحضرت دو سنگی را
و افکند یکی را در برابر خود و فرمود این سنگ بمنزله امل و آرزوی فرزند
آدم است پس سنگ دیگر را دنبال او افکند و فرمود این بمنزله اجل بنی آدم
پس آدمی می بیند آرزوی خود را و عقب او میرود و نمی بیند اجل خود را که در
دنبال او میاید و نیز فرمود آیا خبر دهم شما را ببدبخت ترین بدبختان
گفتند بلی یا رسول الله فرمود آن کسی استکه جمع شود برای او دو چیز
فقر در دنیا و عذاب در عقبی و نیز فرمود که دو خصلتست که بالا
تر از آن چیزی نیست و آن ایمان بخدا است و دیگر نفع رسانیدن
ببندگان خدا است و نیز فرمود دو خصلتست که بالاتر از آن
شری نیست و آن شرک بخدا و ضرر رسانیدن به بندگان خدا است
و نیز فرمود مردم بر دو قسمند یکی آنستکه راحت می یابد و دیگر

آنست که راحت میدهد اما اول آن بنده ایست که اطاعت خدا
کند مادامی که زنده باشد پس چون بمیرد میرود بسوی رحمت خدا
و نعمت بی انتها و راحت میشود و اما آنکه راحت میدهد دیگران را پس
آن بنده ایستکه معصیت خدا کند مادامیکه زنده باشد پس چون
بمیرد بسوی عقاب و عذاب الیم رود پس شما را خود را ذلیل و خوار نه
کنید نزد این دو قسم مردم یعنی کاری نکنید که روز قیامت نزد مردمان
نیک و مردمان بد رسوا و خوار شوید و نیز فرمود مؤمن ما بین دو
خوف و ترس است یکی ترس مدت گذشته از عمر خود که نمیداند خدا
با کارهای گذشته و عملهای ناشایسته او چه خواهد کرد و دیگر
ترس بقیه مدت عمر خود را دارد که نمیداند قلم قضا و تقدیر برای
او چه رقم کرده و فرمود با بوذر غفاری که آیا راهنمائی کنم ترا
بر دو خصلت که مشقتشان کم و بارشان سبک است و لکن در میزان
اعمال سنگین است عرض کرد بلی یا رسول الله فرمود خوش خلقی را
پیشه کن و سکوت بسیار کن پس بخدا قسم که عمل نمیکنند خلایق
بخصلتی که مثل این دو چیز باشد و هم فرمود که دو خصلتست که
در مؤمن جمع نمیشود یکی بخل کردن و دیگر خلق بد و نیز فرمود
دو خصلت است که محبوب خدا و رسولست یکی حلم و بردباری و
دیگر حیا و شرم و نیز فرمود دو خصلتست که هرکس دارای آن

باشد

باشد خداوند او را شاکر و صابر نویسد و اگر دارا نباشد از
زمره شاکرین و صابرین خارج باشد و آن دو خصلت اینستکه
نظر کند در امر دین خود ببالاتر از خود و باو اقتدا کند و در امر دنیا
نظر کند به پست تر از خود و حمد خدا کند بر آنچه باو زیادتر عطا کرده
و نیز فرمود هرکه باز دارد دو چیز خود را نگه دارد حق تعالی از دو چیز
او را کسی که باز دارد دیگر کسی که خود را از عرض مردم نگهدارد حق تعالی
از او لغزشها و دیگر کسی که باز دارد غضب خود را نگهدارد حق تعالی
او را از غضب خود مترجم گوید روایت بسیار وارد شده
که هر که خواهد ایمن باشد از غضب و خشم الهی کظم غیظ کند
و خود را از غضب بیجا نگهدارد و لقد اجاد من قال

گفت عیسی را یکی هوشیار سر — چیست در هستی ز جمله صعب تر
گفت ای جان صعبتر خشم خدا — که از او دوزخ همی لرزد چو ما
گفت زین خشم خدا چبود امان — گفت کظم غیظ خویش اندر زمان
کظم غیظ است ای پسر خط امان — خشم حق یاد آور و درکش عنان

و نیز فرمود بپرهیزید از خدا در امر دو ضعیف یکی زن و دیگر یتیم
و نیز فرمود دو نعمت است که غبن دارند در آن دو نعمت بسیاری
از مردم یکی صحت بدن و اعضاء و جوارح و دیگر فراغ که مجال و فرصت
باشد یعنی در این دو نعمت فریب نفس میخورند و غنیمت نمیشمارند

و میگذارند

و میگذارند تا از دستشان برود و بعد از ان حسرت میخورند و لنعم ما قال

جوانا ره طاعت امروز گیر	که فردا نیاید جوانی ز پیر
قضا روزگاری ز من در ربود	که هر روزش از پی شب قدر بود
من آنروز را قدر نشناختم	بدانستم اکنون که در باختم
بغفلت بدادم ز دست آب پاک	چه چاره کنون جز تیمم بخاک
مکن عمر ضایع بافسوس و حیف	که فرصت عزیز است و الوقت ضیف

پرسیدند از انجناب که چه چیز است که بسبب ان مردم بیشتر داخل جهنم میشوند فرمود دو سوراخ در بدنست که شکم و فرج باشد که بیشتر معاصی باعث و سببش این دو چیز است فرمود حضرت امیر المؤمنین و یعسوب الدین صلوات الله علیه که مردم در دنیا بر دو صنفند یکی انست که خریده است نفس خود را و ازاد کرده است یعنی نفس خود را از بندگی دنیا و قید هوس و هوا بیرون اورده و رها کرده و دیگر عکس انست یعنی فروخته نفس خود را و عبد دنیا کرده او را و نیز فرمود که افضل عبادات در دنیا دو چیز است یکی صبر و شکیبائی و دیگر انتظار فرج ظاهر امراد انتظار فرج ال محمد باشد که در جمله از روایاتست که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده استکه افضل اعمال امتی انتظار الفرج است و نیز فرمود شکست پشت مرا دو مرد یکی عالم پرده در که هتک ناموس شرع کند

و دیگر جاهل و نادانی که مشغول بتعبدات شود چه انکه انعام مردم را اعراض میدهد از علم خود بجهت بردن دین و حفظ نکردن ناموس شرع و ان جاهل مردم را دعوت میکند بجهل خود بسبب عبادت و هم فرمود سخت ترین مردم از جهت بلا و رنج کسی استکه مبتلا باشد بدو چیز یکی زبانی که طلق و روان باشد و دیگر دلی که گرفته باشد رخنه ها او پس اگر سکوت کند چنین کسی پسندیده نخواهد بود سکوت او و اگر تکلم کند نیکو نخواهد بود تکلم او و حاصل مراد انستکه کسیکه در موعظه و پند دادن مردم خوب تکلم میکند و زبان فصیح دارد لکن کلمات او در دلش اثر نمیکند و بقول خود عمل نمینماید نه سکوت او خوب است نه تکلم او بجهت انکه اگر سکوت کند با وی گویند که با چنین زبان فصیح و بیان ملیح چرا ساکت نشسته و اگر تکلم کند سخنان او را بچیزی نخرند و وقعی ننهند چرا انکه خودش عمل بان نمیکند تا چه رسد بدیگران و نیز فرمود احمق است آن کسیکه این دو صفت را دارا باشد و از خود دور نکند یکی انکه بسیار التفات کند بچیزها یعنی در راه و خانهای مردم و غیره بپوسته تماشای چیزها و نگاه باین و ان نماید و دیگر انکه زود جواب طالب بدهد بدون انکه بفهمد و سنجیده باشد و نیز فرموده که دو کس در باب من هلاک شدند یکی انکه در محبت من غلو کرد که مراد نصیریان

باشد که آنحضرت را العیاذ بالله بجدائی کرفتند و دیگر آنکه
محبت مرا کنار گذاشته دشمن من شد حضرت امام حسن علیه السلام
فرمود مروت و مردانگی در دو خصلتست یکی دوری کردن از چیزهائی
که آدمی را قبیح و زشت میکند و دیگر اختیار کردن چیزی که آدمی را
زینت میدهد حضرت صادق علیه السلام بسفیان ثوری فرمود ای
سفیان دو خصلتست که هر که ملازمت کند او را داخل بهشت
میشود سفیان عرض کرد آن دو خصلت کدامست یا ابن رسول الله
فرمود قبول کردن و متحمل شدن چیزهای ناخوش بر طبع را هرگاه
خدا آنرا دوست داشته باشد و ترک کردن محبوب خود را هرگاه
خدا آنرا دشمن داشته باشد پس عمل کن بآن دو چیز و من شریک
تو باشم حضرت باقر علیه السلام فرمود دو گام برداشتن است که نزد
خدا از هر قدم برداشتنی محبوبتر است یکی قدمیکه برود و بآن ببندد
در صفی که در راه خدا آراسته شده و دیگر قدم برداشتنی که بجانب
رحم و خویش قاطع خود رود و نیز فرمود که دو جرعه است که نزد
خدا بهترین جرعه هاست یکی جرعه خشمیست که رد کند مؤمن
آنرا در سینه خود از روی حلم و بردباری و دیگر جرعه مصیبتست
که بنوشد آنرا از روی صبر و شکیبائی و بهترین قطرها و چکیدنها
دو چکیدنست یکی چکیدن اشک بنده است در تاریکی شب

از جهة

۲۴۲۰۴

از جهة خوف خدا و دیگر چکیدن خونست در راه خدا و نیز فرمود
خوف و گولی در دو چیز است یکی عجله در چیز پیش از امکان آن
و دیگر ناز کردن بر سلطان روایتست از یکی از ائمه علیهم السلام در تفسیر
دو حسنه که در این آیه شریفه است ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة
حسنة یعنی پروردگارا عطا کن بما در دنیا حسنه و در آخرت حسنه
فرمود حسنه در دنیا دو چیز است خوبی معاش و خلق خوش
و حسنه در آخرت نیز دو چیز است خوشنودی خدا تعالی و بهشت
مردی بیکی از ائمه علیهم السلام عرض کرد مرا موعظه بفرما یا ابن رسول الله
فرمود خبر مده نفس خود را بدو چیز یکی فقر و دیگر طول عمر جناب
ابوذر غفاری مردی را موعظه کرد فرمود همانا از برای تو در مال
تو دو شریکست یکی حوادث و دیگری وارث است پس تا توانی
کاری کن که از سایر شرکاء بهتر باشی حکیمی حکیمی را دید و از او
خواهش نمود که مرا موعظه مختصری نما گفت ملازمت کن دو چیز را
یکی آنکه جائیکه خدا ترا نهی کرده نه بیند ترا و دیگر آنکه جائی که
امر فرموده به بیند ترا و این موعظه نیز از حضرت صادق علیه السلام نقل
شد لقمان حکیم فرزند خود را فرمود ای پسرک من نهی میکنم ترا
از دو چیز اول کاهلی و دیگر بیقراری از غم بجهة آنکه هرگاه کاهلی
کنی ادا حقوق نخواهی نمود و هرگاه بیقراری کنی صبر نخواهی کرد

بر مرارت

برمرادات و سخنهای بحق موردی وعظ میکرد مردم را و میگفت
ای بندگان خدا شکیبائی و صبر کنید در دو حالت یکی تحمل بر
سختیهای عملی که محتاج بثواب آن می باشید و دیگر بر ترک عملی
بدی که طاقت عقاب آنرا ندارید و نیز میگفت دو نفرند که مستحق
نمیباشند دوری از رحمت الهی را یکی کسی که ایمان بمعاد ندارد و
دیگر کسیکه خود را از محرمات الهی نگهداری نمی نماید و بعض بندگان
دو چیزند نعمت خدا و گناهان خودشان و اصلاح این دو چیز
را نمیکنند مگر شکر و استغفار راهبی میگریست بسبب پرسیدند
گفت گریه ام برای دو چیز است یکی کمی زاد و توشه و دیگری دوری
سفر هولناک معاد آه ز بی زادی روز معاد زاد کم و طول مسافت زیاد
مترجم گوید سزاوار است همه گریه کنیم برای این سفر دور
و دراز که در پیش داریم و تاسی کنیم با ئمه و بزرگان دین خود
چنانچه امیر المؤمنین علیه السلم در دلهای شب گریه ها میکرد
و میفرمود آه از کمی توشه و دوری سفر آخرت و از این کلمات
میفرمود و گاهی غش میکرد و حضرت امام حسن علیه السلم هرگاه
یاد میکرد مرگ و قبر و بعث و نشور و گذشتن از صراط را گریه
میکرد و چون یاد میکرد عرض اعمال را بر حقتعالی نعره میکشید و
مدهوش میگشت و چون بنماز می ایستاد بندهای بدنش میلرزید

بجهة انکه

بجهة انکه خود را در مقابل پروردگار خویش میدید و چون یاد می
کرد بهشت و دوزخ را اضطراب مینمود مانند کسیکه او را مار گزیده یا
یا عقرب بلکه اصحاب خاص ایشان نیز چنین بودند چنانچه از
حضرت امام محمد باقر ع منقولست که فرمود ابوذر از خوف الهی
چندان گریست که چشم او آزرده شد باو گفتند دعا کن خدا چشم
ترا شفا بخشد گفت مرا چندان غم آن نیست گفتند مگر چه غم است ترا
که از چشم بالاتر است گفت دو چیز بزرگ که در پیش دارم و آن بهشت
و دوزخ است و نیز گفته اند دو چیز زیاد میکند حسنات را یکی گداختن
بیماری است تن را و دیگر اندوه است ظاهرا مراد اندوه در امر دین و
آخرتست و دو چیز است زیاد میکند سیئات را یکی سرکشی و دیگر سخت
شادی نمودنست عابدی را گفتند بچه حالت صبح کردی گفت ما بین
دو نعمت رزق موفور و گناه مستور یعنی دو نعمت حقتعالی شامل حال منست
یکی روزی بسیار که بمن عطا فرموده و دیگر پنهان داشتن گناهان
منست از مردم که مرا رسوا نفرموده یکی گفته از برای دنیا دو فضیلت
است از هر بودی فصیح تر و از هر واعظی بلیغ تر است یکی از حکما
گفته دو چیز است که بدن را از زحمت و رنج راحت میکند یکی
راضی شدن بقضای الهی است و دیگر اعتماد بخدا است در قسمت و
نصیب خود یعنی وقتیکه آدمی دارای این دو صفت شد حرص او کم

میشود

میشود و از زحمت سعیهای بسیار در تحصیل دنیا آسوده میشود چنانچه
حضرت سید الشهداء اشاره باین مطلب فرموده باین شعر

وَاِنْ تَكُنِ الْاَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي السَّعْيِ اَجْمَلُ

یکی گفته مرگ بر دو قسم است مرگ بدن و جسد و آن در وقتی است
که روح از او مفارقت کند و دیگر مرگ نفس است و آن وقتی است که
عقل از او مفارقت کند سزاوار است عاقل را دو آینه برای خود اخذ کند
در یکی عیبهای خود را ببیند و اصلاح کند و در دیگر محاسن نفس خود را
ببیند و زیاد کند **مترجم گوید** که شایسته و سزاوار است که
شخص عاقل مردم را آینه خود قرار دهد پس آنچه از ایشان سر میزند
تامل در خوبی و بدی آن نماید پس قبح هرچه بر خود بداند که چون آن عمل
از او سر زند قبیح است و بخوبی هرچه بر خود بداند آن عمل از او نیز
نیکست پس در ازاله عیوب خود کوشد و در کسب اخلاق حسنه سعی
کند و لهذا معروفست که حکیمی را گفتند ادب را از که آموختی گفت از
بی ادبان و از بوذرجمهر حکیم نقل شده که گفت من از هر چیزی صفت نیک
آنرا آموختم حتی از سگ و گربه و خوک و غراب گفتند از سگ چه آموختی
گفت الفت او را با صاحب خود و وفاء او را گفتند از غراب چه آموختی
گفت شدت احتراز و حذر او را گفتند از خوک چه یاد گرفتی گفت بکور او را
در حوائج خود گفتند از گربه چه آموختی گفت حسن نغمه و تملق او را

در مسئله و بالجمله عاقل باید پیوسته اخذ فائده کند چه از دشمن
باشد یا دوست یا وضیع باشد یا شریف یا انسان باشد یا غیر انسان
همانا از امیر المؤمنین صلوات الله علیه وارد شده که فرمود

اَلْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذْ ضَالَّتَكَ وَلَوْ مِنْ اَهْلِ الشِّرْكِ یعنی حکمت
گمشده مؤمنست پس دریافت کن گمشده خود را هر جا که یافتی اگرچه
نزد اهل شرک باشد یکی گفته دو چیز از اخلاق مؤمنست یکی آنکه
شماتت نمیکند یعنی شادی نمیکند در مرگ دشمن چنانچه داب غافلین
است و از اینجهت این شاعر نصیحت کرده و گفته ای دوست بر جنازه دشمن
چه بگذری شادی مکن که بر تو همین ماجرا بود و دیگر از اخلاق مؤمن آنست
که کسی را بلقب بد نمیخواند و نیز حکیمی گفته که مروت و مردانگی در دو
چیز است یکی انصاف دادن با مردم دیگر تفضل و عطا بر ایشان و
دنیا دو چیز است که باعث آبادی دیار و زیادتی عمر است یکی خوش خلقی
با مردمان و دیگر خوش سلوکی با همسایگان **مترجم گوید**
خوش سلوکی با همسایگان اینست که انسان بخانه ایشان نگاه
نکند و ایشان را اذیت و آزار نرساند و ناودان بخانه ایشان نگذارد
و خاکروبه بر در ایشان نریزد و از دود و بوی طعام خود ایشان و
اطفال ایشان را اذیت نکند و با ایشان مواسات کند و مبادا
که شب سیر بخوابد و ایشان گرسنه باشند و یا در راحت و خوشی

باشد و ایشان در سخن و در سرما و برهنگی باشند و منع نکند از
ایشان نمك و آتش و نخواهد را و اگر چیزی از ضروریات خانه بعاریت
خواسته باشند با ایشان بدهد و اگر پول یا نان یا چیز دیگر بقرض
خواسته مضایقه از ایشان نکند و بالجمله از هر جهت مراعات کند
ایشان را که اهل بیت عصمت سلام الله علیهم اجمعین تاکید و تاکید
بسیار در باب رعایت همسایه شده دو چیز است چون مقدم شد دو چیز
ساقط میشود یکی مصیبت است که چون مقدم شد و گذشت تعزیه
ساقط میشود ظاهراً مراد آنست که زمان معتد به گذشته باشد
بجهة آنکه دیگر تعزیه دادن مصیبت زده باعث تجدید حزن فراموش
شده او میشود نه آنکه مراد در ایام مصیبت باشد که بسر دو روز تجدید
شود و دیگر برادری است که چون محکم شد دیگر ثنا و ستایش
ساقط است و این نظیر آنست که میگویند تسقط الآداب بین
الاحباب یکی از عقلا گفته که مردم بر دو قسمند یکی عالم است
و من با او مجادله نمیکنم و دیگر جاهل است که من پاداش نمیدهم
او را و کلامش را نشنیده میگیرم دیگر گفته که فضل در دو
چیز است دوری از دوستان و بخشیدن با دشمنان بعضی
گفته اند که عرب اند دو چیز انسان بی مقصود میشود یکی از نگاه کردن
او و دیگر تکلم نمودن او و نیز گفته اند دو چیز از دروغ منفك نمیشود

یکی بسیار

یکی بسیار وعده دادن و دیگر بسیار عذر خواستن مترجم گوید
این مطلب بتجربه رسیده که هر کسی که کثیر المواعد است یعنی هر کس
میرسد او را وعده میدهد که چنین میکنم یا کاهی که وعده میدهد
وعدهای بسیار ذکر میکند که چنین و چنان در حق تو خواهم کرد
غالباً این منفك از کذب نخواهد بود و همچنین کثرت اعتذار
چنانچه اگر خوب تأمل کنی خواهی یافت کسی که عذر بسیار میخواهد
مثلاً میگوید ببخشید نفهمیدم ندانستم خیال میکردم که چنین
میشد و هکذا الی آخر فهما غالباً مطابق با واقع نیست و نیز
گفته شد که هیچ زنی تقرب نمی جوید بسوی خدا بمثل دو چیز
یکی اطاعت شوهر خود و دیگر ملازمت بیت و نشستن در خانه
مترجم گوید که این مضمون روایات از اهل بیت طهارت است و
بهترین صفات زنان این دو صفت است و اکثر خرابیهای دین و دنیای مردم بسبب
بیرون رفتن زنها است از خانه بجهة سیر و تفرج و خود آرائی
و خود نمائی ایشان و تردد ایشان بمساجد و عروسیها و عزاخانها و سایر
مجالس که مفاسدش لا تعد و لا تحصی است و لنعم ما قال السعدی

چه زن راه بازار گیرد بزن	وگرنه تو در خانه بنشین چه زن
ز بیگانگان چشم زن دور باد	چه بیرون شد از خانه در گور باد

در خبر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی بفاطمه زهرا علیها السلام

در هو

فرمود چه چیز بهتر است از برای زن حضرت فاطمه گفت آنکه نه بیند مردی
را و نه بیند مردی او را پس حضرت نور دیدهٔ خود را در بر گرفت و فرمود
ذرّیة بعضها من بعض و نیز گفته اند بهترین بوی ها دو بوی است
بوی بدنی که دوست داری او را و دیگر بوی اولادی که تربیت میکنی او را
و نیز گفته شده که دو عذاب و گرفتاری است که تا کسی مبتلا بآن نشود
نمی فهمد یکی سفر دور و دیگر بنای مکان وسیع و گشاده مردی را
گفتند لذت چیست گفت ترک حیا و متابعت هوا و هوس عاقلی
گفت این لذت صفت نمیشود از دو چیز عار و ننگ دنیا و آتش عقبی
حکماء گفته اند تحمّل نمیکند شرّ مردم را مگر دو نفر یکی مرد آخرت
که طالب ثواب باشد و دیگر مرد دنیا که میخواهد حسب و عرض خود را
حفظ کند عبد الملک بن مروان از عبد الله بن یزید بن خالد پرسید
مال تو چیست گفت دو چیز است که با بودن آن دو چیز مرا فقر و درویشی
نباشد یکی رضا و خوشنودی از حقتعالی است و دیگر غنا و بی
نیازی از مردم است پس چون برخواست از نزد عبد الملک کسی باوی
گفت مقدار مال خود را باو نگفتی گفت نگفتم بجهة آنکه اگر کم باشد
مرا حقیر میشمرد و اگر بسیار باشد بر من حسد میبرد یکی جبّهٔ پشمینه
پوشیده بود شخصی از او پرسید برای چه جبّهٔ پشمینه پوشیدهٔ
یا سخن بد گفتند چرا جواب نمیگوئی گفت چه بگویم اگر بگویم

از جهة زهد پوشیده ام تزکیهٔ نفس و خودستائی کرده باشم
و اگر گویم از جهة فقر است نکوهش و ذمّ پروردگار خود کرده باشم
حکیمی فرزند خود را وصیّت کرد باین کلمات ای پسرک من اگر
خلاصی میجوئی دو چیز را ملازم باش صرف مکن چیزی را که داری مگر
در محلّی که حق و سزاوار باشد و دیگر چیزی از کسی مگیر بجا ای پسر جان
من با ستم کننده بمدارا و خوبی رفتار کن که این دو چیز حصن تو است
بجهة آنکه بعد ها اگر دوست تو شود از حقد و کینهٔ او ایمن باشی و اگر
تو برو مسلّط شدی توانی تلافی ستمهای او نمائی ای پسرک من با دو
طایفه ملاعبه و شوخی مکن یکی با مردمان شریف بجهة آنکه حقیر و پست
میشوی دیگر مردمان دنی و لئیم بجهة آنکه آنها را بر خود دلیر و چیره
خواهی کرد ای پسر از دو طایفه در حذر باش یکی از دوست بی وفا
و مکّار و دیگر از دشمن فاجر و نابکار ای پسرک من امتحان کن دوستان
خود را در دو حال یکی وقتیکه بلیّه و مصیبتی بتو رسد پس اگر ترا یاری
نمودند و دست از تو بر نداشتند بدانکه دوستان خوب تو میباشند
و اگر ترا جفا کردند معلوم میشود که دوستان بدی بوده اند و
دیگر امتحان کن ایشان را وقتی که نعمتی بر تو روی کند پس اگر حسد
بر تو نبردند بدانکه دوستان خوب تو میباشند و اگر نه دوستان بدی
خواهند بود و بشناس دشمن خود را بدو چیز یکی آنکه هرگاه نعمتی بر تو دیدند

مبهوت و مدهوش شود دیگر آنکه هرگاه از تو لغزشی دید بر آن شماتت
کند و خوشحال شود ای پسر جان من نگاه کردم نیافتم در دنیا از دو چیز
کمتر یکی مال حلالی که صرف در محل حق شود دیگر برادر دینی که باو از
هر جهة اطمینان حاصل شود ای پسر ملازمت کن اخلاق خوبان را در
امور دنیا و دین خود اختیار شرف را و آن دو چیز است باز داشتن
اذیت از مردم و بذل کردن عطا بر ایشان و ملازم شو سخاوت را
و آن نیز دو چیز است سخاوت نفس در چیزیکه مال تو است و دیگر سخاوت
و بی اعتنائی باموالی که در دست مردم است بدانکه کرم دو چیز است
تقوی و پاکیزگی نفس و لئامت دو چیز است بدکاری و خباثت
نفس و جود دو چیز است تبرع بمال یعنی دادن مال بجائی که لازم
و واجب نباشد و دیگر دادن عطا پیش از سؤال و عجز دو چیز است
یکی کوتاهی کردن در امری که آسان باشد بدست آمدن آن و دیگر
سعی کردن در طلب آن با آنکه متعذر باشد دریافتن آن و صبر دو صبر است
یکی صبر بر ملازمت مکروهات و دیگر صبر بر ترک محبوبات با هوای نفس

باب سیم در
خصال سه گانه است

روایت شده از بعض کتب الهیه که حق سبحانه فرموده کسیرا که عافیت
دادم از سه چیز بی نیاز کامل کردم نعمت خود را بر او و کسیرا که بی نیاز

کردم

کردم از مال برادرش و از سلطان و از طبیب حضرت رسول خدا
فرمود سه نفرند که واجب است ترحم بر ایشان توانگری که فقیر شده
باشد و عزیز قومی که خوار شده باشد و عالمی که جهال با او بازی کنند
و سه نفر میباشند که داخل بهشت نمیشوند عاق و منان و مدمن خمر
و مدمن خمر آنکسی است که هر وقت شراب بیابد بیاشامد مترجم گوید
عاق آنکسی است که حبس حق پدر و مادر یا یکی از ایشان نموده باشد
و روایت بسیار در مذمت عقوق وارد شده بلکه از گناهان کبیره
شمرده شده و منان کسیرا گویند که منت بر بندگان خدا بسیار گذارد
و بس است در مذمت این صفت مرادف شدن او با اذیت کردن و باطل
نمودن او صدقات را چنانچه حق تعالی فرموده وَلَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُم
بِالْمَنِّ وَالْأَذَى و فرموده برداشته شده قلم از سه نفر از خوابیده تا وقتی که
بیدار شود و از صغیر تا مکلف شود و از دیوانه تا عاقل شود و نیز
فرموده حق تعالی کراهت داشته از برای شما سه چیز را عبث در نماز را
یعنی بازی کردن بریش و امثال آن و رفث در روزه را رفث بمعنی
فحش و جماع است و شاید اینجا معنی اول مراد باشد و خندیدن
در قبرستان را و هم فرموده محبوب شده است نزد من از دنیای شما
سه چیز بوی خوش و زنان و روشنی چشم من کرده شد نماز و
فرموده که حق تعالی پسندیده برای شما سه چیز را و کراهت دارد

برای

برای شما سه چیز را پسندیده برای شما آنکه بپرستید او را و او را شریک
نکنید برای او چیزی را و دیگر آنکه چنگ زنید بحبل الهی جمیعاً و پراکنده
و متفرق نشوید و حبل الهی اطاعت حق سبحانه است و یا قرآن مجید
و یا مراد حجج طاهره علیهم السلام باشد سوم آنکه در مقام اطاعت
و انقیاد باشید از برای کسانیکه حق تعالی ایشان را اولی الامر شما نموده
و غش و ناپاکی در کار ایشان ننمائید اما آن سه چیز که حق سبحانه کراهت
دارد قیل و قال بسیار و سؤال و ضایع کردن مال است و نیز فرمود
سخت ترچیزیکه من بر امت خود میترسم سه چیز است یکی آنکه قرآن را
بغیر تاویل آن تاویل کنند و دیگر آنکه متابعت لغزش عالم نمایند
سیم آنکه مالی در میان ایشان ظاهر شود همه بگیرند طغیان و ظلم نمایند
پس فرمودند خبر دهم شما را بخلاصی از این سه چیز اما قرآن را عمل
کنید بمحکم آن و ایمان آورید بمتشابه آن اما لغزش عالم را متابعت
نکنید یعنی اقتدا و پیروی لغزش او ننمائید اما مال را شکر نعمت کنید
و طغیان ننمائید و نیز فرمود هر بنده را سه خلیل و دوست است
اما دوست اول مال اوست که با وی میگوید آنچه را که از من در راه
خدا بدهی فائده اش از برای تست و آنچه را که میگذاری و امساک
میکنی از برای تو نخواهد بود و دوست دوم او اهل بیت و خویشند
اوست که با وی میگویند ما با تو میباشیم تا باب ملک که مراد قبر است

انگاه ترا تنها میگذاریم و برمیگردیم و دوست سیم عمل اوست
که میگوید ما با تو هستیم هر جا که داخل شوی و از هر جا که بیرون آئی
مترجم گوید که در روایت خصال این حدیث شریف از امیر المؤمنین ع
بدین نحو وارد شده که فرمودند از برای مرد مسلمان سه خلیل و
دوست است یکی آنکه میگوید من با تو هستم در حیات و ممات
و آن عمل اوست و دیگر آنکه میگوید با تو هستم تا در قبر پس ترا میـ
گذارم و برمیگردم و او اولاد اوست و دیگر آنکه میگوید با تو
هستم تا وفات کنی آن مال اوست که بعد از مرگ او مال وارث
میشود وصیت فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
بسه چیز فرمود که بیدار و هوشیار کن دل خود را بفکر و دور
کن پهلوی خود را از خواب و بپرهیز از پروردگار خود و نیز
فرمود سه چیز را بسیار یاد کنید تا مصیبتهائی که وارد میشود
بر شما سهل و آسان شود یاد کنید مرگ را و روزی را که از قبر
بیرون میشوید و روزی را که در موقف حساب در قیامت میایستید
مترجم گوید که ذکر این سه عقبه از میان عقباتی که انسان باید
طی کند در نشأه آخرت بجهت کثرت وحشت آنها است اما وحشت
قیامت پس محتاج بذکر نیست و اما هول مرگ و بیرون شدن از قبر دلالت دارد
بر آن آیه شریفه و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا

وحضرت امام رضا فرمود که در سه موطن است که این خلق از همه اوقات
بیشتر وحشت دارند روزیکه بدنیا میایند و روزیکه از دنیا بیرون
میروند و روزیکه از قبر برانگیخته میشوند و سر کثرت وحشت در این
مواضع عدم انس بنشأه دیگر است چنانچه مشاهده میشود در همین
نشأه دنیویه هرگاه بخواهد ادمی سفری رود یا از موضعی بموضع دیگر
منتقل شود چقدر در وحشت است تا چه رسد بانتقال از نشأه دنیویه
بنشأه برزخیه و از نشأه برزخ بنشأه قیامت و نیز فرمود سه چیز است
که از مهلکاتست یعنی ادمی را بسر حد هلاک میرسانند و سه چیز منجیات
و نجات دهنده است اما مهلکات پس اطاعت حرص و پیروی هوا و
هوس و عجب بنفس یعنی خودپسندی و خودبینی است اما منجیات پس
ترس از خداست در پنهان و اشکار و میانه روی در معیشت است
در حال غنی و فقر بعدالت رفتار کردن است در وقت رضا و غضب
و نیز فرمود که هر کس نگهدارد خود را از شر سه چیز مثل انستکه خود
را از هر شر و بدی نگهداشته و ان سه چیز زبان و شکم و عورتست
مترجم گوید بهمین سه چیز اشاره شده در این شعر
وَلَقْلَقِي وَقَبْقَبِي وَذَبْذَبِي عَنِ اللَّذائِذِ طُرِحَتْ بِجانِبٍ سه
چیز است که در هر کس که باشد مروت او بمرتبه تمام و کمال رسید
تفقه در دین و میانه روی در معیشت و صبر بر مکاره و سختیها

نازله و نیز فرمود سه چیز است قسم بانکه جان من بدست قدرت
اوست فرمود من بر این سه چیز سوگند میخورم یکی انکه تمام نمیشود
مال از صدقه دادن یعنی صدقه و انفاق مال را زیاد میکند پس تصدق
دهید دیگر انکه عفو نمیکند بنده برای خدا از ستمی که بر او وارد شد
مگر انکه بالا میبرد خدا او را روز قیامت یعنی مرتبه او را سیم انکه
نمیگشاید بنده در سؤال کردن را بر نفس خود مگر انکه حقتعالی میگشاید
بر او در فقر را پس عفت بورزید و نیز فرمود عرضه شد بر من سه نفری
که اول داخل بهشت میشوند و سه نفری که اول داخل جهنم میشوند
اما طایفه اول یکی شهید است و دیگر بنده ایست که نیکو عبادت
کند خدا را و نیت را خالص کند در اطاعت سیدش و سیم فقیر
کثیر العیال که عفت ورزد و از حرام خود را نگه دارد اما طایفه دوم
امیر مسلطی استکه بعدل رفتار نکند و دیگر فقیریستکه فخر و تکبر
کند سیم دولتداری استکه اداء حقوق مال خود نماید یعنی
زکوة و خمس و سایر وجوهاتی که بمال او تعلق میگیرد نمیدهد
عیادت کرد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله سلمان رض
فارسی را و فرمود شفا دهد حقتعالی مرض ترا و عافیت
دهد ترا در مدت عمر تو بدان ای سلمان از برای تو است در مرض
تو سه خصلت اول یاد کردن حقتعالی است ترا دوم انکه برطرف

میکند از تو گناهان را تیمم انکه مریض را بعث اخلاص در دعا است پس
دعا کن آسمان در بسته که شفا می یابد و عافیت خواهد یافت و نیز
فرمود که کسی که دعا کند یکی از سه چیز نصیب او خواهد شد یا گناهانش
امرزیده میشود یا خیر معجلی باو خواهد رسید و یا ثوابی در آخرت نصیب او
خواهد گردید و نیز فرموده سه نفر را عیادت نباشد صاحب دمل و درد چشم
و درد دندان را مترجم گوید عیادت یعنی بدیدن بیمار رفتن و در غیر این
سه موضع مستحب موکد است و در روایت دیگر عوض دمل قرحه وارد شده
چنانچه علامه بحر العلوم در دره فرموده ولا یعاد فی حدیث قد ورد
قرحة او صاحب ضرس او رمد و سزاوار است بر کسی که عیادت مریض
انکه با خود چیزی مانند سیب و به و امثال ان ببرد و هدیه مریض کند که
مریض بان استراحت یابد و اگر مریض فقیر باشد پولی هدیه او کند خیلی
شایسته است و باید عیادت کننده زود برخیزد مگر آنکه بیمار
نشستن او را طالب باشد و دست بر ذراع مریض گذارد و برای او
دعا کند و اگر همین دعائی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تعلیم
کرد بگوید مناسبست و در خبر است که اگر هفت مرتبه بگوید اسئل الله
العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک مریض عافیت یابد و اگر
هفت مرتبه یا هفتاد مرتبه حمد بجهت شفا او بخواند خوبست و نیز فرمود
مجالس با امانتست یعنی اگر یکی نزد او ذکر شد جای دیگر نقل نشود مگر سه

مجلس مجلسی که خون حرام در او ریخته شود مجلسی که در ان زنا شود و مجلسی که
بناحق مال مردم گرفته شود نازل کرد جبرئیل بر آنحضرت مکارم اخلاق
دنیا و آخرت را و از سه چیز است گفته خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن
الجاهلین فرمودند سه چیز است که پیوند کنی با کسی که از تو ببرد و قطع کند
و عفو کنی از کسی که بتو ستم کند و عطا کنی آنکسی را که تو را محروم از عطا کند
و فرمود سه چیز است که فقر و بیچیزی میاورد در حال جنابت چیز خوردن و
و در پا کشیدن زن و قسم دروغ یاد کردن و سه چیز است مانعی که در خانه
است ملائکه داخل نمیشوند سگ و جنابت و صورت صاحب روح مترجم گوید
که در روایت خصال این حدیث شریف چنین است که حضرت رسول فرمود
جبرئیل بر من نازل شد و گفت ما گروه ملائکه داخل نمیشویم در خانه
که این سه چیز در او باشد سگ و تمثال جسد و ظرفیکه در او بول کنند
روایت شده از امیرالمؤمنین که فرمود طالب علم از برای هر چیزی علامتی
است که شهادت میدهد بر خوبی یا بدی ان پس از برای دین سه علامت
ایمان بخداوند عز و جل و بکتابهای او و برسولان او و از برای علم سه
علامتست معرفت و شناسائی بخدا و بچیزهائیکه محبوب و پسند خداست
و بچیزهائیکه مکروه و ناپسند خداست و از برای عمل سه علامتست
نماز و زکوة و روزه و از برای مکلف یعنی کسی که بتکلف بخود بسته
باشد صفتی را مانند علم و سخاوت و غیره سه علامتست منازعه

میکند با بالاتر از خود و میگوید چیزی را که نمیداند و بخشش میکند چیزی
را که نمیرسد و را و پیدا نمیکند او را و از برای منافق سه علامتست
زبانش مخالف دلست و کلامش مخالف کارش است و پنهانش مخالف
آشکارش است و از برای ظالم سه علامتست نافرمانی میکند بالاتر از
خود را و قهر و غلبه میکند به پائین تر از خود و اعانت و یاری میکند ظالمین را
و از برای ریا سه علامتست در عمل کسالت دارد هرگاه تنها باشد و
نشاط و شوق دارد هرگاه کسی با او باشد و حرص دارد بر هر امری که بد
و نارگی داشته باشد و از برای غافل سه علامتست سهو و لهو و
نسیان یعنی غفلت و بازی و فراموشی و نیز فرمود در احسان و نیکی
بمردم سه خصلتست از هر زراعتی نما و برکتش زیادتر است و آن
در حصاری برای دفع دشمن محکمتر و از هر گنجی نیکوتر است لکن صلاحش
پیدا نمیکند مگر به سه چیز تعجیل نمودن در آن و کوچک شمردن آن و
پنهان نمودن آن چه آنکه هرگاه تعجیل در احسان نمودی اسباغ نمودی
آنرا و چون کوچک شمردی آنرا بزرگ کردی نیکی آنرا و چون پنهان
نمودی آنرا تمام نمودی احسان را و نیز فرمود مؤمن مصیبت یعنی
آنکه طریق حق را پیموده آن کسی است که کار و را بجا آورده باشد
ترک کند دنیا را پیش از آنکه دنیا او را ترک کند و بر او پشت نماید
و بنا کند قبر خود را پیش از آنکه داخل آن شود و خوشنود کند

پروردگار خود را پیش از آنکه ملاقات نماید و نیز فرمود سه خصلتست
که هر که دارای آنها نباشد نمییابد طعم و مزه ایمانرا یکی حلم و بردباری
که دفع نماید بآن سفاهت جاهل را و دیگر ورع و خداترسی که مانع شود
او را از بجا آوردن چیزهائیکه خدا حرام فرموده سیم خلق خوشی که مدارا
نماید بسبب آن با مردمان در روایت شده که آنحضرت منع فرموده بود مردم را از
نشستن کنار راهها پس خدمت آنجناب رسیدند و از آنحضرت رخصت طلبیدند
که اگر در کوچه ها و راهها نشستند حضرت مانع ایشان نشود حضرت
به سه شرط از ایشان قبول فرمود یکی آنکه چشمها خود را بپوشانند دیگر آنکه
رد سلام نمایند سیم آنکه گمشدگانرا بمقصد برسانند حضرت امام زین
العابدین فرمود سه چیز باعث نجات مؤمنست نگاهداشتن زبان خود
را از مردم و از غیبت ایشان و مشغول شدن او بچیزیکه بدنیا و آخرتش نفع
رساند و بسیار گریستن بر گناه خود حضرت امام محمد باقر فرمود هر
چشمی روز قیامت گریانست مگر سه چشم چشمی که بیداری کشد در راه خدا
و چشمی که اشک ریزد از ترس خدا و چشمی که پوشیده شود از محرمات
حقتعالی حضرت صادق علیه السلام فرمود سه خصلتست که هر که دارای
آنها باشد هر جا که هست غریب نباشد بازداشتن اذیت و
آزار خود را از مردم و دارا بودن صفت ادب و علم و دوری کردن
از چیزهائیکه باعث تهمت و شک میشود و نیز فرمود هر که غضب کرد بر تو

سه مرتبه بود در این سه وقت حرف بدی نگفت پس او را خلیل و دوست خود قرار داد یعنی چنین کسی که غضب او را از جا بدر نبرد لابد دوستی کرد با او و از حضرت عالم یعنی موسی بن جعفر ع مرویست که فرمود تمام خیر و خوبی در سه چیز است نظر کردن از روی عبرت و سکوت کردن که با تفکر باشد و تکلمی که با فائده باشد پس هر نظری که از روی عبرت نباشد آن لهو است و هر سکوتی که با آن تفکر نباشد آن غفلت است و هر کلامی که در آن فائده نباشد آن لغو است و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود سه خصلت است که هر کس دارا است آنها یا دارای یکی از آنها باشد در سایه عرش خدا خواهد بود در روزی که هیچ سایه نیست مگر سایه او یکی آنکه سلوک کند با مردم همان نحوی که میخواهد مردم با او سلوک کنند دیگر آنکه برندارد پای خود را مگر آنکه بداند خوشنود میشود خدا از آن سیم آنکه عیب نکند برادر خود را بعیبی مگر آنکه برطرف کند آن عیب را از خود و دور نمیکند از خود عیبی را مگر آنکه ظاهر میشود برای او عیبی دیگر و بس است از برای بینائی آدمی از ذکر عیب مردم مشغول بودن بنفس خود مبرهن گویند زیرا طالبان مراتب انسانیت و سعادت همین یک صفت بس است که در تفحص و تجسس عیوب خود بر آیند و مشغول باصلاح آن شوند و چشم از عیوب مردم بپوشانند و بدانند که هیچ کسی خالی از عیب نخواهد بود و اگر در انسان بالفرض هیچ عیبی نباشد همان ذکر کردن عیب مردم اعظم عیوب است و از

هر عیبی بد تر است

همه عیب خلق دیدن نه مروتست و مردی — نگهی بخویشتن کن که همه گناه داری
ره طالبان عقبی کرم است و فضل و احسان — تو چه در نشان مردی بجز از کلاه داری
تو حساب خویشتن کن نه حساب خلق سعدی — که بضاعت قیامت عمل تباه داری

نقلست که چون میر سید شریف را هنگام رحلت از دنیا رسید پسرش میر سید شمس الدین محمد بالای سرش آمد و گفت بابا مرا وصیتی کن پدر گفت بابا بمحال خود باش پس مضمون آنرا بشعر در آورده گفته

مرا میر سید شریف آن بحر زخار — که رحمت بر روان پاک او باد
وصیت کرد و گفت ار زانکه خواهی — که باشد در قیامت جان تو شاد
چنان مستغرق احوال خود باش — که از حال کسی ناید ترا یاد

روایت شده که حضرت مسیح ع ذم مال کرد و فرمود در مال سه خصلت بد است گفتند یا روح الله آن سه خصلت کدام است فرمود یکی آنکه پیدا شدن اوست از غیر مورد حلال و اگر از حلال پیدا شود منع کردن اوست حقش و اگر در مصرف صحیح خرج شود باز داشتن اصلاح اوست آدمی را از عبادت پروردگار سلمان فارسی علیه الرحمة فرمود سه چیز مرا گریانید و سه چیز مرا خندانید اما چیزها یکه گریانید مرا مفارقت رسول خدا ص بود و ملاحظه هول و وحشت نزد سکرات مرگ و ملاحظه وقوف در محضر الهی روز قیامت اما چیزها یکه خندانید مرا ملاحظه شخص

غافل است که بغفلت سر میبرد و حال آنکه از حال او غافل نیستند
یعنی ملائکه نویسندگان اعمال او آنی از او غفلت ندارند و اعمال او را
مینویسند و دیگر کسی است که دنبال دنیا را گرفته و او را طلب کند و حال
آنکه مرگ دنبال او را گرفته و او را طلب مینماید سیم آن شخص که دهان از خنده
پر میکند و نمیداند که رضای خدا تبع در آن خنده است یا خشم خدا جناب
ابوذر غفاری رضی موعظه کرد عمر را و فرمود ای عمر اختیار کن سه خصلت را اول
شو بقوت خود و بترس از مرگ و قرار ده دنیا را روز روزه خود و مرگ را وقت
افطار از آن عبد الله بن عباس گفته که حقتعالی حرام فرموده است سه چیز را یکی
خود را که ناطق بحکمت است و خانه خود را که محل امن و امانت و عترت رسول
خدا را اما کتاب خدا را پس پاره و تحریف کردید و اما خانه خدا را خراب
و منهدم کردید و اما عترت رسول را پراکنده کردید و کشیدید و انکار کرده
انس بن مالک از رسول خدا که حقتعالی فرمود اگر نبود مردان خشوع کننده
و اطفال شیرخواره و حیوانات چرنده هر آینه ریخته میشد بر شما عذاب
ریخته شدنی معاویه بن ابی سفیان بخالد بن معمر گفت برای چه علی را
دوست میداری گفت برای سه خصلت یکی حلم او در هنگام غضب
و دیگر صدق او در گفتار سیم وفای او بوعده خود منقول است که
ابلیس ملعون گفته که هرگاه من بر فرزندان آدم غلبه جستم بسه چیز دیگر
چیزی از او طمع ندارم یعنی مقصود من از اغواء و گمراه کردن و بعمل

آمده یکی آنکه خود پسندی و خویشتن بینی کند و دیگر آنکه عمل خود را
بسیار شمرد سیم آنکه گناهان خود را فراموش نماید اخنف گفته که اگر
من در هر چیزی تأمل و توقف کنم در سه چیز توقف نخواهم نمود بلکه عجله
خواهم کرد یکی نماز است چون وقت آن داخل شد بجا میآورم و دیگر
میت است که چون وفات کرد تعجیل در دفن او میکنم و سیم دختر است
که چون شوهر و کفوی برایش پیدا شد شوهر میدهم حکماء فرس گفته
اند که عاقل باید سه خصلت را دارا باشد و اولاد و خویشان خود را
نیز تحریص بر کسب این خصلتها کند اول بجا آوردن عملی که توشه سفر آخرت
او باشد دوم تحصیل علم طب کند برای دفع امراض جسد خود سیم صنعتی
یاد گیرد که سرمایه معاش او باشد بعضی گفته اند که اگر سه چیز نبود آدمی چنان
طغیان و سرکشی میکرد که هیچ چیز نمیتوانست او را فرود آورد یکی مرض
و دیگر فقر و سیم مرگ و با این سه چیز باز می بینی چه گردن فرازی و سرکشیها
از ایشان یکی گفته که چون حقتعالی خیر بنده را اراده فرماید سه خصلت
نصیب او فرماید فقیه و بینا گرداند او را در دین و زاهد و بی رغبت
گرداند او را در امر دنیا و بینا کند او را بعیوب نفس خود یکی از حکماء
شخصی را سه چیز تعلیم کرده فرمود هرگاه چیزی را از تو پرسند که نمیدانی
بگو الله و رسوله اعلم و هرگاه که طعام خوری پیش از آنکه اشتهایت
تمام شود از خوان طعام دست بکش و دیگر مخور و هرگاه با جماعتی

نشستے تکلم مکن تا بشنوی ایشان چه میگویند پس اگر حرفهای
ایشان خیر و خوبست تو هم داخل ایشان بشو و اگر نه چون ابتدا بکلام
نکرده بودی توانی با ایشان همراهی نکنی و از شر ایشان سالم بمانی
بوزرجمهر گفته بهترین چیزها که پدران ارث گذارند از برای
پسران سه چیز است ادب نافع و برادران شایسته و ثناء نیکو عباس بن
عبد المطلب با پسر خود گفت بیاموز علم را که بجهة سه خصلت تحصیل
شود بجهة مراء و جدال کردن و نه بجهة ریاء نمودن و بجهة مباهات و
فخریه کردن حاصل آنکه اگر قصد تو در تحصیل علم یکی از این سه چیز
باشد این علم بدتر از جهل خواهد بود و ترک مکن علم را بجهة سه
خصلت میل در نادانی و بی رغبتی در دانائی و حیا کردن از آموختن
ابن عباس گفت پدرم با من گفت ای پسر می بینم امیر المؤمنین علیه السلم
ترا گرامی میدارد و بنزدیک خویش میبرد پس سه خصلت را از من حفظ
کن تا باعث دوام محبت آنجناب با تو باشد با او دروغ مگو و در نزد
او کسی را غیبت مکن و سر او را فاش مکن نقل شده که یکی از
سلاطین خواست علی بن زید کاتب را مصاحب و رفیق خود کند
گفت من مصاحبت میکنم با تو بسه شرط گفت کدام است آنها
گفت پرده مرا ندری و عرض مرا بباد ندهی و کلام کسی را در حق
من قبول نکنی تا طلب برائت از من نمائی گفت این شروط از برای تو

بود

بود برای من نزد تو چیست گفت سه خصلت راز تو را فاش نمیکنم و
نصیحت و خیرخواهی ترا فرو گذار نخواهم نمود و هیچکس را بر تو اختیار نخواهم
کرد گفت عجب صاحب و دوستی میباشی جناب لقمان فرزند خود را فرمود
ای پسر این سه نفر را نخواهی شناخت مگر در سه وقت آدم حلیم و بردبار
را در نزد غضب کردن و شجاع را در وقت حرب و جنگ نمودن و
برادران خود را در وقت حاجت دیگری گفته که از جمله حقوق
برادران تو بر تو اینست که سه چیز را برا ورو انداری یکی غضب
و دیگر ناز و سیم جفا کردن بر او مردی به ارسطاطالیس گفت شنیده ام
مرا غیبت کرده گفت مگر قدر تو در نزد من چه است که من غیبت تو کنم
و خود را از یکی از سه کار باز دارم یا علمی که فکر خود را در آن بکار
برم یا اعمال صالح و شایسته که بجهة آخرت خود بجا آورم یا لذت
غیر حرامی ببرم که نفس خود را بآن مشغول سازم حکیمی وصیت کرد فرزند
خود را و فرمود ای پسر جان من دریافت کن از من سه چیز را احترام
کن پدرت را تا عمرت زیاد شود و احترام کن مادر خود را تا
اولاد اولاد خود را ببینی و تیز نظر مکن بروی پدر و مادر که عاق
ایشان میشوی و بدان ای پسر که ایام سه روز است یکی روزیکه گذشته
که گویا هرگز نبوده و یکی روز آینده است که گویا فرار کرده است
و آدمی نمیداند بر او ظفر خواهد یافت یا نه و دیگر روزیست که

که در آن

که در آن میباشی که مردمان بزرگ و دانا قدر آنرا امیدامند
و از بجا آوردن خیرات در آن زاد و توشه برای آخرت بر می
دارند و مردمان فاجر با امانی و آمال آنرا میگذرانند با آنکه آن
آن وقتیکه انسان در او میباشد ایام نیست بلکه ساعات است و
ساعات هم نیست بلکه زمانهائی استکه کمتر از چشم بهم زدنست و در
کتب حکمیه است که ایام سه روز است روز گذشته که باعث موعظه و پند
است و روز حاضر که روز غنیمت است و عمل و روز بعد که آرزو و املست
و بدان بدرستیکه مردم در دنیا بر یکی از سه حال میباشند حسنات
و سیئات و لذات و در آخرت نیز بیکی از سه حال میباشند درجات
و درکات و محاسبات پس هر که در دنیا عمل بحسنات کند در آخرت اهل
درجات باشد و کسیکه سیئات و گناهان را ترک کند در آخرت نجات
خواهد یافت از درکات و کسیکه ترک کند در دنیا لذات را خلاص
شود در آخرت از محاسبات و بدان ای پسرک من که با انصاف ترین
مردم کسی استکه سه صفت بر او جمع شده باشد تواضع از روی
رفعت و زهد از روی قدرت و انصاف با مردم از روی قوت
و بر تو باد بقناعت که در آن سه خصلتست صیانت و حفظ
نفس و عزت شان و افکندن مؤنه سنگین و احسان مکن بسه
نفر یکی بشخص لئیم که بمنزله زمین شوره زار است و تخم احسان

در او ضایع میشود و دیگر بشخص فحش دهنده که خیال میکند
احسان تو با او بسبب فحش اوست و دیگر شخص احمق که قدر احسان
ترا نمیفهمد و بدانکه از برای شکر سه منزلست شکر بالاتر از خودت
با طاعت او است و شکر نظیر تو بمکافات او است و شکر پستتر از
تو با احسان با او است ای پسرک من از سه نفر حاجت مخواه از دروغگو
که حاجت ترا نزدیک میکند بقول و دور میکند بعمل یعنی بدروغ
میگوید حاجت ترا بجا میآورم و لکن بعمل نمیآورد و دیگر از شخص
احمق که چون خواهد ترا نفع رساند از حمق خود ترا ضرر میرساند و دیگر
از کسیکه از سفرهٔ دیگران طعام میخورد بجهة آنکه اگر نباشد کاری
کند برای آنکس که ولی نعمت او است و نیز بدانای پسرک من از دروغ پس
همانا آدمی دروغ نمیگوید مگر بسبب یکی از سه جهة یا بجهة پستی نفس یا بجهة
پستی عقل یا بجهة غلبه کردن نادانی بر او و مشورت مکن ای
پسر با سه نفر با نادان و شخص حسود و کسی که متابعت هوا و
هوس میکند و بدانکه سه چیز است که در هر حال باشد حاجت
بسه چیز دارد یکی آدمی استکه در کارها خود حاجت دارد بمشورت
کردن با صاحبان عقل هر چند با عقل و احتیاط باشد دیگر زنست
که حاجت دارد بشوهر کردن هر چند در کمال عفت باشد سیم
ستور است که حاجت دارد بتازیانه هر چند خوش راه باشد و بدان

در سه چیز کافر حکم مسلمان دارد یکی گفتن خبر او را هنگامی که با تو
مشورت کند و دیگر رد کردن امانت او را در وقتیکه چیزی نزد تو
امانت گذاشته باشد سیم صله رحم او است هنگامی که با تو خویشی
داشته باشد شخصی یکی از اعراب گفته چه عیبی برای امیر خود گرفته اید
گفت سه خصلت بد یکی آنکه حکم میکند از روی نادانی دیگر آنکه پیوسته
مست شراب است سیم آنکه رشوه میگیرد سه نفر با هم نشسته بودند
شخصی از ایشان پرسید سرور و خرمی آدمی در چه چیز است یکی
گفت در زن خوشرو و خانه گشاده و اسبی که در خانه بسته باشد
دیگری گفت سرور در سه چیز دیگر است در آنکه بالای سر
آدمی علم شده باشد و آدمی بر تخت نشسته باشد و مردم
برا و وارد شوند و بگویند السلام علیک ایها الامیر دیگری
گفت سرور در سه چیز دیگر است ترقی دوستان و پست شدن
دشمنان و طول عمر که مصاحب باشد با قدرت و برکت در مال
مترجم گوید مناسب دیدم در اینجا نقل کنم موعظه ابو حازم اعرج
سلیمان بن عبد الملک بن مروان را و اینچنانست که نقل شده وقتی
ابو حازم وارد بر سلیمان شد از او پرسید که ما بچه سبب از مرگ
کراهت داریم گفت بسبب آنکه دنیا را تعمیر کردید و آخرت را خراب
کردید لاجرم از آبادانی میل ندارید بجای خراب منتقل شوید گفت بگو

ورود ما در معرض الهی بچه نحو است گفت نیکوکار حالش حال مسافر
است که از سفر بوطن خود میکند و باهل و عیال خویش میرسد و از
رنج و تعب سفر راحت میشود و اما بدکار حالش حال غلام گریخته
میماند که او را گرفته نزد آقایش میبرند گفت بگو چه عملی افضل
است گفت اداء واجبات از محرمات گفت کلمه عدل چیست گفت حقی که
بر زبان برانی نزد کسی که از او بترسی و هم از او امید داشته باشی سلیمان
گفت غافلترین مردم کیست گفت آنکه آخرت خود را برای دنیای دیگری
بفروشد گفت مرا موعظه موجزه کن گفت سعی کن که خدا نه بیند ترا
در جائی که نهی از آن فرموده و نه بیند ترا در جائیکه امر بآن فرموده
است این وقت سلیمان گریه سختی کرد یکی از حاضرین ابو حازم را گفت
اینچه فحاشی بود که در محضر امیر گفتی گفت ساکت باش حقتعالی از علما
عهد و پیمان گرفته که علم خود را بر مردم ظاهر کنند و کتمان ننمایند
این بگفت و از نزد سلیمان بیرون شد سلیمان مالی برای او فرستاد
او رد نمود و گفت والله من اینها را از برای تو نمی پسندم تا چه رسد
بخودم

باب چهاردهم

روایت شده از سید ما رسول خدا صلعم که فرمود چهار چیز است که
غنی نباشد مگر بچهار چیز حسب و نسب نیست مگر بتواضع و فروتنی
و کرم نمی باشد مگر بتقوی و عمل نمی باشد مگر بنیت و عبادت نمی باشد

مگر بیقین و فرمود چهار نفرند که حق تعالی روز قیامت نظر رحمت
بر ایشان می افکند و پاکیزه میگرداند ایشانرا کسی که بردارد اندوه
و غمی از دل اندوهگینی و کسی که آزاد کند بنده مؤمنی را و کسی که تزویج
کند عزبی را و کسی که حج دهد کسیرا که حج نکرده باشد و نیز فرمود چهار
چیز استکه هر که صبح کند در حالی که عمل کند آنها باشد خدا تعالی
نهری از برای او در بهشت جاری فرماید کسی که صبح کند در حالیکه روزه
دار باشد و عیادت مریضی کند و تشییع جنازه کند و تصدق نماید
بر مسکینی و نیز فرمود چهار چیز استکه روزی را زیاد می کند خوش خلقی
و خوش سلوکی با همسایگان و باز داشتن اذیت خود را از مردم و کم
کردن ضجر یعنی قلق و بی قراری نمودن در غم و اندوه و فرمود با امیر المؤمنین
یا علی نهی میکنم ترا از چهار خصلت از حسد و ظلم و کبر و غضب و فرمود
چهار خصلت استکه لازم است برای صاحب عقل از امت من گفتند آنچهار
چیز کدامست یا رسول الله فرمود بشنود علم را و حفظ کند آنرا و عمل
نماید بآن و منتشر کند آنرا و نیز فرمود چهار چیز استکه اگر
دارای او باشی ضرری بر تو نیست اگر چیز از دنیای تو هر چه
کاسته شود و آنها حفظ امانت است و راستگوئی است
و خوش خلقی است و عفت ورزیدنست و فرمود که چهار کتمان
کردنست که از کنوز بر است کتمان حاجت و کتمان صدقه و کتمان

مصیبت و کتمان درد و نیز فرمود چهار چیز از شقاوتست خشکی چشم
و قساوت یعنی سختی دل و اصرار بر گناه و حرص بر جمع دنیا و نیز فرمود
چهار چیز است که هر که بجا آورد حق تعالی او را داخل بهشت فرماید و رحمت
خود را بر او شامل کند کسی که یتیم را جزء عیالات خود بشمارد و کفالت او
نماید و ترحم بر مسکینی نماید و با پدر و مادر خود مهربانی کند و با مملوک
خود مدارا و فرمود چهار چیز استکه هر که ملهم شد و در دلش افتاد
عمل کردن بآن عمرش دراز میشود و روزیش گشاده میگردد و از عقل
خود بهره مند و جان کندن بر او آسان میشود و حجت و عقاید حقه
در قبر بر او تلقین میشود و آنچهار چیز راستی در سخن و انصاف با مردم
و احسان و نیکی با پدر و مادر و صله رحمست و نیز فرمود چهار چیز است
که پشت را می شکند یکی برادریست که تو با او پیوند کنی و او از تو ببرد
و دیگر زنی استکه تو او را امین شماری و او با تو خیانت کند و دیگر همسایه
بدیست که اگر خوبی از تو دید پنهان کند و اگر شری از تو بیند آنرا آشکار کند
و دیگر فقر و بی چیزیست که صاحبش را در تحیر گذارد و نیز فرمود که چهار چیز
استکه کم آنها بسیار است یکی آتش است و دیگر درد است و یکی فقر است
و دیگر دشمن است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود علم چهار قسم
است یکی علم فقه که تعلق بادیان دارد و دیگر علم طب استکه تعلق

با بدان دارد ستم بخواست که زبان را از لحن و غلط در کلام نگه میدارد
چهارم نجوم است که تعلق بشناختن زمانها است از نحس و سعد و نیز
فرموده فضائل چهار چیز است اول حکمت و قوام آن در فکر است دوم
عفت و باز ایستادن از حرام است و قوام آن در شهوت است سیم قوت است و
قوام آن در غضب است چهارم عدالت و قوام آن در اعتدال نفس است
آنحضرت عرضه داشتند که آیا از رسول خدا شنیدی که اسلام را توصیف
کرده باشد فرمود بلی شنیدم که فرمود بنا شده اسلام بر چهار رکن بر صبر
و یقین و جهاد و عدل و از برای صبر چهار شعبه است شوق و ترس و زهادت
یعنی بی رغبتی و ترقب یعنی انتظار پس کسی که شوق دارد به بهشت برون
میرود از شهوتها و کسی که بترسد از آتش برمیگردد از محرمات و کسی که
بی رغبت باشد در دنیا سهل میشود براو مصیبتها و کسی که منتظر باشد مرگ
خود را تعجیل میکند در عمل خیرات و از برای یقین چهار شعبه است تبصره فطنه
یعنی اعمال فطانت و زیرکی و تاویل و تفسیر حکمت و شناختن عبرت یعنی
چیزی که بسبب آن عبرت و پند گیرد و متابعت سنت پس کسی که اعمال
کند زیرکی و فهم را تاویل میکند حکمت را و کسی که تاویل کرد حکمت را
بشناسد عبرت را و کسی که شناخت عبرت را متابعت میکند سنت را و کسی
که متابعت کرد سنت را پس گویا بوده باکسانی که در زمانها پیش بوده اند
و از برای جهاد چهار شعبه است امر بمعروف و نهی از منکر و راستگوئی در

جاو بغض فاسقان پس کسی که امر بمعروف کند قوت داده پشت مومن را و کسی
که نهی از منکر کند بخاک مالیده بینی منافق را و کسی که راست گوید در
موطن و مقامی بعمل آورده است آنچه براو بوده از تکالیف و کسی که
دشمن دارد فاسقان را پس بتحقیق که غضب کرده است از برای خدا عز و جل
و کسی که غضب کند برای خدا و ند خدا نیز بغضب او غضب کند و از برای
عدل چهار شعبه است غوص فهم یعنی فرو بردن فهم را در چیزها تا آنکه اطلاع
یابد بر مطالب و دیگر زهره علم یعنی بهجت و شکوفه و نضارت علم است
و دیگر معرفت شرایع حکمت و چهارم ورود بر بستان حلم است پس کسی که
فهم خود را فرو برد تفسیر کند جمیع چیزهای مشکله را از علم و کسی که
بچرد در نضارت و شکوفه های حلم بشناسد شرایع حکمت را و کسی که
عارف شود بشرایع حکمت وارد شود بر بستان حلم و کسیکه وارد شود
بروضه حلم دیگر در امر خود افراط نکند و با مردم معاشرت کند در حالی که
ایشان از او در راحت باشند مترجم گوید چون بقیه این حدیث شریف
از وضع کتاب خارج بود لاجرم بترجمه لفظ آن اکتفا شد طالبین بیانات
آن رجوع کنند بمجلد ایمان و کفر بحار الانوار و نیز فرمود مردم بر چهار
قسمند یکی آنمردیست که میداند و میداند که میداند پس او عالم است و
است از او چیز بپرسید و دیگر آنمردیست که میداند و نمیداند که میداند

پسر او در خواب غفلتست بیدارش نماید و دیگر مردیست که نمیداند
و میداند که نمیداند پس او طالب رشاد و هدایتست او را رهنمائی
کنید و تعلیم نمائید و دیگر مردیست که نمیداند و نمیداند که نمیداند پس او
مرد جاهل و نادانست او را ترک نمائید و بحال خود گذارید مترجم گوید که
علماء اخلاق این قسم اخیر تعبیر بجهل مرکب نمایند زیرا که مرکب از دو جهل و نادانی
است و این قسم جهل بدترین رذائلست و دفع آن در غایت صعوبت و اشکالست
و باعث آن اعوجاج سلیقه و کجی ذهن است و کیفیت شناختن آن اینستکه
آدمی بعضی از مطالب و استدلالات خود را بر جمعی از ناصحان و معروفین باستقامت
سلیقه عرضه نماید اگر ایشان او را تصویب نمودند از این مرض بریست و اگر او را
تخطئه نمودند باین مرض مبتلا است پس خود را معالجه نماید و نیز فرمود کسانی که
حکومت و مرافعه مینمایند چهار نفرند سه نفر ایشان داخل جهنم میشوند و یکنفر
از ایشان در بهشت میرود اما آن سه نفری که اهل جهنم میباشند یکی آن قاضی
استکه حکم بباطل کند و بداند باطلست و دیگر آن قاضی استکه حکم بباطل
کند و نداند که باطلست سیم آن قاضی استکه حکم بحق کند و نداند که حق
است و اما آن یکنفر که داخل بهشت میشود آن کسی استکه حکم بحق کند و بداند
که حق است و نیز فرمود چهار خصلتست که اعانت میکند آدمیرا بر کارهای
شایسته صحت و قناعت و علم و توفیق و چهار چیز استکه هر کس دارا و غناء
آنها باشد حق سبحانه گناهان او را مبدل بحسنات کند راستگوئی و حیا
و شکر نعمت و خوش خلقی و فرمود بحضرت امام حسن ع در هنگام وفات

خویش

خویش ای پسر جان من حفظ کن از من چهار چیز را عرض کرد کدامست آنها
ای پدر جان فرمود بدانکه عقل از هر غنی و توانگری بالاترست و حمقی از
هر فقر و بیچیزی بزرگترست و خودپسندی و خویشتن بینی از هر چیز وحشتناکی
وحشتناکتر است و خوش خلقی از هر حسب و مجدی گرامی‌ترست و نیز فرمود
چه قدر سزاوارست از برای غافل که در روزهای خود چهار ساعت مقرر کند
پس در یکساعت از آنها حساب نفس خود نماید تا ببیند در شبانه روز
چه کسب کرده خوبی یا بد و در یکساعت دیگرش حوائج خود را از حق تعالی
بخواهد یعنی با خدای خود مناجات کند و حوائج خود را بدرگاه حضرت الهی
عرضه نماید و یکساعت دیگرش را خلوت کند با برادران و دوستانی که اعتماد
بآنها داشته باشد و باید ایشان دوستانی باشند که عیبهای او را باو بگویند
و او را از عیوب خود اعراض دهند و برگردانند و یکساعت دیگرش را از برای
نفس خود گذارد که صرف در لذتهای حلال شود و این ساعت معین و یاور
اوست بر ساعات دیگر همانا آسایش دادن دل را بقدری که رفع خستگی
او شود باعث زیادتی در قوه او میشود و از حضرت حسین بن علی علیهما السلام
مرویست که فرمود رفت و آمد بسیار کنید بمسجدها تا یکی از چهار چیز را
خواهید یافت آیه محکمه که واضح الدلاله باشد و عالمی که استفاده
میشود و برادری که تازه و نو برای شما پیدا شود و ترک کردن گناه یا بجهت
حیا و شرم یا بجهت ترس مترجم گوید که ترک گناه بجهت حیا یا بجهت ترس
احتمال دارد مراد حیا و ترس از خدا باشد یا از مردم یا حیا از مردم و

ترس

ترس از خدا و نیز فرمود خدا کند انبیای قسم پس بد سیئه کسی که قسم
بسیار یاد کند سببش یکی از چهار چیز است یا بجهة خواری و پستی نفس
اوست که کسی بحرفها و اعتنا نمیکند لاجرم قسم یاد میکند تا مردم تصدیق
او کنند یا بجهة آنستکه از سخن گفتن عاجز است لاجرم هرجا که باب حرف
براو بسته میشود قسم یاد میکند تا قسم فاصله شود تا حرف او بیادش
بیاید یا بجهة آنستکه نزد مردم متهم است قسم یاد میکند تا مردم حرف او را
قبول کنند یا بجهة آنستکه زبانش عادت کرده بقسم یاد کردن بدون
قصد و نیت و نیز فرمود مصائب دنیا چهار است مردن پدر و مردن فرزند
و مردن برادر و مردن زن پس مرگ پدر کمر را میشکند و مرگ فرزند دل را
میسکافد و مرگ برادر پر و بال را قطع میکند و مرگ زن یکساعت اندوه
میکند روایت شده از حضرت امام حسین ع که فرمود حق سبحانه پنهان
فرمود چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرد خوشنودی خود را در حسنات
و کارهای خوب پس کوچک مشمارید هیچ حسنه را شاید رضای خدا
در ان باشد و پنهان فرموده خشم خود را در گناهان پس هیچ گناهی را
کوچک مشمارید که مبادا خشم خدا در ان باشد و پنهان فرموده دوستان
خود را در بین مردم پس احدی را کوچک و حقیر مشمارید شاید او ولی
دوست خدا باشد و پنهان فرموده اجابت کردن را در دعاها پس هیچ دعائی را
کوچک مشمارید شاید همان دعا مستجاب باشد حضرت علی بن الحسین ع
فرمود نباید ایستاد مگر از برای چهار نفر کسی که امید خیری در او باشد و کسی که

امید یاری از او باشد و کسی که علمی از او در یافت میشود و کسی که از شر
او باید ترسید حضرت صادق ع فرمود که یافتم علم مردم را در چهار چیز
اول آنکه بشناسی پروردگار خود را دوم آنکه بشناسی چه کرده در تو سیم
آنکه بدانی چه خواسته از تو چهارم آنکه بدانی آنچه را که بیرون میکند ترا
از دین و فرمود بیکی از اصحاب خود که از برای من ضمانت کن چهار چیز را تا من
ضامن شوم برای تو چهار خانه در بهشت عطا و انفاق کن و از فقر مترس
و افشا سلام کن در میان مردم و ترک کن مراء و مجادله را اگر چه حق با
تو باشد و انصاف بده با مردم از خود و نیز فرمود چهار چیز است که هر که
دارای آنها باشد اسلامش کامل شده است و اگر چه سرتاپای او گناه باشد
خدا بیامرزد او را و آن چهار چیز راستگوئی و حیا و شکر و خوش خلقی
و از حضرت عالم یعنی موسی بن جعفر ع مرویست که فرمود کسی که اهتمامش
دل او بدنیا باشد دنیا می چسبد بدل او چهار چیز یکی شغلی که برطرف
نخواهد شد دویم آرزوهائیکه بنهایت نخواهد رسید سیم
حرصی که تمام شدنی نباشد چهارم اندوهی که برطرف نخواهد شد
حضرت یوسف ع پیغمبر نوشت بر در زندانی که در او حبس بود این
چهار کلمه را زندان منزل آزمایش است و قبر اهل دنیا است و باعث
شماتت دشمنان و تجربه دوستانست روایت شده که جناب سلیمان
بن داود فرمود که چهار چیز است زمین طاقت نمیاورد تحمل آنها
یکی بنده که سلطان شود و دیگر ناکسی که شفاعت کند سیم کنیزی که

ارث برد آقای خود را چهار چیز از زایل شدنی که زود خبر کودک شود
گفته شده که ملاک و قوام سلطان بچهار خصلت است از اموال مردم
عفّت ورزد و نیکان را مقرّب خود کند و بر بدکاران سختی و شدّت
نماید و زبانش راستگو باشد چهار چیز است که آدم شریف نباید ننگ
داشتن از آنها اگرچه امیر باشد تواضع و ایستادن بجهة پدر خود
و خدمت کردن برای مهمان و قیام در امر اسب خود اگرچه برای او
صد بنده باشد و خدمت کردن برای عالمی که از علم او دریافت نماید
و چهار چیز است که نباید خجالت کشید از محکم کردن و مهر نمودن او
بجهة نگاه داشتن او و احتیاط در او و آن چهار چیز مال و جواهر
و بوی خوش و دوا است گفته اند که ذوالقرنین لوحی از طلا یافت در
زیر دیوار یکی از شهرها و در آن لوح چهار سطر نوشته بود سطر
اوّل عجب دارم از کسی که یقین بمرگ دارد چگونه خوشحال میشود
سطر دوّم عجب دارم از کسی که یقین دارد بقدر چگونه محزون میشود
سطر سیّم عجب دارم از کسی که یقین باتش دارد چگونه خندان میشود
سطر چهارم عجب دارم از کسی که می بیند بی وفائی دنیا و تقلّب او را با
اهل خود چگونه مطمئن میشود بدنیا مترجم گوید بی وفائی دنیا
و تقلّب او با اهلش چندان واضح است که محتاج بیان نیست و هر کسی
اگر مراجعه کند بطبقات مردم زمان خود خواهد دانست که در مدّت
عمر خود چقدر روزگار با مردم با وضاع مختلفه گردش کرده چه بسیار

اشخاصی که ذلیل بودند عزیز شدند و چه بسیار عزیزها که ذلیل و
خوار شدند و چه بسیار از مردمان محترم و توانگران که باندک زمانی
فقیر و بی چیز شدند و هکذا و از برای اهل عبرت همین بس است
و امّا حکایات تقلّب دنیا با مردمان سابقین بسیار زیاده است از انکه
احصا شود لکن ما از برای عبرت گرفتن عقلاء از بی وفائی دنیا بنقل
دو قضیّه در این مختصر اکتفا میکنیم اوّل آنکه نقل شد از مردی که
گفت من در مسجد جامع منصوری در بغداد نماز میخواندم که ناگاه
مرد نابینائی را دیدم که جبّهٔ کهنه پوشیده بود که از کهنگی و اندراس روی
او رفته بود و آستران با قدری از پنبه آن مانده بود و میگفت ایّها النّاس
بر من تصدّق کنید همانا من دیروز امیر و سلطان شما بودم و امروز
از فقرای مسلمین میباشم پرسیدم این فقیر کور کیست گفتند قاهر
بالله خلیفه عبّاسی است بدانکه قاهر بالله خلیفهٔ نوزدهم بنی عبّاس است
و اسم او محمّد فرزند احمد معتضد بالله خلیفهٔ شانزدهم است که شرق
و غرب باو مفتوح گشت و او را سفّاح ثانی میگفتند بجهة اینکه تجدید
کرد مملکت بنی عبّاس را پس از انکه کهنه شده بود چه از زمان متوکّل
که خلیفهٔ دهم است پیوسته مملکت ایشان در ضعف بود و ابن رومی در مدح او گفته

هنیئاً بنی العبّاس انّ امامکم	امام الهدی و البأس و الجود احمد
کما بأبی العبّاس انشأ ملککم	کذا بأبی العبّاس ایضاً یجدّد

و ابن حجر در کتاب تتمّة المنتهی فی وقایع ایّام الخلفا اشاره باحوال

ایشان نموده‌ام و اینمقام را گنجایش نقل نیست حکایت دوم از محمد بن
عبد الرحمن هاشمی منقول است که روز عید قربانی بود که داخل شدم بر مادرم
دیدم زنی با جامهای کهنه نزد اوست و تکلم میکند مادرم بمن گفت این
زن را میشناسی گفتم نه گفت این عباده مادر جعفر برمکی است من رو
بجانب عباده کردم و با وی تکلم نمودم و پیوسته از حال او تعجب میکردم
تا آنکه از او پرسیدم که ای مادر از عجائب دنیا چه دیدی گفت ای پسر جان
یکروز عید مثل چنین روز بر من گذشته در حالتی که چهارصد کنیز
بخدمتکاری من ایستاده بودند و من میگفتم پسرم جعفر با من جفا کرده
و حق مرا ادا ننموده چه باید کنیزان و خدمتکاران من بیشتر از اینها
باشد و امروز هم باز عید است بر من میگذرد که منتهای آرزوی من دو
پوست گوسفند است که یکی را فرش خود و دیگری را لحاف خود کنم محمد گفت
پانصد درهم باو دادم چندان خوشحال گردید که نزدیک بود قالب تهی کند و
گاه گاهی عباده نزد ما میآمد تا از دنیا رفت حکیمی روزگاری بر در
سرای یکی از سلاطین عجم گذرانید که خدمت سلطان رسد ممکن
نشد او را لاجرم رقعه نوشت و بتوسط دربان آن رقعه را بپادشاه
رسانید و در آن رقعه چهار سطر نوشته بود سطر اول ضرورت و حاجت
مرا بسوی تو آورده سطر دوم کسی که درم ندارد دیگر صبر ندارد یعنی کسی که کار
بر او سخت شد شکیبائیش تمام میشود سطر سیم رفتن از در سرای تو بغیر
فائده باعث شماتت دشمنان خواهد بود سطر چهارم یا جواب بده یا فائده و یا راحتم

کن یا بکشتنم پادشاه چون رقعه را خواند نوشت بالای هر سطری حواله ده
هزار درهم برای او روایت شده از ابن عباس که گفت چهار نفرند
که توانائی بر پاداش ایشان ندارم مردی که ابتدا کرد بمن بسلام
کردن و مردی که گشود جائی برای من در مجلس و مردی که قدمش گرد آلود
شد بجهت رفتن در پی حاجت من و اما چهارم را پس پاداش نمیدهد
عوض من مگر حقتعالی گفتند کدام است آن کس گفت مردی که حاجتی
برایش روی دهد پس شب خود را در فکر باشد که حاجتش را از چه کس
بخواهد آخر الامر فکرش بانجا رسد که از من حاجت خود را بخواهد کلیله
گفته که قسمت شده چهار چیز بر چهار چیز رغبت بر مال شهوت بر لذتها
و طلب از برای ذکر و عمل از برای معاد پس سه چیز اول متاعی است که زود
فانی میشود و نعمه و عاقبت بد آنها باقی میماند و چهارمی منتظم میکند
سه چیز را بدون نعمه پس غنائی نیست مثل رضا و لذتی نیست مثل
تقوی و ذکری نیست اشرف از طاعت خداوند عز و جل و حفظ شد
از حسن بصری چهار کلمه هرچه خواهی زندگانی کن در دنیا که آخر خواهی مرد
هرچه خواهی مال جمع کن که آخر باید بگذاری و بروی هرچه را خواهی دوست
بدار که آخر الامر از او باید مفارقت کنی هرچه خواهی بجا آور و عمل کن
پس بدرستیکه ملاقات خواهی کرد او را بعضی را گفتند که بر چه بنا
کردی امر خود را گفت بر چهار خصلت دانستم رزق مرا غیر من نمیخورد
پس آرام گرفت نفس من از حرص در طلب آن و دانستم عمل مرا غیر از من
کسی بجا نمیآورد پس مشغول بعمل خود شدم و دانستم مرگ مرا خبر

کند که کی خواهد آمد پس صبا در شد و تعجیل کردم در تسبیح و استغفار
ان و دانستم که خدا مرا می بیند و از او نهان نخواهم شد لاجرم از
او حیا میکنم. احنف گفته که چهار خصلتست که هر کس دارا باشد آنها را
مرد کامل خواهد بود و اگر کسی یک خصلت از آنها را دارا باشد مرد صالح
خواهد بود و آن چهار چیز دینیست که آدمی را هدایت کند و عقلیست که
درستی و راستی در کردار و گفتار را و زد و حسب و مجدیست که آدمی
را حفظ کند و حیا و شرمیست که آدمی را از کارهای ناشایسته منع کند
یکی گفته که مردم بر چهار قسمند جواد و بخیل و مقتصد یعنی کسیکه میانه
روی کند و مسرف پس جواد آنکسی است که نصیب دنیا و آخرت خود را
صرف امر آخرت میکند و بخیل آنکسی است که نصیب دنیا و آخرت خود را
صرف هیچکدام نمیکند و مقتصد آنکسی است که نصیب دنیا را صرف دنیا
و نصیب آخرت را صرف آخرت میکند و مسرف آنکسی است که نصیب دنیا
و آخرت را صرف دنیا میکند یکی دیگر گفته که چهار چیز است که جامه چهار
چیز است سخاوت جامه جمالست و جوانمردی و کرم جامه حیا است
و ننگ و عار جامه حفظ و نگهداریست و عمل کردن بوعده جامه
مروتست دیگری گفته چهار چیز است که خراب و ویران میکند بدن آدمیرا
و بسا باشد که آدمی را هلاک کند با شکم پر داخل حمام شدن و خوردن
گوشتهای قطع شده خشک شده و مجامعت کردن در حال امتلاء معده و بی
و مجامعت با پیره زن وصیت کرد حکیمی فرزند خود را و گفت ای پسر بگیر

چهار

چهار چیز را و ترک کن چهار چیز را هرگاه چیزی برای تو نقل
کردند تو بهتر از آن را بگیر و حفظ کن و هرگاه چیز خوبی
نقل کنی آنچه را که خوب می شنوند و گوش بان میدهند
نقل کن و در حذر باش هرگاه مخالفت کرده شدی و بجور
با مردم ملاقات کن و ترک کن سخن با ناکس و دشمنی با لجوج
و مجادله با سفیه و بیخرد و رفاقت با کسیکه لیّن الشیمه و ضعیف
الرأی باشد و از چهار خصلت در حذر باش که ثمر و بار آنها
بد است لجاجت و عجله و خودپسندی و غلبه حرص اما لجاجت
پس میوه آن پشیمانیست و اما عجله پس ثمر آن حیرتست و اما
خودپسندی پس ثمر آن بغض و دشمنی و اما غالب شدن حرص پس ثمرا
فقر است و از چهار نفر در حذر باش از شخص کریم هنگامیکه او را
خوار کنی و از عاقل هنگامیکه او را هیجان در آوری و از احمق هنگامی
که با او مزاح کنی و از فاجر و نابکار هنگامیکه با او رفاقت کنی
و نگهدار خود را از چهار چیز تا از عاقبت بد آنها ایمن باشی از عجله
و شتاب و مبالغه و اصرار و از خودپسندی و خویشتن بینی و از
سستی و توانی و بدانکه کسیکه بجا آورد چهار چیز را منع کرده نخواهد شد
از چهار چیز کسیکه شکر کرد ممنوع نخواهد شد از زیاد شدن نعمت
کسیکه توبه کرد ممنوع نخواهد شد از قبول کسیکه استخاره و طلب
خیر کرد از خدا ممنوع نخواهد شد از خیر و صلاح و کسیکه مشورت

کرد

کرد ممنوع نخواهد شد از رسید بن یحیی مکی از علما تلمیذ خود را
وصیت کرد و فرمود چهار چیز است که هر یک میرساند آدمی را
بمرتبه عقل ترقی میدهد و میرساند آدمی را بریاست و رأی و اندیشه
ترقی میدهد بسیاست و علم ترقی میدهد بمقصد بهی و بالا دست
نشستن بر مردم و حلم میرساند آدمی را بتوقیر و تعظیم کردن مردم او را
و چهار چیز دلالت دارد بر چهار چیز فقر دلالت دارد بر دیانت و
صفا و خالص بودن دلالت دارد بر امانت و سکوت دلالت دارد
بر عقل و عدل دلالت دارد بر فضل و بچهار چیز حکم کرده میشود
بچهار چیز سخن چینی و غمازی بر ناکسی و بد کردن بر نادانی و درشتی و
گذاشتن مال بر بخل و سبکی بر جهل و چهار کس از چهار چیز جدا نمیشود
نادان از غلط و فضول از سقط و شتاب کننده از لغزش و ملول
از عال یعنی از بهانه جوئی و چهار چیز کشیده میشود آخر او بچهار چیز
ممازحه و شوخی کردن بشر و بد و رنجانیدن ببغض و دشمنی و خلاف
کردن بوحشت و دوری و سبک شمردن بعیب کردن و لقب بد یاد
کردن و قدرت بعدوان و دولت باغفال و حظ بردن و بهره مند
شدن بناز و ادلال و چهار کسند که استیفاء حق خود نکنند از چهار
نفر شریف از ناکس و رشید از گمراه و نیکوکار از بدکار و انصاف
دهنده از جبر کننده و چهار چیز است که عاقبتش بچهار چیز میرسد
سکوت بسلامت و نیکوئی بکرامت و بخشش کردن بسیادت
و شکر کردن بزیادتی نعمت و چهار کس شناخته میشود

بچهار چیز کاتب به نوشتن اش و عالم بجواب دادنش و حکیم به
کردارش و حلیم بتحملش و چهار چیز را بقاء و دوامی نیست
مالی که از حرام جمع میشود و مجالسی که از گناهان منعقد
میشود و اندیشه که از عقل خالی باشد و شهری که از عادل خالی
باشد و چهار چیز باعث دوام سلطنت و پادشاهی است حفظ
دین و گماشتگان امین و مقدم داشتن احتیاط در کارها و دنبال
عزم و اندیشه خود را گرفتن و چهار چیز است که با آنها سلطنت
دوام ندارد غش وزیر یعنی خیانت و خیرخواهی نکردن وزیر درا
و بدی تدبیر و خبث بودن نیت و ستم کردن بر رعیت و چهار
چیز است که عاقل نباید طمع در آنها داشته باشد غلبه کردن بر
قضا و نصیحت از دشمن و اعداء و تغییر خلق و خوشنودی خلق
و چهار چیز است که هیچ جاهلی خالی از آنها نمیباشد سخن بی معنی گفتن
و کارهای بیفایده بجا آوردن و نزاع بی نفع کردن و مناظره بی حاصل
نمودن و چهار چیز است که بر نخواهد گشت کلام گفته شده و تیر
رها شده و تقدیر جاری شده و زمان گذشته و چهار چیز باعث
محبت میشود خوشروئی با مردم و بذل و احسان با مردم و موافقت
و همراهی نمودن و ترک نفاق کردن و چهار چیز از علامات کرم
و بزرگیست بخشش و عطا و باز داشتن از ذنب و شتاب کردن در
پاداش خوب دادن و تأخیر کردن در عقوبت و پاداش بد

وچهار چیز علامت ناکسی است فاش کردن رازها و عقد قلب
کردن بر غدر و مکر و غیبت کردن از آزادمردان و اذیت کردن
همسایگان و چهار چیز از علامات ایمانست باز ایستادن از
حرام و خوشنود بودن بمقداری که کفایت از معیشت کند و حفظ
کردن زبان و عقد قلب کردن بر احسان و چهار چیز از علامات
نفاقست کمی دیانت و کثرت خیانت و غش کردن در کار دوستان و شکستن عهد و پیمان

باب پنجم در خصال پنجگانه

روایت شده از سید انبیا رسول خدا ص که فرمود در آیه شریفه و
عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو که خزانهای غیب که غیر از خدا
بر آن مطلع نیست پنج چیز است نمیداند کسی در چه زمان باران
میبارد مگر خدا و نمیداند کسی آنچه را که در رحمها در است مگر خدا
و نمیداند عاقبت امر هیچ نفس را مگر خدا و نمیداند کسی در چه زمین
میمیرد مگر خدا و نمیداند در چه زمان قیامت برپا خواهد شد مگر خدا
مترجم گوید که در روایات بسیار وارد شده که این پنج چیز را
تفصیل و تحقیق غیر از خدا کسی نمیداند و مجموع این پنج چیز در
آیه آخر سوره لقمانست ان الله عنده علم الساعة الآیه و
فرمود پنج خصلتست که در کتاب خدا ذکر شده هر کس را که آنها
باشد ضرر آنها بصاحبانش برمیگردد گفتند یا رسول الله آن
پنج چیز کدام است فرمود عهد شکستن و مکر کردن و ستم نمودن و فریب

دادن و ظلم نمودن است پس آنحضرت آیات شریفه این پنج
خصلت را قرائت فرمود و من نکث فانما ینکث علی نفسه و لا
یحیق المکر السیئ الا باهله یا ایها الناس انما بغیکم علی
انفسکم یخادعون الله و الذین امنوا و ما یخدعون الا انفسهم
و ما یشعرون و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون
و نیز فرمود پنج چیز است دل را فاسد و تباه میکند گفتند کدام
است آنها یا رسول الله فرمود گناه کردن عقب گناه و مجاراة احمق
و بسیار رغبت در زنان و تنها ملازم بودن در خانه و نشستن با مردگان
عرض کردند مردگان کیستند یا رسول الله فرمود هر بنده که در
نعمت و ناز پرورده شده باشد و منع نشده باشد از هر چه خواهد
بکند پس مرده است و هر کسی که کاری برای آخرت خود نمیکند
او نیز مرده است و نیز فرمود منشینید مگر نزد کسی که بخواند شمارا
از پنج چیز به پنج چیز از شک بیقین و از کبر و سرکشی بفروتنی و
از دشمنی بدوستی و از ریا بکاری باخلاص و از رغبت در دنیا بزهد
در دنیا و نیز فرمود پنج خصلتست که جمع نمیشود مگر در مؤمنی
که بحقیقت مؤمن باشد تا واجب کند حقتعالی از برای او بهشت
را نور در دل و فقه در اسلام و ورع در دین و مودت و دوستی
در میان مردم و نیکوئی در صورت و فرمود برداشته نمیشود
قدم فرزندان آدم روز قیامت تا از پنج چیز از او سؤال

شود از عمر او که در چه تمام کرده و از جوانیش که در چه چیز
کهنه کرده و از مالش که از کجا پیدا کرده و در چه صرف کرده
مترجم گوید اصل عبارت پنجم درست معلوم نبود و ظاهرا چنین
باشد و از علمش که در چه عمل کرده و در کتاب خصال عوض این
خصلت نوشته که سؤال میشود از محبت ما اهل بیت ع و نیز
فرمود پنج چیز از پنج کس محال است حرمت و بزرگی از فاسق و کبر
از فقیر و نصیحت از دشمن و محبت از حسود و وفا از زنان و
روایت شده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود پنج چیز از من
فرا گیرید بخدا قسم است که اگر سوار بر شتران شوید و چندان در
طلب آن رحلت کنید تا شتران لاغر شوند و گوشت خود را بریزند
مثل این پنج چیز را نیابید امید نداشته باشد احدی مگر به پروردگار
خود و نترسد احدی مگر از گناه خود و چون سؤال کرده شد عالم
چیزیکه نمیداند حیا نکند از گفتن اینکه خدا بهتر میداند و حیا
نکند جاهل از آموختن و نسبت صبر با ایمان مثل سر است بر بدن یعنی
صبر و شکیبائی در مصائب سر ایمانست و نیز مرویست از آنحضرت
که فرمود از کرم و بزرگی مرد است پنج خصلت مالک بودن او
زبان خود را و اقبال و رو آوردن او بکار خود و گریستن او بر زمان
گذشته خود و حفظ کردن حقوق برادران قدیم را و دوست داشتن
او وطن خود را و میفرمود آنحضرت بر تجار روم و مهمان بازاری که ای گروه

مردم دوری کنید از پنج چیز تا خالص شود از برای شما حلال
و خلاصی جوئید از حرام و آن پنج چیز مدح کردن فروشنده است
متاع خود را و عیب کردن مشتری است متاع را و در فروختن قسم
یاد کردن و عیب متاع را پوشانیدن و سود حرام خوردن و روایت
شده از حضرت ابی جعفر باقر ع در باب پنج خصلت فرمود کسی که دروغ
گوید جمال او میرود و کسی که بدخلقی کند خود را بعذاب در میاورد
و کسی که غلبه کرد بر او نعمتها پس بسیار شکر کند خدا را و کسی که اندوهش
زیاد شد استغفار بسیار نماید و کسی که فقر و پریشانی او را رها
نمیکند بسیار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
حضرت امام جعفر صادق ع فرمود پنج خصلت است که هر کس دارا
آنها نباشد با او امید نداشته باشید کسی که شناخته نشود کرم
در طبیعت او و نرمی در خوی او و خلق او و راستگوئی در زبان او و
فضیلت در نفس او و ترسیدن از پروردگار خود و نیز فرمود بدرستیکه
خوبان بندگان خدا کسانی باشند که جمع باشد در ایشان پنج
خصلت هرگاه احسان و خوبی کردند خوشحال شوند و هرگاه بدی
استغفار و طلب آمرزش نمایند و چون عطا کرده شدند شکر نمایند
و چون مبتلا شوند صبر نمایند و چون کسی نافرمانی ایشان
کرد از او بگذرند و از ابن عباس مرویست که گفت پنج چیز باعث
پنج چیز است آشکار و فاش نخواهد شد زنا در گروهی مگر آنکه

مرگ در میان ایشان بسیار شود و هرگاه کم فروشی شایع شد
مبتلا خواهند شد بقحطی و هرگاه قومی عهد و پیمان را شکستند
مسلط کند حق تعالی بر ایشان دشمنان ایشان را و هرگاه قومی حکم
بجور نمودند قتل در بین ایشان واقع میشود و هرگاه قومی
زکوة را منع کردند برکات زمین از ایشان برداشته شود بعضی
از علما گفته اند مردم پنج صنفند یکصنف طلب کردند دنیا را
برای دنیا پس ایشان ملامت شوندگانند و اجری نبرند و صنف
دیگر طلب کردند برای آخرت پس ایشان اجر برند و ملامت نشوند
و صنف دیگر ترک دنیا کردند بجهة راحت و آسایش و عزت خود پس
ایشان نه ملامت شوند و نه اجر برند و صنف دیگر ترک کردند دنیا
بجهة آنکه خداوند عز و جل دنیا را مذمت فرموده و هم بجهة ترس از آنکه
از آنکه مشغول شوند و باز مانند از عبادت خدا پس ایشان پادشاهان
دنیا و آخرتند دیگری گفته که واجبست برای عاقل در دنیا پنج چیز
از حرص و امل دوری کند و بعلم و عمل خود را پیوند کند و دوری کند
از مرتکب شدن زلتها و لغزشها و ملاحظه کند آمدن مرگ را و همیشه
ما بین امید و ترس باشد یکی از حکما گفته که بدانکه مدار دنیا را
که سبب پنج چیز است قضا و قدر دوم اجتهاد سیم خلقت چهارم
جوهر پنجم وراثت اما آنچه را که بقضا و قدر است پنج چیز است اهل
و مال و اولاد و سلطنت و عمر و اما آنچه را که بواسطه جد و جهد

آن نیز پنج چیز است صنعت و علم و عمل و بهشت و دوزخ و اما
آنچه بسبب خلقتست نیز پنج چیز است خوردن و آشامیدن و
خواب و بیداری و نکاح و اما آنچه بسبب جوهر و ذاتست آن نیز
پنج چیز است خوبی نمودن و تواصل و پیوند کردن و کرم و بزرگی
و راستگوئی و اداء امانت و اما آنچه که بواسطه وراثت است
آن نیز پنج چیز است جسم و هیئت و جمال و شرف و زیرکی است
و گفته مرد عالم نمیشود مگر آنکه پنج چیز از برای او بوده باشد تحمل
مشقتهای آموختن علم و اهتمام و عنایت تمام در تحصیل علم و داشتن
کسی که قائم بکفایت امور او باشد و قوه که مطالب علم را استنباط و
استخراج کند و معلمی که خیرخواه او باشد گفته شد که پنج چیز سیر نمیشود
از پنج چیز چشم از نگاه کردن و گوش از خبر و شنیدن و زن از مرد
و زمین از باران و عالم از علم و بدانکه انس آدمی در پنج چیز است در
زوجه موافق و فرزند نیک و رفیقی که اهل صفا باشد و انس عالم
در کتابی است که میخواند و انس عابد در خلوتی است که بعبادت مشغول
شود و پنج چیز است که افراط در آن آدمی را هلاک میکند زن و شرب
خمر و بازی شطرنج و نرد و بخوان و صید کردن و آمیزش با نادانان
ابن مقفع گفته که باز داشتن از پنج چیز آخرش پشیمانی آورد
یکی آنکه خود را از عمل و کار کردن بجهة آخرت باز دارد چون دستش

از عمل کوتاه شود دیگر آنکه برادران و دوستان خود را رها کند چون
حوادث و بلاها براو وارد شود پشیمان شود. پنجم آن کسی که دشمن
خود را بدست آورد و دست از او بدارد پس چون عاجز شود از مقاومت
آن دشمن پشیمان شود که چرا او را رها کرد ششم آنکسی که زن صالحه
و نیک داشت او را رها کرد و مبتلا شد بزن بد پس هر گاه یاد زن
صالحه خود کند پشیمانی خورد هفتم آن کسی که در دنیا گناه کرد چون
مرگ او حاضر شود پشیمانی خورد که چرا عمر خود را بگناهان
تمام کرد. اردشیر وصیت کرد و گفت وصیت میکنم شما را به پنج
چیز که در آن راحت جان شما و دایم بودن سرور شما و صلاح امور
شما است اول رضا و خوشنودی بانچه قسمت شما شده است دوم دور
کردن حرص فاحش را از خودتان سیم احتراز از حسد و رشک بردن
چهارم دور کردن غصه و اندوه بر چیزهائیکه امید بود بر آنها پس
فوت شد و از دست رفت پنجم ترک کردن سعی در چیزهائیکه اتفاق
نیافتد رسیدن باخر آن و تمام شدن آن پس بدرستیکه کسی که
خوشنود نباشد بانچه قسمت او شد همیشه بحالت خشم خواهد بود
و کسی که حریص و فاحش شد نفس او خوار خواهد شد و کسی که حسد
برد بالا اثر از خود همیشه در غم و غصه خواهد بود و کسی که اندوه
میخورد بر چیزی که از دست او رفته اندوه بی فایده را برای خود خرید

در بعضی نسخ اردشیر وصیت کرد اصحاب خود را

و رنج سنگینی بار خود نموده و پر کرده دل خود را از اندوهها
و تمنی‌ها که راحتی در عقب ندارد و کسی که سعی کند در چیزی که
تمام شدن از برای او نیست عاقبت حسرت و ندامت برد
مترجم گوید که شایسته دیدم در اینجا نقل کنم کلمات لطیفه
قبره را که فاضل دمیری از خطیب بغدادی در حیوة الحیوان نقل
کرده و آنچنانستکه مردی صید کرد قبره را و آن مرغیست کوچکی
باندازه گنجشک قبره بزبان آمد و بان گفت که مقصود تو از صید
کردن من چه بود گفت آنکه ترا بکشم و بخورم گفت والله انی لا اسمن
و لا اغنی من جوع یعنی بخدا سوگند که کسی را فربه نمینمایم و از گرسنگی
بی نیاز نمیکنم و لکن من ترا سه خصلت میاموزم که از کشتن و خوردن
من برای تو بهتر باشد و لکن یکی از آن سه خصلت را وقتی میگویم که در
دست تو باشم دوم را وقتی میگویم که مرا رها کنی و من بپرم و بروی
درخت بنشینم سیم را وقتی میگویم که از درخت پرواز کرده و بر روی
کوه روم آنمرد قبول کرد نصیحت اول را بگو گفت افسوس و اندوه مخور
بر چیزیکه از دست تو بیرون رفت پس رها شد و بالای درخت رفت
و گفت نصیحت دوم آنکه هر چیز را که شنیدی بر عقل خود عرضه دار پس
آنچه را که بعقل و عادت درست نیاید باور و قبول مکن این بگفت
و بالای کوهی رفت چون بر کوه مستقر شد فریاد کرد که ای بدبخت

مرا مفت از دست دادی اگر مرا کشته بودی در چینه‌دان من دری می‌یافتی
که وزن آن بیست مثقال بود امیرزاده چون این سخن بشنید شروع کرد
بافسوس خوردن و از غصه و اندوه لب خود را گزید پس از آن گفت
الحال نصیحت سیم را بگو گفت مگر با آن نصیحت که برای تو گفتم چه عمل کردی
که سیم را بگویم تو همین زودی آن دو را فراموش کردی گفتم مشو بر فوت
شده افسوس مخور تو اندوه و افسوس خوردی بر چیزی که از دست تو رفته
و رها شد گفتم باور مکن چیزی را که بعقل درست نماید چه آنکه اگر
تمام مرا با استخوان و گوشت مرا به کشند بیست مثقال نیست
چگونه در چینه‌دان من دری خواهد بود که بوزن بیست مثقال
باشد حکیمی وصیت کرد فرزند خود را و گفت ای پسر جان من نگه
دار خود را از پنج خصلت تا پشیمان نشوی عجله و شتاب مکن پیش
از اقتدار و دست مکش از دشمن پیش از آنکه از کار بیفتد
و مطلب پنهان را فاش مکن پیش از آنکه آن مطلب بانجام رسد
و از اهل حسد و فساد طلب یاری مکن و بهوا و هوس و میل نفس
رفتار مکن و از پنج چیز در حذر باش که سلامت صاحبان آنها
خیلی عجب است صحبت و همراهی با سلطان و سوار شدن بدریا
و امین دانستن زنان را بر رازها و مفاخرت کردن با مردمان
ناکس و تجربه کردن در نفس از چیزهائیکه مخوف و ترس از آنها است
و بدان ای پسرک من کسی که توشه خود کرد در دنیا پنج چیز را مطلقا

خود خواهد شد و وحشتش بانس مبدل خواهد شد باز داشتن
اذیت و خوشخلقی و دوری کردن از زینت و شان و عمل نیک
و ادب نیک و حذر کن ای پسر جان من از بودن در شهری که پنج چیز
در او نباشد پادشاه قاهر و قاضی عادل و بازار رواج و نهر
جاری و طبیب ماهر و بدانکه چیزهای سوزنده پنج چیز است آتش
و آن با آب خاموش میشود و زهر او بدوا حرارتش برطرف میشود
و اندوه و آن بصبر حرارتش برطرف میشود و عشق و آن بجدائی و
فراق حرارتش منطفی میشود پنجم آتش حسد و دشمنی و آن هیچوقت
خاموش نخواهد شد **باب ششم در خصال شش‌گانه**
فرموده است حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که ضامن
شوید برای من شش چیز را تا ضامن شوم برای شما بهشت را
راست بگوئید در وقتیکه سخن میگوئید و وفا کنید بوعده خود
و اداء امانت کنید و حفظ کنید فروج خود را و بپوشانید
چشمان خود را از نامحرمان و باز دارید دستهای خود را از آزار
چیزهای حرام و نیز فرموده وصیت میکنم شما را بشش خصلت راست
بگوئید پس بدرستیکه صدق و راستگوئی در کار نجات است و خیر
بگوئید تا شناخته شوید بخیر و عمل کنید بخوبی تا از اهل خیر شوید
و اداء کنید امانت را بهر کس که امین دانست شما را و نزد شما
امانت نهاد و صله و پیوند کنید خویشان خود را اگر که از شما

بریدند و باز گشت کنید به نیکوئی کردن بر کسی که بدی کند بر شما و نیز فرمود شش خصلت است که در جاهل شناخته میشود غضب کردن بیجا و تکلم بی فایده و عطا کردن در غیر محل و فاش کردن راز و اعتماد نمودن بهر کس و نشناختن دشمن خود را از دوست خود و نیز فرمود اول معصیتها که بجا آورده شد شش چیز بود حب دنیا و حب ریاست و دوستی مال و دوستی طعام و دوستی زنان و حب خواب و نیز فرمود همانا میترسم بر شما از شش چیز امارت و ریاست بیخردان و رشوه گرفتن در حکم و ریختن خونها و مردمانی که قران را بمنزلت نای قرار دهند یعنی تغنی کنند بان و کثرت شرط یعنی بسیار شدن مردمان ناکس و فتوی دادن در احکام بدون علم و دانائی و نیز فرمود از شش نفر حزن و اندوه و مفارقت نمیکند از شخصی که کینه در دل داشته باشد و از کسی که حسد در سینه داشته باشد و از کسی که تازه بدولت رسیده باشد و از توانگری که از فقر بترسد و از طالب مرتبه که قدرت بر آن مرتبه نداشته باشد و از کسی که با اهل ادب نشیند و از ادب بهره نداشته باشد عوف بن مالک گفت وارد شدم بر رسول خدا در غزوه تبوک در حالی که آنحضرت در قبه نشسته بود پس شنید صدای پای مرا فرمود کیستی گفتم عوف بن مالک میباشم ای مولای من فرمود داخل شو چون داخل شدم دیدم

آنحضرت مشغول وضو گرفتن است و وضوی کاملی ساخت پس فرمود ای عوف بشمار شش چیز را که واقع خواهد شد پیش از آمدن قیامت اول آنها وفات پیغمبر شما است عوف گفت از شنیدن این کلمه مرا اندوه سختی عارض شد چنانکه ساکت ماندم فرمود بگو یکی گفتم یکی فرمود دیگر فتح بیت المقدس است بگو دو تا گفتم دو تا فرمود دیگر فتنه رو دهد که تمام خانهای عرب را فرو گیرد فرمود بگو سه تا گفتم سه تا فرمود چهارم مرگی واقع شود در بین شما و شما ها را بکشد چنانچه قصاب گوسفند را میکشد و پنجم بخشش مال در میان شما آشکار شود چندانکه اگر بیک نفر صد دینار زر سرخ دهند راضی نگردد و در خشم باشد ششم صلحی واقع شود مابین شما و بین بنو الاصفر پس بجنگ شوند بر هشتاد رایت که در زیر هر رایتی دوازده هزار نفر باشد سلمان فارسی رض گفت که وصیت کرد مرا رسول خدا بشش خصلت که ترک نخواهم کرد آنها را در هیچ حال فرمود مرا که نظر کنم به پست تر از خود و نظر نکنم بالاتر از خود و دوست دارم فقرا را و نزدیک ایشان روم و حق را بگویم اگر چه تلخ باشد و با خویشان خود پیوند کنم اگرچه پشت بمن نموده باشند و از مردم چیزی سؤال نکنم و بسیار بگویم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و روایت شده از حضرت امیر المؤمنین که نسب اسلام را بشش خصلت بیان کرد و فرمود که نسبت

دهم اسلام را بشش چیز که احدی پیش از من و بعد از من بیان
آن ننموده باشد پس فرمود اسلام تسلیم و انقیاد است و تسلیم
یقین است و یقین تصدیق است و تصدیق اقرار است و اقرار
عمل است و عمل ثبات است و روایت شده از آنجناب که فرمود خیر و خوبی
نیست در صحبت و رفاقت با کسی که دارا شش خصلت باشد اگر
حدیث و سخن گوید دروغ گوید و اگر حدیث کنی او را تکذیب کند و اگر
امانت نزد او گذاری با تو خیانت کند و اگر امانت نزد تو گذارد تو را
متهم کند و اگر نعمت دهی بر او کفران تو کند و اگر بر تو نعمتی دهد بر تو
منت گذارد و روایت شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود مروت
در شش خصلتست سه خصلت آن در سفر و سه خصلت آن در حضر
اما آنسه خصلت که در حضر است تلاوت کتاب الله و عمارت مساجد
و گرفتن برادران دینی در راه خدا است و اما آنسه خصلت که در سفر است
بذل زاد و توشه و کرامی داشتن رفیق و خوش خلقی نمودن است
و نیز فرمود که هلاک میشوند شش طایفه بشش خصلت عرب بسبب
عصبیت و دهقانها بسبب تکبر کردن و تاجران بخیانت کردن
و فقها بحسد بردن و اهل ده بنادانی و جهل و اهل ریاست و امارت
بجور نمودن و روایت شده از حضرت موسی بن جعفر ع که فرمود
بگیر نصیب و بهره خود را از شش چیز پیش از رسیدن بشش چیز از جوانی
پیش از رسیدن پیری و از صحت پیش از مبتلا شدن بمرض و از قوت
خود پیش از رسیدن بضعف و از دولت پیش از رسیدن بفقر

و از آسودگی خود پیش از رسیدن بشغلها و از زنده بودن
پیش از رسیدن بمرگ و از صادقین ع مرویست که فرمودند هر کس
حاجتی نزد خدا داشته باشد در شش وقت طلب نماید در وقت
اذان و وقت زوال شمس که ظهر باشد و بعد از مغرب و در نماز
وتر و بعد از نماز صبح و در وقت آمدن باران و نیز فرموده اند
که شش نفر دعا ایشان مستجاب میشود دعای امام عادل و دعای پدر نیکو
برای فرزند خود و دعای فرزند صالح برای پدر خود و دعای مومن از
برای برادر مومن خود در غیبت او و دعای مظلوم میفرماید خدا سبحانه
هر آینه انتقام میکشم از برای تو اگرچه بعد از روزگاری باشد و
دعای فقیر از برای کسی که انعام میکند بر او اگر مومن باشد لقمان
در وصیت خویش بفرزند خود فرمود ای پسر جان من امروز تاکید
میکنم ترا در شش خصلت که هر یک از آن خصلتها نزدیک می کند
ترا بخوشنودی و رضا خدا و دور میکند ترا از غضب و خشم خدا
اول آنکه نپرستی خدا را و شریک قرار ندهی برای او چیزی را دوم
آنکه خوشنود باشی بآنچه که خدا تقدیر کرده برای تو چه محبوب تو
باشد یا مکروه تو سیم آنکه دوست داشته باشی دوستان خدا را
و دشمن داشته باشی دشمنان خدا را چهارم آنکه دوست داشته
باشی از برای مردم آنچه را که برای خود دوست میداری و نه پسندی برای
مردم آنچه را که از برای خود نمی پسندی پنجم آنکه خشم خود را فرو بری

وخوبی کنی با کسی که با تو بدی کرده ششم آنکه ترک کنی متابعت
هوا و هوس را و نیز فرمود شش چیز محتاج بشش چیز است اوّل
سکوت تکلّم کردن محتاج است بقبول کردن کلام یعنی اگر مستمع
کلام متکلّم را استماع کرد و قبول نمود متکلّم میتواند خوب سخن
والّا توقّع سخن از او نباید داشت چنانچه گفته شد مستمع صاحب
سخن را بر سر کار آورد دوّم حسب محتاج است بادب یعنی اگر ادب را حسب
و نسب نیست سیّم سرور و شادی محتاج است با منیّت و اگر نه سرور
نمی باشد چهارم قرابت و خویشی محتاج است بصداقت و اگر نه قرابت
نمی باشد پنجم شرف محتاج است بتواضع و فروتنی ششم بخشش و بزرگواری
محتاج است بغنا و بی نیازی **بعضی از علما** گفته که هر گاه مؤمن صبح
میکند از برای او شش دشمن است نفس او و دنیای او و شیطان و نادان
و منافق و کافر امّا نفس او پس در پی شهوتها و لذّتها میباشد و امّا
شیطان پس در پی لغزیدن او است و امّا دنیا پس در مقام فساد او است
و امّا نادان پس حسد میبرد براو و امّا منافق پس در پی اذیّت او است
و امّا کافر پس در پی کشتن او است **حکماء** هند گفته اند شش چیز
دوام و ثبات ندارد سایهٔ ابر و دوستی بدان و مال حرام و عشق زنان
و سلطان ظالم و خبر دروغ یکی از علماء فرمود باعث عمارت و آبادی
دنیا شش چیز است اوّل میل و رغبت مرد بنکاح و زنا شوئی که باعث
نسل و بقاء بنی آدم است که اگر این مطلب نبود مردم تزویج و وطی زنان
نمینمودند نسلها منقطع میشد دوّم محبّت و میل باولاد است که

سبب

سبب تربیت و بزرگ نمودن ایشانست که اگر این چیز نبود کودکان
از بی تربیتی هلاک میشدند سیّم پهن شدن آمال و آرزوها
است در میان مردم که بسبب آن حرص پیدا میکنند بر کسب معیشت
و عمارت کردن دنیا و سایر کارها چهارم ندانستن وقت مرگ
که اگر مردم مدّت عمر خود را و وقت مردن خود را میدانستند دنیا
بر ایشان تنگ میشد و از حرکات و زحمات خود را باز میداشتند
و نظام دنیا بهم میخورد پنجم اختلافات حالات مردم است در غنا
و فقر و احتیاج بعضی ببعضی دیگر که اگر این چیز نبود و همه مساوی
بودند هلاک می شدند و این هم از نظام حکمت است ششم وجود
پادشاه است که اگر هیبت و سطوت او نبود مردم بهم میریختند و هرج
و مرج میشد و همدیگر را هلاک میکردند **وصیت کرد حکیمی**
فرزند خود را و گفت ای پسرک من شش چیز برادمی خیلی سخت است
خود را شناختن و عیب خود را دانستن و راز خود را پنهان نمودن
و شهوت را از خود دور نمودن و مخالفت هوا و هوس نمودن و کلام
بی فایده نگفتن **و** شش خصلتست که کسی طاقت آنرا ندارد مگر
کسی که صاحب نفس شریفه باشد ثابت ماندن بحال خود هر گاه
نعمت دنیا براو روی آورد و صبر کردن بر مصیبت بزرگی که براو روی
دهد و نفس را بجانب عقل برگردانیدن هر گاه رو بشهوت آورد
و مداومت بر کتمان سرّ و صبر کردن بر گرسنگی و متحمّل شدن

اذیت

اذیت همسایه و بدانکه فضیلت آدمی در شش چیز است برادری
کردن با امثال و مانند خود و مدارا نمودن با دشمنان و
حذر کردن از سقطه و نگه داشتن خود را از افتادن در دو طمع
و فرو بردن غصه و اندوه خویش و ندادن فرصت و وقت را
از دست و بدانکه شخص با سخاوت آن کسی است که دارای شش
خصلت باشد مسرور باشد هنگام عطا کردن و عطا کند
بقصد قربت و بر کسی که عطا نموده منت نگذارد و اذیت او
ننماید و از او عوض دنیوی نخواهد و چون عطائی نمود چنان
داند که این فریضه بوده بر او و ادا نموده و اعتقاد کند آنکه
قبول عطای او نموده حقی از او قضا نموده و هم فرمود ای پسر
وصیت میکنم ترا بشش خصلت که تمام علم و ادب در این شش
خصلت است اول آنکه با بالاتر از خود نزاع و دشمنی نکنی دوم
آنکه چیزی که نمیدانی نگوئی سیم آنکه چیزی را که نمیرسی طمع
نکنی چهارم آنکه زبان تو مخالف با دل تو نباشد پنجم آنکه
قول تو مخالف با کار تو نباشد ششم آنکه هرگاه امری بر تو روی
آورد دست از او بر نداری و هرگاه پشت بر تو کرد بطلب آن
نروی ای پسر حذر کن از شتاب و عجله کردن همانا عربها عجله
را مادر پشیمانیها گفته اند و از سبب آنست که در عجله شش

خصلت بد است چه آنکه شخص عجول میگوید چیزی را پیش
از آنکه بداند و جواب میدهد پیش از آنکه بسنجد و بفهمد
و اندیشه و عزم در کارها میکند پیش از آنکه تأمل در آن نماید
و قطع میکند پیش از آنکه اندازه بگیرد و ستایش میکند پیش از
آنکه تجربه کند و مذمت میکند چیزی را پیش از آنکه اندازه و حد
آنرا معلوم نماید و این خصلتها نمیباشد مگر در کسی که صاحب
ندامت و پشیمانی و خارج از سلامت بوده باشد و بدانکه شش
چیز اندوه را میبرد گوش دادن بکلام علما و سخن گفتن با دوستان
و راه رفتن در سبزه زار و نشستن در کنار آب جاری و گذشتن
ایام و اقتدا کردن بصاحبان مصیبت و بدانکه ای پسر که شش چیز است
که هر کس بسبب آنها بمیرد مثل آنست که خود را کشته باشد اول
کسی که بمیرد بجهت خوردن طعامی که چند دفعه آنرا خورده و با مزاج
موافقت ننموده دوم کسی که بخورد طعامی را زیاده بر آنچه معده
او طاقت دارد سیم کسیکه بخورد طعامی پیش از آنکه طعام قبل
هضم شده باشد چهارم آنکه ببیند بعض اخلاط جسدش
هیجان کرده و مداوا نکند آنرا بدواهای مسکنه پنجم کسی که
طول بدهد حبس حاجت خود را و بقضا حاجت نرود هرگاه
حاجت بتخلی پیدا کند ششم کسی که در مکان وحشتناک تنها

اقامت نماید و بدانکه شش چیز است که هرگاه شخص بآن راضی
و خوشنود شد دنیا و دین او صاف و بی کدورت خواهد شد
کسی که راضی باشد بشهر خود و منزل خود و زن خود و معیشت خود
و آنچه خدا از روزی قسمت او فرموده و آنچه را که خدا تقدیر و حکم
برای او نموده اگرچه بر او ناگوار و بر خلاف آرزوی او باشد مترجم
گوید شاید شنیده باشید در اینجا نقل کنم شش کلمه را که از ابراهیم ادهم
نقل شده و آنچنانست که از ابراهیم نقل شده که وقتی چند نفر از
ابدال بر من مهمان شدند بایشان گفتم مرا وصیت بالغه فرمائید
تا از خدا بترسم چنانچه شما از خدا ترس دارید گفتند شش چیز
ترا یاد میدهیم اول آنکه کسی که بسیار شد کلامش پس طمع نکند
در رقت قلب خود دوم کسی که بسیار شد خواب او پس طمع
نداشته باشد در بیداری شب و قیام در لیل سیم کسی که آمیزش او
با مردم بسیار شد پس طمع نکند در حلاوت عبادت چهارم کسی
اختیار کرد ظالمین را پس طمع نداشته باشد در استقامت دین
پنجم کسیکه غیبت و دروغ عادت او گشت پس طمع نکند که با
ایمان از دنیا بیرون رود ششم کسی که طالب رضا و خوشنودی مردم
است پس طمع نکند در رضا و خوشنودی خدا پس ابراهیم گفت
چون تامل کردم در اینموعظه یافتم در آن علم اولین و آخرین را

باب هفتم

فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که
هفت نفرند که در سایه رحمت خود خداوند جا میدهد ایشانرا
در روزی که سایه نیست مگر سایه او اول ایشان امام عادلست و دوم
شش نفر دیگر جوانی است که نشو و نما کرده باشد در عبادت خدا
و مردی که از مسجد بیرون بیاید و دلش در فکر مسجد باشد تا وقتی که
برگردد بمسجد و دو مردی که باهم دوستی کنند بجهت خدا و باهم جمع شوند
و از هم مفارقت کنند بجهت خدا و مردی که در خلوت ذکر خدا کند
و اشکش روان باشد و مردی که طلب کند زن صاحب حسن و جمال او را
بجانب خود و ابا ورزد گوید که من از خدا میترسم و مردی که صدقه دهد
و آنرا پنهان کند بطوری که دست چپش از دست راستش خبردار نشود
و نیز روایت شد از حضرت امام حسین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرمود وصیت کرد مرا پروردگار من بهشت خصلت و آن خصلتها
آنستکه باخلاص بکوشم در پنهانی و آشکار و عفو کنم از کسی که
بر من ظلم کرده و عطا کنم بکسی که مرا محروم نموده و پیوند کنم با کسی که
از من قطع کرده و آنکه سکوت من تفکر باشد و نطق من ذکر باشد
و نظر من از روی عبرت باشد سلمان فارسی رحمه گفته که از رسول خدا صلی الله علیه و آله
شنیدم که فرمود هر که والی شود بعد از من بر هفت نفر از مسلمانان و

بعد از آن در بین ایشان رفتار نکند و بسنت من عمل ننماید ملاقات
کند خدا را در حالتی که بر او غضبناک باشد و فرمود رسول خدا
بدرستیکه من لعنت کرده‌ام هفت نفری را که لعنت کرده ایشان را
خداوند عز و جل و هر پیغمبر مستجاب الدعوه و آن هفت نفر آن کسی
است که زیاد کند در کتاب خدا و آنکه تکذیب نماید تقدیر الهی را
و آن کسی که مخالفت کند سنت مرا و آن کسی که حلال کند آنچه را که
خداوند حرام فرموده و آن کسیکه حرام کند آنچه را که خداوند حلال
فرموده و آن کسی که از روی قهر و جبر بر مردم مسلط شود و آن کسی که
صرف نماید غنیمت مسلمانان را براء بن عازب گفته که امر فرمود ما را
رسول خدا بهفت چیز اول امر فرمود ما را بعیادت بیماران و تشییع
جنازه‌ها و افشای سلام و اجابت کردن دعوت مسلمانان و دعا
کردن در وقت عطسه ایشان و یاری کردن مظلومان و قبول کردن
قسم ایشان یعنی اگر مسلمان برای چیزی قسم یاد کرد او را قبول نماید
و نهی کردن ما را از استعمال ظروف نقره و از دست کردن انگشتر
طلا و از پوشیدن حریر و از پوشیدن جامه‌های وشی و آن جامه بوده
که از مصر می‌آوردند و مخلوط بوده با ابریشم یا آنکه مراد مضلع
و آن جامه‌ایست که خط خط یا قنر شده است و نهی کرد از پوشیدن
استبرق و آن جامه‌ایستکه کار کرده شده در او طلا یا جامه‌ایست از

ابریشم و حریر و از سوار شدن بر روی نشستن گاه‌ها و بالشها
روی زین ابن عباس گفته که رسول خدا فرمود که هفت چیز است
که نوشته میشود ثواب آنها از برای بنده بعد از مردن کسی که درختی
بکارد یا چاهی بکند یا نهری جاری کند یا مسجدی بنا کند یا قرآنی
بنویسد و بگذارد یا علمی از خود باقی گذارد یا فرزند صالحی بعد از
خود داشته باشد که از برای او استغفار کند و فرمود رسول خدا
که هفت چیز آفت هفت چیز است آفت سخاوت منت نهادن و آفت
جمال تکبر و خوش آمدن از خود است و آفت سخن دروغ است آفت
علم فراموشی است و آفت عبادت سستی نمودن و ساکن شدن است
و آفت ظرافت لاف زدن است و آفت حسب فخر کردن است و فرمود
گناهان کبیره هفت است اول شرک بخدا است دویم کشتن نفس محترمه
است یعنی کشتن آدمی بناحق سیم خوردن مال یتیم است چهارم عقوق
و جفا کردن بوالدین است پنجم نسبت دادن فاحشه بزن عفیفه
ششم گریختن از جنگ واجب است هفتم انکار حق ما اهل بیت
منزجر گویند که در باب نهم اشاره خواهد شد با آنکه اکابر در عدد
کبائر با نجا رجوع شود حضرت امام رضا فرمود که هفت چیز بدون
هفت چیز استهزاء و مسخره کردن بنفس است کسی که بزبان استغفار
کند و در دل پشیمان نشود پس خود را مسخره کرده و کسی که از خدا توفیق

کارها خوب خواهد ولکن جهد نکند و کسی که در پی احتیاط
و نگاه داشتن خود باشد ولکن حذر نکند و کسیکه از آتش جهنم بخدا
پناه برد ولکن ترک شهوتهای دنیوی نکند و کسی که مرگ را یاد کند
ولکن مهیای مرگ نشود و کسی که ذکر خدا کند ولکن مشتاق ملاقات
خدا نباشد در دنیا هر یک از اینها فرموده که بخود استهزاء نموده
روایت شده از حضرت موسی بن جعفر ع که فرمود هفت چیز است که هر که
دارای اینها باشد کامل کرده حقیقت ایمان را و گشاده میشود برای او
درهای بهشت کسی که وضو را کامل بگیرد و نماز را نیکو بجا آورد و زکوة
مال خود را بدهد و خشم خود را باز دارد و زبان خود را در بند کند و
نفقه در دین نماید و ادا نصیحت کند از برای اهل بیت پیغمبرش یعنی
دوستان ایشان باشد و متابعت کند ایشان را در کردار و اقوال و نیز
از آنحضرت روایت شده که فرمود هفت چیز است که دلالت دارد بر اندازهٔ
عقل صاحبان اینها یکی مال است که از او بعقل صاحبش پی میتوان برد
و دیگر حاجت است و دیگر مصیبت است که از او پی برده میشود بر عقل
مصیبت زده و دیگر غضب است که دلالت دارد بر عقل غضبناک
و دیگر کتاب و کاغذ است که دلالت دارد بر اندازهٔ عقل نویسنده اش
و دیگر پیام آورنده است که دلالت دارد بر اندازهٔ عقل فرستنده اش
و دیگر هدیه است که دلالت دارد بر عقل هدیه فرستنده گفته

شده که هفت چیز قوام و ایستادگی ندارد مگر بهفت چیز زن بشوهر
و پسر بپدر و شاگرد باستاد و رعیت بسلطان و سلطان بعقل
و عقل بحجت و ثبت و طاعت خدا بمخالفت کردن هوی و هوس و
سزاوار است که از برای پادشاه هفت چیز بوده باشد وزیری که
اعتماد باو داشته باشد و محرم اسرار او باشد و قلعهٔ محکمی داشته باشد
که هرگاه حاجت افتاد به پنهان شدن بآنجا پناه برد و اسب تندی داشته
باشد که هرگاه حاجت بسواری افتاد بر او سوار شود و شمشیر برنده داشته
باشد که هرگاه حاجت بجنگ شد نترسد که آن شمشیر با او خیانت کند
و از جواهرات ذخیره داشته باشد که بوزن سبک و بقیمت سنگین
باشد که هرگاه نازله بر او رو کند صرف خود نماید و زن جمیله داشته
باشد که هرگاه بر او داخل شود بحال غصه و اندوه اندوهش زایل
شود و طباخی داشته باشد که طعامی را که میل دارد برای او طبخ نماید
متابعت کرد مردی حکیمی را هفتصد فرسخ بجهة آموختن هفت چیز
و با او گفت که من دنبال ترا گرفته ام که مرا بیاموزی بعض از چیزها را که
خدا ترا دانا کرده پس پرسید از او که مرا خبر ده که چه چیز است که از آسمان
سنگین تر است و چیست که از زمین وسیع تر و پهن تر است و چیست که
غنی تر از دریا است و چیست که سخت تر از سنگ است و چیست که
گرم تر از آتش است و چیست که سرد تر است از برف و چیست که از

یتیم ضعیف تر است حکیم جواب گفت که بهتان بر بی گناه سنگین تر از آسمان است و حق از زمین وسیع تر است و دل آدم قانع از دریا غنی تر است و دل کافر از سنگ سخت تر است و سینه آدم حریص از آتش گرم تر است و دل کسی که اعتماد بخدا ندارد از برف خنک تر است و سخن چین از یتیم ضعیف تر و بیچاره تر است مترجم گوید که بیان بیچارگی سخن چین را شیخ سعدی در نظم آورده و گفته

میان دو کس جنگ چون آتش است — سخن چین بدبخت هیزم کش است
کنند این و آن خوش دیگر باره دل — وی اندر میان کوربخت و خجل
میان دو تن آتش افروختن — نه عقل است خود را در او سوختن

وصیت کرد حکیمی فرزند خود را و گفت ای پسر من خیر و خوبی نیست در هفت چیز مگر آنکه مقرون بهفت چیز باشد خیر و خوبی نیست در قول مگر با عمل و نه در روئیت و صورت مگر بعقل و نه در پادشاهی مگر بجود و بخشش و نه در رفاقت مگر بوفاء و نه در فقه مگر با ورع و نه در عمل مگر به نیت و نه در زندگی مگر بصحت و امنیت و بدانکه هفت چیز است که عاقبت آن عقل را فاسد می کند کفایت و کار گذاری کردن بطور تمام و کمال و از حد تجاوز کردن در تعظیم و اجلال و بی کار گذاشتن فکر و ننگ داشتن از آموختن و شرب خمر و ملازمت زنان و خلطه و آمیزش کردن با نادانان و هفت چیز است

ای پسر من که نیکو نیست مهمل گذاشتن آنها یعنی دست از آنها برداشتن و قدر آنها را ندانستن و آن هفت چیز زن تو است مادامی که با تو بسازد و موافقت کند و معیشت تست هر گاه مکفات نماید تو را و خانه تو است هر گاه وسعت و گنجایش داشته باشد برای تو و جامه تو است مادامیکه ترا بپوشاند و ستور تو است مادامی که ترا حمل کند و رفیق تست مادامیکه با تو با انصاف رفتار نماید و همنشین تست مادامیکه از تقصیرات تو اغماض کند و چشم بپوشاند و بدانکه از برای فرزند تو بر تو هفت حق است باید اختیار کنی برای او مادر خوب یعنی هنگامیکه میخواهی زن بگیری زن عفیفه اصیله نجیبه اختیار کنی تا مادر او و لادت خوب باشد و نام خوب برای او بگذاری و دایه خوب برای او بگیری و بیاموزی او را کتاب خدا و خط و حساب و شنا کردن و بدانکه رفیق تو رفیقی نمیباشد مگر آنکه نگهبانی و مراعات نماید تو را در هفت چیز در اهل تو و اولاد تو و چیزهای تو و در غیبت یعنی سفر کردن تو و بعد از مرگ تو

باب هشتم در خصال هشتگانه

روایت شده از سید ما رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هشت خصلت است که هر کس از امت من عمل کند بآنها حقتعالی محشور گرداند او را با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان عرضه داشتند

یا رسول الله کدامست آن هشت خصلت فرمود کسی که زاد و توشه
دهد حج کننده را و بفریاد رسد بیچاره را که فریاد رس خواهد
و بنده آزاد کند و یتیمی را تربیت کند و گمراهی را هدایت کند
و گرسنه را سیر کند و تشنه را سیراب نماید و روزه بگیرد روزی که
سخت گرم باشد و فرمود آیا خبر دهم شما را بانکه شبیه ترین شما است
بمن گفتند بلی یا رسول الله فرمود آن کسی که دارای هشت خصلت باشد
هر کدام از شما ها خلقش نیکوتر و حلمش بزرگتر و بخویشان خود نیکی
کننده تر و با برادران دینی خود مهربانتر و صبرش بر حق بیشتر و کظم
غیظش بیشتر و عفو کننده و با انصاف تر است لعنت فرمود رسول
خدا ص هشت زن را زنی که موی صورت زن دیگر را میکند که
باصطلاح زنان بند ریسمان میکند و زنی که موی صورتش با بند
کنده میشود و زنی که دندان زن دیگر را تیز و نازک میکند که جوان
نماید و زنیکه با او این عمل میشود و زنی که ببدن زنان سوزن میزند
و سرمه در او میریزد که زینت داده شود و باصطلاح خال میکوبد
و زنی که با او این معامله میشود حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که من هشت
نفر سلام نمیکنم و مصافحه با ایشان نمینمایم و عیادت نمیکنم مریضهای
ایشان را و تشییع نمیکنم جنازه های ایشان را و آن هشت نفر یهود
است و نصرانی و مجوسی و کسی که خوش طبعی و شوخی او با دیگران فحش

بمادران باشد و کسی که زنان عفیفه را نسبت بفاحشه دهد و کسی که
بر سفره نشیند که شراب در آن آشامیده میشود و کسی که قطع رحم
نماید و کسی که بیزاری از ولایت و دوستی اهل بیت ع جوید و نیز فرمود
بندگان خدا بر شما باد بهشت خصلت رحم کنید بر بیوه زنان و
یتیمان و اغاثت کنید ضعیف را و قرض دار را و بنده مکاتب را و
مسکین را و یاری کنید مظلوم را و عطا کنید بقرض و فرمود هشت
نفرند که اگر خوار شدند ملامت نکنند مگر خود را کسی که بنشیند
بر سر سفره که او را او را نطلبیده باشند و کسی که سلطنت و فرمان
فرمائی کند بر صاحبخانه و کسی که مطالبه خیر کند از دشمنان خود
و کسیکه طلب فضل و عطا کند از مردمان لئیم و ناکس و کسی که داخل
شود در سخن دو نفری که با هم سخن میگویند و کسی که استخفاف کند
بپادشاه و کسی که بنشیند بجائی که اهلیت آنرا نداشته باشد و
کسی که سخن گوید برای کسی که گوش بسخن او نمیدهد و از حضرت امام حسن ع
روایت شده که فرمود حلم و بردباری زینت است و وقار مروت است و صله
و پیوند کردن نعمت است و تکبر کردن لاف زدن بیجا است و عجله
و شتاب سفه و نادانیست و سفه ضعف و سستی در رای است و
قلق و اضطراب پیش آوردن عجز و ناتوانی است و مجالست اهل فسق
باعث ریبه و گمان بد است و روایت شده از حضرت صادق ع که فرمود

سزاوار است که مؤمن دارای هشت خصلت باشد با وقار باشد هنگام
جنبانیدن بلاها و جنگها مردم را و صبر و شکیبائی داشته باشد هنگام
بلا و شکر کننده باشد در فراخی زندگانی و رخا و قانع باشد بانچه
خدا روزی او فرموده و ستم نکند بر دشمنان و تحمل کند مشقت دوستانرا
و پیوسته بدنش در رنج و تعب باشد و مردم از او در راحت باشند
و نیز فرمود هرگاه خداوند دوست دارد بنده را در دل او میافکند
هشت خصلت را گفتند آنها کدام است فرمود پوشیدن چشم از محرمات
الهی و ترس از خدا سبحانه و حیا و وا داشتن خود را بخوی نیک و صبر
و ادا کردن امانت و راستگوئی و سخاوت و نیز فرمود هشت خصلت
که هر که را خدا روزی فرموده باشد پس تمام کرده بر او نعمت را و کامل کرده
است بر او کرامت را مسکن وسیع و گشاده و مکسب فاضل و نیکو و
خادم موافق و شهری که امنیت دارد و باشد و همسایه که اذیت نکند
او را و سالم باشد و برادر مؤمن و زن صالحه و تمام فرموده باشد
خدا این نعمتها را بر او بسعادت و عافیت یعنی با اینهمه دور کرده باشد
از او بلاها و بیماریها را و روایت شده که یکی از اصحاب انحضرت
صحبت سیر و مسافرت را در دنیا او زد بود حضرت فرمود آنچه را که
امر شده باو هشت سیر است سیر کن دو سال برای نیکی کردن به پدر
و مادر و سیر کن یکسال برای صله رحم و سیر کن یکمیل که ثلث فرسخ
است برای عیادت مریض و سیر کن دو میل برای تشییع جنازه

و سیر کن سه میل برای اجابت دعوت یعنی اگر میهمانی ترا طلبید
تا سه میل راه که یکفرسخ باشد اجابت کن و سیر کن چهار میل برای
زیارت برادری که بجهت خدا با او برادری و دوستی کرده و سیر کن پنج میل
برای یاری کردن مظلوم و سیر کن شش میل برای فریادرسی بیچاره
که فریادرسی طلبد و روایت شده از حضرت موسی بن جعفر ع که فرمود
هشت خصلتست که در هر که باشد خداوند او را داخل بهشت میکند
و رحمت خود را بر او بگستراند کسی که یتیم را نزد خود جای دهد و کسی که
احسان و نیکی بر پدر و مادر کند و کسیکه نیکو تربیت کند فرزند خود را
و کسی که رفق و مدارا کند با مملوک خود و کسی که بر ضعیف رحم کند
و کسی که از خود انصاف دهد و کسی که بهر کس احسان نماید و کسی که توسعه
و گشایش دهد در نفقه خود و روایت شده از یکی از ائمه ع که فرمود
هشت نفرند که نماز ایشان قبول نمیشود و دعای ایشان باجابت نمیرسد
بنده که از آقای خود گریخته باشد تا برگردد نزد آقای خود و زنی که
نافرمانی شوهر کند و شوهر بر او خشمناک باشد و کسی که زکوة
ندهد و دختری که بحد تکلیف رسیده باشد و بی معجر نماز کند و پیشنماز
که نماز جماعت کند برای گروهی و حال آنکه ایشان او را کراهت داشته
باشند و عاق والدین و کسی که منکر باشد حق اهل بیت ع را و روایت
شده که هشت چیز است که از اخلاق پیغمبران و امامان ع میباشد نیکی
کردن و سخاوت نمودن و در هنگام شدت صبر کردن و ایستادگی

بحق مؤمن نمودن و مسواک کردن و استعمال حنا نمودن و بوئیدن عطر
استعمال کردن و نکاح کردن نقل است که لوی بن غالب که یکی از
اجداد حضرت رسول ﷺ است با زوجه خود گفت که کدام یک از پسران
خود را بیشتر میخواهی گفت آنکه دارای هشت خصلت است در عقلش جهل
راه ندارد و حلمش با سفاهت و بیمزگی آمیخته نشود و زبانش عاجز
از سخن نیست و یقینش را گمان فاسد نمیکند و احسان و نیکی بوالدین
را بعقوق باطل نمیکند و بخل در عطا نمینماید و بعد از احسان
منت نمیگذارد و ترس او را نمیباشد گفت کدام است آن پسر که دارای
این خصلتها است گفت پسرت کعب است یکی گفته که هشت خصلت است
که در هر کس باشد او از کسانیست که خداوند بر او نعمت گران را ارزانی
فرموده اول رفق و نرمیست دوم شناختن نفس و حفظ و صیانت
آنست سیم آنکه هرگاه با پادشاهان مصاحبت کند کاری کند که
ایشان از او خوشنود باشند چهارم آنکه هرگاه بر در سرای ملوک باشد
ادیب و چرب زبان باشد پنجم آنکه راز خود را از غیر خود حفظ کند
و فاش ننماید ششم آنکه قادر باشد بر سخن گفتن هفتم آنکه بشناسد
دوستان خود را و بداند کدام یک صلاحیت دارند که محرم راز او باشند
هشتم آنکه تکلم نکند در محفلی که بچیزی که از او نپرسیده باشند
و نگوید چیزی را که روشن و هویدا ننموده است از یکی از زهاد
یکی از قاضیان گفته که من دوست میداشتم که تو خود را خلاص
میکردی از حکم کردن ما بین مردم پس الحال که خود را مبتلا

بحکومت و قضاوت نموده پس واجبست که از خود دور کنی هشت خصلت
را کراهت نداشته باشی از ملامت ملامت کنندگان و دوست
نداشته باشی ستایش و ثنا را و نترسی از حکم بعدالت کردن و ننگ
نداشته باشی از مشورت کردن اگرچه دانا باشی و توقف نکنی از
حکم کردن هرگاه حق را دانستی و حکم نکنی در حال غضبناکی و پیروی
نکنی هوا و هوس را و گوش ندهی شکایت احدی را هرگاه تنها باشد از
خصم و طرف مقابل خود وصیت کرد حکیمی فرزند خود را و گفت ای پسر
من نگهدار خود را بر هشت چیز از هشت چیز عدالت و میانه روی کن
در کلام با همنشینان تو ملالت پیدا نکنند و از دو روئی بپرهیز و فکر سخن گو
تا خطا نگوئی و فکر کن در الفاظ خود تا لفظ زشت نگوئی و با انصاف
عمل کن تا ستم نکنی و جانب خود را نرم و هموار کن تا جفا نکنی و نگهدار
خود را از کینه‌های دشمنان با ظاهر دوستی و نیز دوری کن با مردم از تکبر
و سرکشی و بپالای دل را از آلودگی بعیوب و بدانکه هرکس بوده
باشد از برای او هشت چیز از برای او باشد از جانب خدا هشت چیز
کسی که بپرهیزد از خدا نگاه دارد خدا او را و کسی که توکل کند بر خدا
کفایت کند خدا امر او را و کسیکه وام دهد بجهت خداوند وفا کند
خدا باو و کسی که از خدا سؤال کند عطا فرماید او را و کسی که شکر نعمت
کند زیاد کند خدا آن نعمت را برای او و کسی که عمل کند بچیزی که خوشنود میکند
خدا را خدا نیز او را خوشنود میکند و کسی که از محارم الهی خود را نگه
دارد خدا او را عطیه و بخشش فرماید باو و کسی که انفاق کند در راه

خدا یاد اش دهد خدا او را و گفته شده که هشت چیز نفعی نمی بخشد
مگر با هشت چیز نفع نمی بخشد عقل مگر با ورع و نه حفظ کردن مگر
با عمل کردن و نه شدت و حمله کردن بر دشمن مگر بقوهٔ قلب و نه جمال
مگر بحلاوت و شیرینی و نه سرور مگر با امنیت و نه حسب مگر با ادب
و نه اموختن مگر بکفایت و رسیدگی در آن و نه مروت مگر بتواضع
و فروتنی و نیز فرمود که هشت نفر ذلیل و خوار میباشند در روی گو
و شخص غریب و آدم علیل و کسی که حرب و کری داشته باشد و کسی که
مدیون باشد و فقیری که ما بین توانگران باشد و شخص نادانی
که بین علماء باشد و کسی که بی دینی بر او مصیبتها وارد شود

باب نهم در نه خصلت است

روایت شده از سید ما رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود اسلام
نه سهم است و بی بهره شد کسی که از آن سهمی ندارد اول آن شهادت
دادنست بر لا اله الا الله وحده لا شریک له دوم نماز است
و آن فطرت اسلام است سیم زکوتست و آن فریضه است چهارم
روزه است و آن سپر آتش است پنجم حج است و آن شریعت و معظم
شرایع است ششم جهاد است و آن عزت اسلام است هفتم امر بمعروف
است و آن وفا یعنی وفاء بعهد خدا است هشتم نهی از منکر است
و آن عدلست نهم طاعتست و آن عصمت یعنی سبب عصمت و حفظ
دماء است مترجم گوید که این حدیث شریف بروایات معتبره وارد شده
و در تمامی آنها ذکر عشره شده است یعنی اسلام ده سهم است بر یاد

وفاء بعهد یعنی محمد و آنچه از جانب خدا از برای دین آورده

والجماعة وهی الالفة و در بعضی روایات این حدیث شریف چنین است
اسلام ده سهم است شهادت بر لا اله الا الله و آن ملت است یعنی
عمود و اساس ملت است و نماز و آن فریضه است و زکوة و آن طهارت است
یعنی باعث طهارت مال است و در بعضی روایات است و آن فطرت است
یعنی فطرة و طبیعت انسان حکم میکند بحسن و خوبی او چرا که اعانت
محتاج و بذل اموال در صدقات چیزی است که حکم میکند بحسن آن
هر عاقلی و هر متشرعی الخ و نیز از آنحضرت روایت شده که فرمود هرگاه
حادث و ظاهر شود در میان مردم نه چیز ظاهر شود با آنها نه چیز دیگر
هرگاه زنا بسیار شد مرگ فجاه بسیار شود و هرگاه مردم از کیل و وزن
بدزدند و کم فروشی کنند خداوند مبتلا کند ایشان را بقحطی و
نقصان یعنی کمی میوها و حبوبات و هرگاه منع زکوة کردند خداوند
منع کند از ایشان برکات زمین را و هرگاه مرتکب شدند محرمات
الهیه را پیدا میکند بر ایشان افتها و هرگاه ظاهر شود حکم بجور
و بی عدالتی در احکام شامل ایشان شود ظلم و عدوان و هرگاه
شکستند عهدها را مسلط کند خداوند بر ایشان دشمنان ایشان را
و هرگاه قطع کردند ارحام را اموال نصیب اشرار شود و هرگاه امر
بمعروف نکردند امور ایشان مضطرب شود و هرگاه نهی از منکر نمودند
سلطنت پیدا میکند بر ایشان اشرار و بدان ایشان پس در این هنگام
هر چه خوبان مردم دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و نیز از
آنحضرت مرویست که فرمود گناهان کبیره نه چیز است شرک بخدای

عزوجل و او بزرگترین گناهانست و کشتن مؤمن و خوردن مال یتیم
و خوردن ربا و سود حرام و نسبت دادن فاحشه بزن عفیفه و فرار کردن
از جهاد و عقوق والدین پس کسیکه ملاقات کند خدا را در حالیکه
پاک و بری باشد از این گناهان با من خواهد بود در بهشتی که درهای
او از طلاء است مترجم گوید در این حدیث شریف گناهان کبیره هفت
چیز بیشتر ذکر نشده و فقیر هر چه تفحص کردم حدیثی نیافتم بلکه قولی
از علماء هم نیافتم که گناهان کبیره را نه چیز شمرده باشد بلکه در روایات
بسیار معتبره هفت عدد ذکر شده و لهذا مظنونم آنستکه این حدیث
شریف نیز تمام است و سقطی ندارد و صدر روایت سبع یعنی هفت
بود تصحیف شده و در باب نهم این حدیث ذکر شده و این تصحیف
شایع است بجهة شباهتی که ما بین لفظ سبع و تسع است بخصوص
در خطوط قدیم و بهمین ملاحظه بعضی جمع کرده اند ما بین روایاتی
که در باب وفات حضرت فاطمه صلوات الله علیها وارد شده که
در بعضی روایاتست که آنمخدره در سیم جمادی الاخره وفات فرموده
و در روایات دیگر است که مدت مکث آنحضرت در دنیا بعد از
پدر بزرگوار خود هفتاد و پنج روز بوده که در ایام البیض جمادی
الاولی واقع میشود گفته اند که روایت خمسه و تسعین بوده تصحیف
شده بخمسه و سبعین یعنی آنحضرت نود و پنج روز بعد از پدر بزرگوار
خود مکث کرده و بنا بر این وفات فرموده در سیم جمادی الاخره و بالجمله
در این هفت عدد گناه کبیره که در روایات وارد شده اختلافست

بتسع که تسعه است و غفلت از این تصحیف شده ۱۲

وانچه

وانچه مشترک در تمام روایات هفت عدد است قتل ناحق و عقوق
والدین و خوردن مال یتیم و فرار از جهاد است شایسته باشد که ما
در اینجا فی الجمله کلام را بسط دهیم پس گوییم بدانکه گناهان بر دو
قسم است یکی کبیره که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت
بیرون میبرد و مستحق عقوبت الهی مینماید و دیگری صغیره است که
بدون اصرار بر آن از عدالت بیرون نمیرود و اگر اجتناب از کبائر
کند ارتکاب آنها مقرون بعقوبات و حقتعالی بفضل آنها را می
بخشد و مشهور آنستکه اصرار بر صغائر کبیره است و در بعضی اصرار
خلاف است از شیخ شهید نقل شد که فرموده اصرار یا فعلی است
یا حکمی فعلی مداومت است بیکنوع از صغائر بی توبه یا بیا کردن جنس
صغائر بی توبه و حکمی آنستکه عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد
از فارغ شدن از آن اما کسی که صغیره بکند و در خاطرش نگذرد و
نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهر آنستکه مضر نیست و شاید
اعمال صالحه از وضو و نماز و روزه کفاره آن باشد چنانچه در اخبار
وارد شده است انتهی و بعضی گفته اند که محض عزم بر صغیره بعد
از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار مداومت بر آن گناه یا بسیار
مرتکب صغائر شدن است بحیثیتی که مشعر باشد بر بی اعتنائی او
بشرع و دین و در ما بین آن ندامت و پشیمانی از او ظاهر نشود
و نیز آراء اکابر در عدد کبائر مختلف است شیخ بهائی ره در شرح
حدیث سی ام از اربعین اشاره باختلاف آراء اصحاب نموده و گفته

نومی

قومی گفته اند که کبیره هر گناهی است که حق تعالی در قرآن وعید عقاب
بران فرموده باشد و بعضی دیگر گفته اند که کبیره گناهی است که
شارع مقدس از برای او حدّی تعیین فرموده یا تصریح کرده باشد
در او بوعید عقاب و طایفه دیگر گفته اند که هر معصیتی که
اظهار کند کمی اهتمام فاعلش را بدین و دیگران گفته اند که کبیره
هر گناهی است که معلوم شده حرمت او بدلیل قاطع و دیگری گفته
هر گناهی است که وعید شدید بران در کتاب یا سنت شده باشد
و از ابن مسعود روایت شده که گفت بخوانید از سوره نساء این آیه شریفه
ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم پس هر چه نهی
شده از آن از اول سوره تا این آیه پس آن کبیره است و جماعتی گفته
اند که گناهان تمام کبیره هستند بسبب اشتراک آنها در مخالفت
امر و نهی شارع لکن گاهی اطلاق میشود صغیره و کبیره بر گناه بالنسبه
بمرتبه بالا و پائین او پس بوسیدن زن اجنبیه صغیره است بالنسبه بمرتبه
که زنا باشد و کبیره است بالنسبه بمرتبه نازله که نگاه کردن بشهوت
باشد شیخ جلیل امین الاسلام ابو علی طبرسی ره در کتاب مجمع البیان
این قول را نقل کرده و بعد فرموده که همین است مذهب اصحاب ما رضوان الله
علیهم چرا که آنها گفته اند که گناهان تمام کبیره است لکن بعض آنها
بزرگتر است از بعض دیگر و صغیره در میان گناهان نیست بلکه صغیر
بودن امر نسبی است که بالنسبه بگناه بزرگتر صغیره گفته میشود انتهی
و قوم دیگر گفته اند که کبیره هفت است شرک بخدا و قتل نفس محترمه

و زدن زنهای عفیفه و خوردن مال یتیم و زنا کردن و فرار کردن از
جهاد و عقوق پدر و مادر و در این باب نیز حدیثی از حضرت رسول صلعم
روایت کرده اند و بعضی بر این عدد سیزده گناه دیگر افزوده اند
آن لواط و سحر و ربا و غیبت و قسم دروغ و شهادت دروغ و شرب خمر
و ترک احترام کعبه معظمه و دزدی و شکستن بیعت امام و اعرابی شدن
بعد از هجرت و نومید شدن از رحمت خدا و ایمن شدن از عذاب
خدا و بعضی چهارده گناه دیگر را اضافه کرده اند خوردن مردار و خون
و گوشت خوک و گوشت حیواناتی که بغیر نام خدا کشته شده باشند
و خوردن رشوه گرفتن و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن
و یاری ظالمان کردن و حبس نمودن حقوق مردم بدون پریشانی و اسراف
کردن و تبذیر در مال نمودن و خیانت کردن در مال مردم و مشغول
بملاهی مانند رقص و ساز و طنبور و نای و امثال اینها و اصرار بر
گناهان و این چهارده گناه نقل شده در کتاب عیون از حضرت امام رضا علیه السلام
پس این ده قول است در ماهیت گناه کبیره و نیست از برای هیچکدام دلیلی
که نفس باین مطمئن شود و شاید در اخفا آن مصلحتی باشد که عقلهای
ما باین راه ندارد چنانکه پنهان شده شب قدر و صلوه وسطی و غیر اینها
و اصحاب حدیث نقل کرده اند از ابن عباس پرسیدند از گناهان کبیره
که آنها هفت است گفت آنها بهفتصد نزدیکتر است از هفت انتهی و
علامه مجلسی ره در حق الیقین کلام را در اینمقام بسط داده و فرموده
که والد حقیر در بعضی از تصانیف خود آنها را جمع کرده است پس هر که

طالب فضیلت رجوع کند بکلمات مجلسین و نیز روایت شده از
رسول خدا که فرمود در مسواک نه خصلت است پاک کند دهان
و محکم کند لثه دندانرا و دفع کند بلغم را و جلا دهد چشم را
و زیاد کند اشتهای طعام را و زایل کند غم و زیاد کند حفظ را
و خوشنود کند پروردگار را و مضاعف کند حسنات را حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که نه چیز قبیح است و هرگاه از نه نفر صادر شود
قبیح تر است بی طاقتی و تنگی حوصله از پادشاهان و بخل از توانگران
و عشق بازی و جهالت جوانی از پیرمردان و قطع رحم از رؤسا و بزرگان
و فسق و فجور از علماء و دانایان و دروغ گفتن از فضلا و ظلم
و ستم از والیان و زمین گیر شدن از طبیبان و سخن زشت از زنان
ابوعبیده معمر بن مثنی گفت که امیرالمؤمنین ع بعد بعثت نه کلمه فرمود
که یتیم کرد جواهران حکمت را و قطع کرد امیدها را که مثل یکی از آنها
بیاورند سه کلمه از آنها در مناجات است و سه کلمه دیگر در علم حکمت
و سه کلمه دیگر در ادب است اما آن سه کلمه که در مناجات است گفت الهی
بس است برای عزت من که تو پروردگار من می باشی و بس است از برای فخر
من که بنده تو می باشم خدایا تو چنانی که من میخواهم مرا نیز چنان کن که تو
میخواهی و اما آن سه کلمه که در علم است فرمود آدمی مستور است در پرده
زبان خود یعنی کمال و نقصان او معلوم نیست تا تکلم نمود چنانچه گفته شد
تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد و فرمود تکلم کنید تا شناخته
شوید و ضایع نشد مردی که قدر خود را شناخت و اما آن سه کلمه که در

ادبست فرمود انعام و احسان کن بر هر کس که میخواهی تا بوده باشی امیر
وی و نیاز بجو از هر که میخواهی تا بوده باشی نظیر و مانند او و احتیاج
جو بهر که خواهی تا بوده باشی اسیر و گرفتار او و از حضرت موسی بن جعفر
روایت شده که فرمود نه خصلت است که خداوند مخصوص کرده بآنها
پیغمبران خود را پس امتحان کنید شما خود را بآن خصلتها اگر در شما
بوده باشد پس حمد کنید خدا را برآنها و اگر نیست در شما پس
از خدا بخواهید آنها را و آنها یقین است و قناعت و صبر و شکر
و حلم و خلق خوش و سخاوت و غیرت و شجاعت و مروت است
از اهل بیت عصمت ع که فرمودند از برای مؤمن بر مؤمن نه حق
است همیشه خیرخواه او باشد و اجابت کند دعوت او را و نیکو
یاری کند او را و غیبت او را رد کند و اگر لغزشی از او دید او را
ببخشد و قبول کند عذر او را و مراعات کند عهد و پیمان او را
و عیادت کند بیماری او را و تشییع کند جنازه او را و در روایت
شده که از کمال بنده و کمال ایمان او است که نگه دارد نه خصلت تو
باشد رضا و خوشنودی او داخل نکند او را در باطل و غضب او
بیرون نبرد او را از حق و قدرت و توانائی او باعث نشود
که بگیرد اموال مردم را و چیزهائی را که برای او نیست و نگذارد
زیادی کلام خود را یعنی سخن بی فایده نگوید و انفاق کند زیادی
مال خود را و اندازه گیرد معیشت خود را یعنی میانه روی کند

مخارج خود و صاحب دانائی و فهم نیکو باشد و خوش خلقی کند
و با سخاوت باشد یکی از حکماء گفته که ده چیز نیست از برای کسی که
دارای ده خصلت نباشد فضیلت نیست برای کسیکه عقل ندارد
شرف نیست برای کسیکه علم ندارد و ثواب نیست برای کسی که عمل خود
ندارد اجر و مزد نیست برای کسیکه نیت ندارد دین ندارد کسیکه
باز ایستادگی از حرام و پارسائی ندارد دوست و رفیق نیست
برای کسیکه خلق خوش ندارد رای و اندیشه نیست برای کسی که دل
و محبت ندارد ریاست نیست برای کسی که حلم و بردباری ندارد خیر
و خوبی نیست در کسی که کرم ندارد و دیگری گفته که ده خصلت است
که در هر کس باشد محبت و دوستی مردم میشود او را بخشش کردن
بر محتاج و یاری کردن آن کس را که یاری میخواهد و یا وی میجوید
و تفقد احوال پرسی از همسایگان و خوش روئی با برادران
و رعایت کردن شخص غائب در کسانی که گذاشته یعنی اگر دوست
او بسفری رفته مراعات اهل و اولاد او کند نه آنکه چشم از ایشان
بپوشاند و ملاحظه ایشان ننماید و امانت را بصاحبش رد کند
و در معامله حق را عطا کند و در معاشرت خوش خلقی کند و هنگام
قدرت عفو کند نه نفر میباشند که بجواب عمر وند مریض و طبیب
و صاحب مالی که ترس بر مال خود داشته باشد و شخص جوانی که در پی
ریختن خون کسی باشد و کسی که غش در کار مردم کرده و اراده شر
و بدی برای ایشان دارد و چنان کسیکه که خوف از شبیخون دشمن داشته

باشد

باشد و مقروضی که مال نداشته باشد و عاشقی که بمطلوب خود
نرسیده باشد و کسی که بر بدی اهل خود اطلاع یافته باشد و کسی که
گرفتار بهتان شده و مردم چشم از یاری او پوشیده اند حکیمی را
گفتند که نعمت چیست گفت نعمت در ده چیز است اول در توانگری
است چه آنکه من دیدم فقیر از زندگی خود نفعی نمیبرد دوم بودن در
وطن چه آنکه دیدم غریب از زندگی نفع نمیبرد سیم در عزت است چه
آنکه دیدم بر ذلیل و خوار زندگی خوش نمیگذرد چهارم در امنیت است
چه آنکه دیدم در ترس خوش نمیگذرد پنجم در جوانی است چه آنکه
دیدم پیرمرد از زندگی خود حظی نمیبرد ششم در صحت است چه آنکه
دیدم مریض از زندگی بهره نمیبرد هفتم معاشرت با اهل فضل چه آنکه
دیدم شخص تنها حظی ندارد هشتم خلق خوش است چه آنکه دیدم بد خلق
از عمر خود بهره نمیبرد نهم داشتن زن صالحه است چه آنکه دیدم کسی که
زن صالحه ندارد از زندگانی خود نفع نمیبرد وصیت کرد حکیم
فرزند خود را و گفت ای پسر من همانا عجب دارم و تمام عجب در ده
چیز است کسی که بشناسد خدا را و اطاعت او نکند و کسی که امید
بثواب داشته باشد و عمل صالح و شایسته نکند و کسی که بترسد از
عذاب خدا و از معاصی دوری نکند و کسی که بداند شرف علم را و بر
پسندد برای خود جهل و نادانی را و کسی که صرف کند نعمت خود را در
عمارت کردن دنیا با آنکه میداند باینجا منتقل خواهد شد و کسی که

دوان

روان میگردد در میدان امال و ارزوی خود و حال انکه نمیداند
کی اجل سر راه او را میگیرد و او را بر رو افکند و کسی که غافلست
از نظر در عاقبت خود با انکه میداند که از او غافل نیستند و کسی که
گوارا میکند عیش خود را در دنیا و حال انکه نمیداند اخر امرش
بچه میگردد ای پسرک من بر تو باد به نه خصلت تا سیادت پیدا
کنی در میان مردم و ان نه خصلت علم است و ادب و فقر و امانت
و وقار و احتیاط در کارها و حیا و حلم و کرم ای پسر جان حفظ
کن نه چیز را به نه چیز عقل خود را بعلم و مرتبه و جاه خود را بحلم
و دین خود را بمخالفت هوی و هوس و مروت خود را بعفاف
و باز ایستادن از حرام و عرض خود را بکرم و منزلت خود را بتواضع
و معیشت خود را بخوبی تکسب و ایستادگی در تحصیل مکارم را
بترک عجب و نعمتهای خدا را بشکر و بدان ای پسرک من که علماء
ذم و بد نگفتند از برای چیزی مثل نه چیز دروغ و غضب و جزع
و حسد و خیانت و بخل و عجله و بدخلقی و نادانی و مدح نکردند
چیزی را مثل نه چیز راستگوئی و بردباری و صبر و خوشنودی
بانچه خدا قسمت کرده و وفا و کرم و تانی و خوش خلقی و دانائی
و حذر کن ای پسرک من از مشورت کردن با نه نفر چرا انکه رای از
ایشان دور است مرد بخیل و ترسان و حریص و حسود و معلم
کودکان و کسی که بسیار با زنان امیزش دارد و کسی که مبتلا است
بزن مسلطه و صاحب هوا و هوس و کسی که بول او را بشتاب

گرفته این بود وصیت من با تو پس نگه دار انها را از من و حفظ کن

باب دهم در ده خصلت

فرمود سید ما رسول خدا صلعم که ایمان در ده چیز است در
معرفت و اطاعت و علم و عمل و ورع و اجتهاد و صبر و یقین
و رضا و تسلیم و فرمود شناخته میشود عاقل بده خصلت اول
حلم کند از جاهلی که با او در افتد و بزند دوم درگذرد از کسی که ستم
باو نموده سیم تواضع کند از برای زیردستان خود چهارم
سبقت جوید بر بالادست خود در نیکوئی پنجم هرگاه خواهد
تکلم کند اندیشه و تامل در ان نماید اگر در کار خیر است بگوید
و غنیمت برد و اگر در کار شر است خاموش باشد و لب ببندد تا سالم
ماند ششم هرگاه فتنه رخ نماید بحضرت پروردگار پناه برد
دست و زبان خود را نگاه دارد هفتم هرگاه در چیزی فضیلتی
دید در تحصیل ان عجله و شتاب نماید هشتم حیا هرگز از وی دور
نشود نهم حرص در وی ظاهر نگردد دهم تنگی سینه او را از کار
فرو نشاند و نیز فرمود که عبادت کرده نشد حق سبحانه بچیزی
افضل از عقل و کامل نمیشود عقل ادمی مگر بده چیز مردم بخیر او
امیدوار باشند و از شر او در امان باشند و انکه بسیاری خیر
خود را کم شمرد و خیر کم مردم را بسیار شمرد و تنگدل نشود از طلب
کنندگان حوائج نزد او و بستوه نیاید از طلب کردن علم در
طول عمر خود و فقر نزد او بهتر باشد از توانگری و مذلت نزد او

بهتر باشد از عزت و بهرهٔ او از دنیا بجز قوت باشد و بهم نرسید
احدی را مگر آنکه گوید او بهتر از منست و نیز فرمود فضایل اخلاق
ده چیز است راستگوئی در سخن و راستی در دوستی و نصیحت و
خیرخواهی مردم و بسائل عطا نمودن و نیکی ها را مکافات کردن
یعنی پاداش دادن و ادا کردن امانت و صله و پیوند کردن رحم
و حفظ کردن حرمت همسایه و مهمانی کردن مهمان و حیا و این
سر آنخصلتها است و نیز فرمود که عافیت و سلامت در ده چیز است
نه چیزان در سکوت کردنست مگر از ذکر خدا و دهم در ترک
معاشرت با سفیهان و بیخردانست از حضرت امیرالمؤمنین
روایت شده که فرمود بهترین چیزها یکه مردم متوسل شوند بانها
ده چیز است ایمان بخدا و رسول و آن کلمهٔ اخلاص است و جهاد
کردن در راه خدا و آن حفظ ملتست و بپا داشتن نماز و آن
فطرتست و دادن زکوة و آن فریضه ایست از فرائض الهی و روزه
داشتن و آن سپر است از برای عذاب خدا و حج خانهٔ خدا و آن
دور کنندهٔ فقر و باطل کنندهٔ گناهانست و صلهٔ رحم و آن مال را
زیاده میکند و اجل را تاخیر میاندازد و صدقهٔ پنهان و آن گناه را
میبرد و غضب پروردگار را خاموش میکند و احسان و نیکی
کردن و آن نگه میدارد صاحبش را از افتادن در خاری و
راستگوئی در سخن پیرهان مردم راست بگوئید همانا خدا با کسی
استکه راست بگوید و وصف فرمود آنحضرت زبان را امیر سیاکه

کسی برا آنحضرت پیشی نگرفته در آن فرمود در زبان ده خصلت است
شاهدیست که خبر میدهد از باطن و حاکمی استکه جدا میکند
صواب را از خطا و نطق کننده ایست که رد میکند جواب را
و خبر دهنده ایست که شناخته میشود بان حق و صواب و جار
ایست که دانسته میشود بان حاجت و وصف کننده ایستکه
شناخته میشود بان چیزها و موعظه کننده استکه نهی مینماید
از قبیح و بیرون آورنده اوازیست که ثنا میگوید او را و ستایش
و ثنا کننده ایست که برطرف میشود و کینه و چیز نیکو و خوش
آینده ایستکه مشغول میشود بان گوشها و روایت شده که ده چیز است
که اندوه را برطرف میکند راه رفتن و سوار شدن و فرو رفتن
در آب و نظر کردن در سبزه زار و خوردن و آشامیدن و نظر کردن بصورت
زن حسنا و جماع کردن و مسواک نمودن و شستن سر با خطمی
و سخن گفتن با مردان مترجم گوید که از برای دفع اندوه و شستن
سر با سدر و پاکیزه نمودن جامه و خوردن انگور سیاه و خوردن
گوشت دراج و به و مویز و ذکر لا حول و لا قوة الا بالله و نیز
وارد شده و شایسته باشد در اینجا ذکر کنیم چیزهائیرا که سبب
اندوه و غم است تا از آنها اجتناب شود و آنها بطور اختصار
چنین است راه رفتن از بین گوسفندان و رفتن از ما بین زنان
و ایستاده زیر جامه پوشیدن و بر رو خوابیدن و تعمم در حال
نشستن و چیدن موی ریش و ناخن را بدندان جویدن

و راه رفتن بر روی پوست تخم و بازی کردن با خایه و بول کردن
در آب ایستاده و در گرمابه و استنجا کردن بدست راست و
صورت بدامان پاک نمودن و خندیدن در قبرستان و راه رفتن
از بین قبرها و غیر ذلک روایت شده از ابن عباس که گفت حقتعالی
قرار داد برکت را ده جزء نه جزء آن در تجارت و یکجزء آن در باقی
چیزها و قرار داد حلم را ده جزء نه جزء آن در قریش و یکجزء آن در باقی
مردم و کرم را ده جزء کرد نه جزء آن در عربست و یکجزء آن در باقی مردم
و غیرت را ده جزء کرد نه جزء آن در عربست و یکجزء آن در باقی مردم
و گمراهی را ده جزء کرد نه جزء آن در کردهاست و یکجزء آن در باقی مردم
و مکر را ده جزء کرد نه جزء آن در قبطیانست و یکجزء دیگر در باقی مردم
و جفا را ده جزء کرد نه جزء آن در بربراست و یکجزء دیگر در باقی مردمان
و لجاجت را ده جزء کرد نه جزء آن در رومست و یکجزء دیگر در باقی مردم
و قناعت را ده جزء کرد نه جزء آن در چین است و یکجزء دیگر در باقی مردم
و شهوت را ده جزء کرد نه جزء آن در زنانست و یکجزء دیگر در مردان
و عمل خوب را ده جزء کرد نه جزء آن در پیغمبرانست و یکجزء دیگر در باقی مردم
و حسد را ده جزء کرد نه جزء آن در یهود و یکجزء دیگر در باقی مردم
و نکاح را ده جزء کرد نه جزء آن در عربست و یکجزء دیگر در باقی مردم
یکی گفته که مصاحبت کردم با حکیمی و از او ده چیز حفظ کردم گفت
متحمل شدن شر و بدی موجب میشود سیادت و آقائی یعنی هر که صاحب
حلم و بردباری شد و تحمل کند بدیها را از مردم چنین کس لایق سیادت
و بزرگی است و هر که اخلاق شایسته داشته باشد اعمال او پاکیزه

و زیاد میشود و هر که فضل و بخشش کرد بر مردم بزرگ میشود اقتدار
و هر که با انصاف و عدل رفتار کرد بسیار میشود مدح کنندگان او
و هر که بعدل و میانه روی سخن گفت واجب میشود تقدم و پیشی گرفتن
او بر مردم و هر که بسیار باشد سکوت او بسیار میشود هیبت او و هر که
نیکو شد خلق او گوارا میشود زندگی او را و هر که تانی نمود سزاوار
آسان میشود بر او مطلبها و هر که فکر خود را جولان داد رای خوب
برای او پیدا میشود و هر که بنرمی معاشرت کرد باقی میماند مروت او
لقمان حکیم فرمود که ده چیز از اخلاق حکیم هاست ورع و عدل
و فقه و عفو و نیکی با مردم و هوشیاری و حذر کردن و تحفظ و
تذکر و میانه روی نمودن وصیت کرد حکیمی بیکی از فرزندان
خود گفت یاد بگیر از من ده چیز را قبول مکن ریاست شهر خود را
و سستی مکن در امر کوچک بجهت کوچکی آن هر گاه قابل بزرگ شدن
و ریشه پیدا کردن باشد و لجاجت مکن با شخصی که غضب بر او
مستولیست و جمع مکن در منزل خود دو نفر را که با هم نزاع و دشمنی
دارند و خوشحال مشو بجهت از پا افتادن غیر خود چرا که
شاید روزگار با تو نیز چنین کند و یاد مکن بر خود هر گاه بر کسی
غلبه و ظفر جستی چرا که نمیدانی روزگار با تو چه خواهد کرد و
مسخره مکن کسی را ببخشش و برخورد با هر کسی بنوع خوشی و ظاهر
مکن جمیع دوستی خود را برای رفیقت و بگردان حق را همیشه بپیش
روی خود تا سالم بمانی در روزگار و همیشه آزاد مرد باشی و همه

وصیت کرد حکیمی فرزند خود را و گفت ای پسرک من وصیت میکنم
ترا بده چیز بسیار مکن عیب خود را چه آنکه هر کاری را بسیار
نمود معروف بهمان کار میشود و هیچ گاه افسوس مخور بر چیزی که
معصیت و گناه بود و هر گاه قبح چیزی را شناختی خود را از آن
نگهدار و بپرهیز از مخالطه و رفاقت با ناکس و در هر امری از حد
تجاوز مکن و هر گاه امری را منکر و بد دیدی خود را از ارتکاب
آن نگهدار و از هوی و هوس خود دوری کن و بحق عمل کن و چنان
کن که اشخاصی که بتو نزدیک میباشند و بمنزلهٔ اسرار خانهٔ تو هستند
ترسشان از تو بیشتر باشد از انس ایشان بتو و دیگر حفظ کن از
من ده چیز را صدق و راستگوئی را اختیار کن که باعث قوت پشت
و از دروغ اجتناب کن که باعث عجز تو است و راز را نگهدار که
امانت است و با همسایگان نیکو سلوک کن که بمنزلهٔ خویشان تواند
و معرفت و شناسائی پیدا کن و عمل و کار نیک کن و خلق خود را
نیکو کن که از عبادت است و سکوت اختیار کن که آن زینت آدمی
است و از بخل بپرهیز که آن فقر است و سخاوت را اختیار کن
که باعث غنی و توانگری است گفته‌اند که دختری را از عرب بشوهر
دادند پس چون خواستند او را بنزد شوهر برند مادرش نزد او
آمد و گفت ای دخترک من اگر بنا بود که کسی را بجهت فضیلت و مکرمت
او وصیت نکردندی من نیز ترا وصیت نمیکردم لکن بضیحت غافل را

تذکره و یادبود است و غافل را باعث بیداری و هوشیار را بیشتر بکار آید
دخترک من اگر دختری از شوهر بی‌نیاز بود هر آینه تو از همه زنان
بی‌نیازتر بودی از شوهر لکن زنان برای مردان خلق شده‌اند همچنانکه
مردان از برای زنان مخلوق گشته‌اند ای دخترک من همانا تو از آشیانه
و وطن خود مفارقت کردی و میروی بسوی آشیانه که نمی‌شناسی او را
و بسوی قرینی که الفت نگرفته با آن پس یاد بگیر از من ده خصلت را
که باعث بلندی درجه و شرف تو شود نزد شوهرت اول آنکه در خانه
شوهرت بقناعت رفتار کن که قناعت سبب راحتی دل است دوم آنکه
حرف شوهر خود را بشنو و امر او را اطاعت کن چه آنکه اطاعت زن
برای شوهر سبب خوشنودی پروردگار عز و جل است سیم آنکه پیوسته
در صدد باش که موضعی را که شوهر تو نظر میکند قبیح و زشت
نباشد چهارم آنکه خود را خوشبو کن خصوصاً موضعی را که شوهر
می‌بوید که مبادا بینی او بوی کریه بشنود پنجم تعهد کن اوقات
طعام پس هنگامیکه گرسنه میشود طعام او را زود حاضر کن
که حرارت گرسنگی او را از جا بدر نیاورد ششم هنگام خواب ساکن
باش و حرکت و صدا مکن که برید خواب او سبب غضب او خواهد شد
هفتم خانه و مال او را حفظ کن هشتم آنکه حشم و عیالات او را
پیوسته مراعات کن که این کار از محاسن تدبیر است نهم آنکه راز
او را فاش مکن دهم آنکه نافرمانی مکن او را و اگر ببینند او از خشم

۲۹۷/۶
ک ۷۷۳ ق
۱۳۵۹

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب کلمات طریفه: پنجاه درس اخلاقی
مؤلف قمی، عباس، ۱۲۵۴ - ۱۳۱۹.
موضوع ۱. اخلاق اسلامی ۲. وعظ زبان فارسی
سال چاپ ۱۳۵۹ ق محل چاپ تهران
کاتب
طول عرض شماره صفحه ها
شماره عمومی کتابخانه / بخش
وقفی / خریداری تاریخ
مصور درسی گراوری افست
ملاحظات

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد واله الطاهرین وبعد چنین گوید این شکسته بال ضعیف الحال وگرفتار دام امانی وامال عباس بن محمد رضا القمی بصره الله عیوب نفسه وجعل مستقبل حاله خیرا من امسه که این رساله ایست مشتمل بر چند کلمات نظیر نفره ومواعظ وپندهای شریفه امید که صاحبان عقل وهوش انرا مجرد خطوط ونقوش نپندارند بلکه انرا چون در گرانبها اویزه گوش نمایند وبمفاد ان عمل کنند واین مجرم تبه کار را از دعای خیر فراموش نفرمایند

کلمة فی الخوف والخشیة

ای عزیز از خداوند عز وجل بترس وعظمت وجلال الهی را در نظر دار وپیوسته متفکر در اهوال روز حساب ومتذکر انواع عذاب آتش ومرگ وصعوبت عالم برزخ ومؤاخذه روز قیامت را تصور نما وایات واخبار در باب جنت ونار واحوال خائفین از اخیار را مشاهده کن وبدانکه هر قدر معرفت بنده بعظمت وجلال پروردگار بیشتر وبعیوب خود بیناتر باشد ترسش از خدا زیادتر میشود وازاین جهت است که حق تعالی خوف وخشیت را نسبت بعلماء داده

چنانچه

وکینه تو برخواهد شد و پس از همه این خصال وصیت میکنم
ترا آنکه هنگامیکه شوهرت دلش مقروح و سینه اش مجروح است
تو از خود دور کنی این صفت را و نیز هنگامیکه خوشحال و خرم
است از خود دور کنی غصه و غم را که باعث کدورت عیش و برهم
شدن خرمی او میشود و بپوشان سرّ او را اگر امری دارد و با او موافقت کن
واختیار کن خوشنودی او را و میل او را بر میل خود و بر سختی و تنگی
روزگار صبر کن و بساز والله تعالی معك وهو بلطفه یخیر لك

تمام شد کتاب نزهة النواظر فی ترجمة معدن الجواهر
بید الاحقر الفقیر عباس القمی عفی عنه
و از برادران دینی مؤمنین و شیعیان
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه خواهش میکنم که
این روسیاه را
از دعاء خیر فراموش ننمایند در حیات و ممات والحمد لله اولاً و آخراً
وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین
فی شهر ربیع الاول ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله الطاهرین وبعد
چنین گوید این شکسته بال ضعیف الحال وگرفتار دام امانی و آمال
عباس بن محمد رضا القمی بصره الله عیوب نفسه وجعل مستقبل حاله
خیراً من امسه که این رساله ایست مشتمل بر چند کلمات شطر نفر و مواعظ
و پندهای شریفه امید که صاحبان عقل و هوش آنرا مجرد خطوط
و نقوش نپندارند بلکه آنرا چون درر گرانبها آویزه گوش نمایند
و بمفاد آن عمل کنند و این مجرم تبه کار را از دعای خیر فراموش نفرمایند

کلمة فی الخوف والخشیة

ای عزیز از خداوند عزوجل بترس و عظمت و جلال الهی را در نظر
دار و پیوسته متفکر در اهوال روز حساب و متذکر انواع عذاب
باش و مرگ و صعوبت عالم برزخ و مؤاخذه روز قیامت را تصور
نما و آیات و اخبار در باب جنت و نار و احوال خائفین از اخیار را
مشاهده کن و بدانکه هر قدر معرفت بنده بعظمت و جلال پروردگار
بیشتر و بعیوب خود بیناتر باشد ترس او از خدا زیادتر میشود
و از این جهة است که حقتعالی خوف و خشیت را نسبت بعلماء داده

چنانچه فرموده إنما يخشى الله من عباده العلماء و رسول خدا
فرمود که ترس من از خدا بیشتر است از همه خدمت آنحضرت عرض کردند
که چه زود پیر شدید فرمود که مرا پیر کرد سوره هود و واقعه و مرسلات
و عم یتساءلون که در آنها احوال قیامت و عذاب بر امتهای
گذشته ذکر شده و اگر ندیده شنیده حکایت خوف انبیاء و مقربین
و غشهای امیر المؤمنین ع و تضرع و مناجات حضرت سید الساجدین

کلمة فی الرجاء

ای برادر از رحمت خدا مأیوس مباش و امیدوار و راجی باش و
بدانکه دنیا مزرعه آخرتست و دل آدمی حکم زمین دارد و ایمان
چون تخم است و طاعات آبی است که باید بدین دل داد و آن را سیراب
نمود و پاک کردن دل از معاصی و اخلاق ذمیمه بجای پاک ساختن
زمین است از خار و خاشاک و روز قیامت هنگام درویدن است
پس کسی که این بخور زراعت کند پس از آن امیدوار باشد رجا
صادق است و الا آن نیست جز غرور و حمق و فصحای عرب گفته اند
ما اثمار العسل من اختار الکسل نابرده رنج گنج میسر نمیشود مزد آن گرفت

جان برادر

کلمة فی الغیرة و الحمیة

که کار کرد

ای برادر در مسامحه و کوتاهی مکن در محافظت آنچه که نگاهبانی آن
لازم است از دین و عرض و اولاد و اموال پس بکوش و سعی کن در
رد بدعت مبتدعین و رد شبهه منکرین دین مبین و جد و جهد کن

در ترویج شرع مبین و اهمال مکن در امر بمعروف و نهی از منکر و حرم خود را
بپوشان در پرده دار و مهابت خویش را از ایشان بر مدار و تا توانی
چنان کن که ایشان مردان را نبینند و مردان ایشان را و منع کن
ایشان را از آنچه احتمال فساد در آن باشد مانند استماع ساز و نوا و شنیدن
خوانندگی و غنا و بیرون رفتن از خانه و آمد و رفت با بیگانه و از شنیدن
حکایات شهوت انگیز و سخنان عشرت آمیز و با ایشان رفق
و مدارا کن و مبالغه در تفحص از احوال ایشان مکن

چو زن راه بازار گیرد بزن	وگرنه تو در خانه بنشین چو زن
ز بیگانگان چشم زن دور باد	چو بیرون شد از خانه در گور باد

کلمة فی ذم العجلة

ای عزیز از عجله و شتاب بپرهیز و در اقوال و افعال خود تأمل کن
و بدانکه هر امری که بی تأمل از آدمی سر زند باعث خسران و زیان میشود و
فاعل آن نادم و پشیمان میگردد و هر عجول و سبکی در نظرها خوار و در دلها
بی وقع و بی اعتبار است سعدی گفته کارها بصبر و تأمل بر آید و مستعجل بسر در آید

بچشم خویش دیدم در بیابان	که آهسته سبق برد از شتابان
سمند بادپا از تک فرو ماند	شتربان همچنان آهسته میراند

کلمة فی ذم الغضب

تا توانی غضب مکن و خود را بزیور حلم محلی کن و بدانکه غضب کلید هر شر
و بدی است و بسا باشد که شدت آن باعث مرگ مفاجات شود و در حدیث

بنوی است که غضب ایمان را فاسد می کند چنانکه سرکه عسل را فاسد میکند
وبرای دست در مذمت غضب تأمل در افعال که از شخص غضبناک سر میزند

کلمة فی الحلم

حلم عبارتست از تأنی وضبط نفس بحیثیتی که قوه غضبیه باسانی او را
حرکت ندهد ومکاره روزگار بزودی او را مضطرب نگرداند وکظم غیظ
عبارتست از فرو بردن خشم در حالت غضب وهر دو از اخلاق حسنه امت ودر
در مدح حلم که غالب اخبار که در باب علم است حلم با او توام است وگفته شده
که حلم خان نمک اخلاق است همچنانکه هیچ طعامی بدون نمک طعم
ندهد همچنان هیچ خلقی بدون حلم که مقلوب ملح است جمال ننماید نظم

با تو گویم که چیست غایت حلم
هر که زهرت دهد شکر بخشش
کم مباش از درخت سایه فکن
هر که سنگت زند ثمر بخشش
هر که بخراشدت جگر بجفا
همچو کان کریم زر بخشش

کلمة فی العفو

عفو وبخشش را شیوه خود گردان که اتصاف پروردگار است در مقام
ثنا وستایش حضرت را باین صفت جمیله یاد میکنند حضرت سید سجاد میفرماید
انت الذی سمیت نفسک بالعفو فاعف وبدانکه گناه هر چند بزرگتر است
فضلیت عفو کنند بیشتر است بدرا بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی

کلمة فی الرفق

من اساء
ای برادر عزیز از غلظت ودرشتی در گفتار وکردار بپرهیز که آن صفتی
است خبیثه که موجب نفرت مردمان وباعث اختلال امور زندگانی میشود
ولهذا حق تعالی پیغمبر خود را ارشاد فرموده بکلمه مبارکه ولو کنت فظا

علیظ

غلیظ القلب لانفضوا من حولک وضد این صفت حسنه رفق و
نرمی در افعال واقوال است وآن در همه کارها خوب است نظم

مهمی که بسیار مشکل بود
برفق ومدارا توان ساختن
توان ساخت کاری بنرمی چنان
که نتوان به تیر وسنان ساختن

فی ذم سوء الخلق

ای برادر اجتناب کن از کج خلقی چه آن آدمی را از خالق وخلق دور
وهمیشه خود معذب است زیرا که بدخوی در دست گرفتار است که
هر جا رود از چنگ عقوبت وخلاصی نیابد اگر ز دست بلا بر فلک رود
بدخوی ز دست خوی بد خویش در بلا باشد وخوشخلقی افضل صفات
اولیاء است واین کریمه انک لعلی خلق عظیم شاهد بر این مدعی

کلمة فی ذم العداوة والشتم

ای برادر عزیز از حقد وعداوت ودشمنی بپرهیز که ثمره آن اندوه
والم دنیوی واخروی است واز آثار آن ضرب وفحش ولعن وطعن
است وشکی نیست در خباثت هر یک از این صفات خصوص دشنام
وفحش دادن که در روایت نبوی است که خدا حرام کرده بهشت را
بر هر فحاش هرزه گوی کم حیا که باکی نداشته باشد از هر چه بگوید
وهر چه باو بگویند چنین شخص را اگر تفتیش نمائی وبتحقیقش او را
بر خوری یا ولد الزنا است یا شیطان در انعقاد وی با پدرش شرکت
کرده واو بهم رسیده وبدانکه بسا شود که فحش ودشنام از مجرد
غضب صادر گردیده میشود که بجهت همنشینی با اوباش وفساق و

کسیره

کسانیکه هرزه گو و معتاد بفحش دادن هستند فحش دادن عادت کسی شود که بدون دشمنی و غضب بر زبانش جاری گردد و بسا مشاهده میشود از مردمان رذل و اوباش که فحش دادن بهمدیگر را خصوص بمادران و محارم بعنوان شوخی و مزاح ذکر میکنند و شکی نیست چنین اشخاص نام آدمیت بر ایشان مهجور و بمراحل از انسانیت دور

کلمة فی ذم العجب

ای برادر جان از خود پسندی و خویشتن بینی اجتناب کن که از گیاه است که تخم آن کفر و زمین آن نفاق و آب آن فساد و شاخهای آن جهل و برگ آن ضلالت و میوه آن لعنت و مخلد بودن در جحیم است و اگر خواهی عجب کنی حالات خود را ملاحظه کن که ابتدا نطفه نجسه و آخر جثه گندیده شد و در میان حمال نجاسات متعفنه و حوالی کثافات متعدده بیش نیستی نظم

از منی بودی منی را واگذار	ای ایاز آن پوستین را یاد آر

و در نظر بیاور عظمت و جلال حضرت ذوالجلال و ذلت و افتقار خود را که در این دنیا از یک پشه و مگس عاجزی و بر دفع حوادث و آفات قدرت نداری پس شکسته نفسی را شعار خود کن که آن بهتر بنا و صفا و فایده آن در دنیا و عقبی است

یکی قطره باران ز ابری چکید	خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جائیکه دریاست من کیستم	گر او هست حقا که من نیستم
چو خود را بچشم حقارت بدید	صدف در کنارش بجان پرورید
سپهرش بجائی رسانید کار	که شد نامور لؤلؤ شاهوار
بلندی از آن یافت کان پست شد	در نیستی کوفت تا هست شد

کلمة فی التکبر والتواضع

تا توانی تکبر مکن که متکبرین را در روز قیامت محشور خواهند شد بصورت موران کوچک و پایمال همه مردم خواهند بود بجهت تذلیل که در نزد خدا داشتند و تا توانی تواضع و فروتنی را پیشه خود کن و بدانکه تواضع از بزرگی و جلالت تو چیزی کم نمیکند بلکه ترا بمرتبه رفیع میرساند بیت

تواضع ترا سربلندی دهد	ز روی شرف ارجمندی دهد

واما تکبر از خصائص ناقصان و ساقطان است که غرضشان از آن پوشانیدن نقصانست اما بحقیقت قبایح خود را الا انه و عیوب خود را واضح نموده است

ز خاکت آفریدت خداوند پاک	پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
تواضع سر رفعت افرازدت	تکبر بخاک اندر اندازدت
بعزت هر آنکو فروتر نشست	بخواری نیفتد ز بالا و پست
بگردن فتد سرکش تند خوی	بلندیت باید بلندی مجوی
بلندیت باید تواضع گزین	که این بام را نیست سلم جز این

کلمة فی ذم القساوة

قساوت قلب حالتی است که آدمی بسبب آن از آلام و مصائب که بدیگران میرسد متأثر نگردد و منشأ آن غلبه قوه سبعیه است و بسیاری از افعال ذمیمه چون ظلم و اذیت کردن و بفریاد مظلومین نرسیدن و دستگیری از فقراء و محتاجین نکردن از این صفت ناشی میشود و علاج آن در نهایت صعوبتست و باید صاحبان آن مواظبت کنند بر آنچه از آثار دلرحمی است تا نفس مستعد آن گردد که از مبدء فیاض افاضه صفت رقت برا و شده و قساوت از او برطرف شود و اگر خود را معالجه نکرد و بحالت

قساوت باقی ماند پس بدانکه از مروت خارج است و چه خوب گفته سعدی

بنی آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی / نشاید که نامت نهند آدمی

کلمة فی الشره

ایجان عزیز از شکم پرستی بپرهیز که بران مترتب میشود مفاسد بسیار مانند ذلت و مهانت و حمق و بلادت بلکه غالب صدمات وارده بر انسان منشأ آن شکمست و اگر خود شکم نبودی هیچ مرغی در دام نمی افتاد بلکه صیاد دام نمی نهاد

مرو در پی هر چه دل خواهدت / که تمکین تن نور دل کاهدت
کند مرد را نفس اماره خوار / اگر هوشمندی عزیزش مدار
وگر هر چه باشد مرادش خوری / بدوران بسی نا امیدی خوری
تنور شکم دمبدم تافتن / مصیبت بود روز نایافتن
کشد مرد پرخواره بار شکم / وگر در نیابد کشد بار غم

و بدانکه همچنانکه از پرخوردن آفات بسیار است از برای گرسنگی نیز منافع بسیار است دل را نورانی میکند و ذهن را تند میکند و آدمی بسبب آن بلذت مناجات میرسد و از ذکر و عبادات مبتهج میشود و رحم بر ارباب فقر و فاقه میکند و گرسنگی روز قیامت را یاد میآورد و شکسته نفسی در او ظاهر میگردد و طاعت و عبادات بر او سهل میشود و آدمی را خفیف المؤنه و سبکبار میگرداند و بدن را صحیح و امراض را دفع میکند و کم امریست که فائدهٔ آن بفائدهٔ گرسنگی رسد پس بر شکم پرستان لازمست که در صدد علاج خود بر آیند و از فوائد گرسنگی خود را محروم ننمایند و طریقهٔ انبیا و اکابر و علما و عرفا را متابعت کنند و ببینند که هر کس بجائی رسید بی زحمت گرسنگی نبود و ملاحظه نمایند که آیا شرکت و مشابهت با ملائکه بهتر است یا مشارکت با بهائم

خواجه را بین که از سحر تا شام / دارد اندیشهٔ شراب و طعام
شکم از خوشدلی و خوشحالی / گاه پر میکند گهی خالی
فارغ از خلد و ایمن از دوزخ / جای او مزبله است یا مطبخ
چه انسان نداند بجز خورد و خواب / کدامش فضیلت بود بر دواب
فرشته خوی شود آدمی بکم خوردن / وگر خورد چو بهائم بیوفتد چو جماد

کلمة فی ذم حب الدنیا

ایعزیز از محبت دنیا دنیه بپرهیز که محبت دنیا راس هر خطیئه و گناه است و طالب دنیا عملش فاسد و تباه است و دنیا عبارتست از آنچه پیش از مرگ از برای آدمی در آن حظی و بهره و غرضی باشد اما آنچه که غرض از تحصیل آن ثمرهٔ اخرویست دنیا مذمومه نیست و از دنیا حساب نمیشود و تحصیل آن قدر که در بقاء حیات و معاش خود و عیال و حفظ آبرو و جمال ضرور است بلکه از اعمال صالحه است و بدانکه دنیا مثلش مثل آب دریا است که هر چه تشنه از آن بنوشد تشنگی او زیاد میشود تا او را بکشد و نیز مثل مار منقش میماند که ظاهرش نرم و باطنش پر از زهر قاتل و سم است و مفاسد آن بی نهایت است و از آنجمله است که عظمای بنی نوع انسان دنیا را طلاق داده و زهد ورزیدند

کلمة فی الفقر

ای فقیر از فقر خود دلتنگ مباش چه زینتی است از برای مؤمن بهتر از لجام بر سر اسب و تمام مردم مشتاق بهشت و بهشت مشتاق فقرا است و بهشت از برای دل فقیر خلق شده بنوعیکه پیغمبر فرمود الفقر فخری و گفت بخضر که مرا با فقراء محشور کن

دولت فقر خدایا بمن ارزانی دار / کاین کرامت سبب حشمت و تمکین منست

پر قدر اینصفت را بدان که از آفات مال و غنا بر کنار و فارغ البال از حساب روز شمار در حدیثست که احدی افضل از فقیر نیست هرگاه از خدا راضی و خوشنود باشد

کلمهٔ فی ذمّ السّؤال

ای برادر تا توانی دست حاجت پیش هیچکس دراز مکن و در نزد لئیمان روزگار بجهت نانی آبروی خود مریز و بدانکه خلعت سلطان اگرچه عزیز است جامهٔ خلقان خود از آن عزیزتر و خوان بزرگان اگرچه لذیذ است خوردهٔ انبان خود با لذت تر

سرکه از دست رنج خویش و تره — بهتر از نان کدخدا و بره

حکما گفته اند اگر آب حیات بآبرو فروشند دانا نخرد که مردن بعلت به از زندگانی بذلت

برای نعمت دنیا که خاک بر سر آن — منه ز منت هر سفله بار بر گردن
مکش ز روزه رود نعمت ز دست ولی — بماندت ابد الدهر عار بر گردن

پس ای عزیز توکل بر خدا کن و قطع طمع از خلق کن و اعتنا بآنچه در دست ایشان است مکن

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم — با پادشه بگوی که روزی مقدر است

کلمهٔ فی ذمّ الحرص

ای عزیز از حرص کناره گیر که آن بیابانیست کران ناپدید که از هر طرف روی بجائی نرسی و دریائیست بی انتها که هرچند در آن فرو روی عمق آن را نیابی بیچاره کسی که بآن گرفتار شد گمراه و هلاک شد و خلاصی از برای او دشوار گردید حضرت باقر العلوم ع فرموده حریص بر دنیا کرم ابریشم را ماند که هرچه بیشتر بر خود می پیچد راه خلاصی او دورتر میشود و قناعت صفتیست که همه فضائل بآن منوط بلکه راحت دنیا و آخرت بآن مربوط است ده آدمی از سفره بجو و نان و دو سگ بر لاشه سر سفره نبند حریص با جهانی گرسنه است و قانع بنانی سیر

حکما گفته اند که درویشی بقناعت به از توانگری بی بضاعت

بپادشاهی دنیا فرو نیارد سر — اگر ز سر قناعت خبر شود درویش

کلمهٔ فی ذمّ الطمع

طمع نیز با حرص توام و ضد آن بی نیازی از مردم است

دیده اهل طمع بنعمت دنیا — پر نشود همچنانکه چاه بشبنم

و بس است در اینمقام خبر مشهور بین انام عزّ من قنع ذلّ من طمع

قناعت کن ای نفس بر اندکی — که سلطان و درویش بینی یکی
چرا پیش خسرو بخواهش روی — چه یکسو نهادی طمع خسروی
وگر خود پرستی شکم طبله کن — در خانهٔ این و آن قبله کن

از حضرت سجاد ع مرویست که خوبیها را دیدم که جمع بود در قطع طمع از مردم

کلمهٔ فی ذمّ البخل

ای عزیز از بخل کردن بپرهیز که شخص بخیل در نظرها خوار و ذلیل و [illegible] است و بس است در مذمت آن که هیچ بخیلی را در عالم دوست نمیباشد و مردم حتی اولادش با او دشمنند و اهل و عیالش پیوسته چشم بمرگ او نهاده اند که در عزایش جامه ها کهنه بدرند و لباسهای نو از خز و دیبا و چینی ببرند چه بزرگان گفته اند سیم بخیل از خاک وقتی در آید که در خاک رود

بخیل توانگر بدینار و سیم — طلسمیست بالای گنجی مقیم

و بخیل را بعد از مرگ کسی یاد نکند چه معلوم است هر که را در زندگی نانش نخورند در مردگی نامش نبرند

کلمهٔ فی السّخاء

ضد بخل سخاوت است که آن از صفات اخلاص و صاحبان پسندیده اهل وفا است از کلام حضرت امیر المؤمنین ع است من جاد ساد یعنی هر که جود ورزید بزرگ گردید

فریدون فرخ فرشته نبود — ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
بداد و دهش یافت آن نیکوئی — تو داد و دهش کن فریدون توئی

و فضیلت این صفت ظاهر و روشن و حسبان در نزد خالق و مخلوق محبوب و مستحسن است سخی محبوب اهل زمین و آسمان است و نام حاتم بهر نیکی هنوز در جهان بر زبانست

نماند حاتم طائی ولیک تا بابد | بماند نام بلندش به نیکوئی مشهور

پسرا جان من

خور و پوش و بخشای و راحت رسان | نگه می چه داری ز بهر کسان
زر و نعمت اکنون بده کان تست | که بعد از تو بیرون ز فرمان تست
تو با خود ببر توشهٔ خویشتن | که شفقت نیاید ز فرزند و زن
غم خویش در زندگی خور که خویش | بمرده نپردازد از حرص خویش
بغمخوارگی چون سر انگشت تو | نخارد کسی در جهان پشت تو

تکملة لطیفة

ای عزیز مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر گرد کردن مال چنانچه عاقلی را پرسیدند که نیکبخت کیست و بدبخت چیست گفت نیکبخت آنکه خورد و کشت و بدبخت آنکه مرد و هشت حضرت موسی قارون را نصیحت کرد که احسن کما احسن الله الیک نشنید و عاقبتش شنید که از

اندوخته بد و خیر رسید نظم

آنکس که بدینار و درم خیر نیندوخت | سر عاقبت اندر سر دینار و درم کرد
خواهی که ممتع شوی از دنیی و عقبی | با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد

دانایان گفته اند که دو کس مردند و حسرت بردند یکی آنکه داشت و نخورد دیگر آنکه دانست و نکرد و چون فضیلت سخاوت را دانستی بدانکه آن شامل دو نوع است از عطاها و انفاقات اول انفاقات واجبه مانند زکوة و خمس و نفقه

عیال و نحو اینها دوم عطاهای مستحبه مانند صدقه و هدیه و مهمانی کردن و حق معلوم و حق حصاد و قرض دادن و اعانت مسلمین و ساختن مسجد و مدرسه و رباط و اجراء قنوات و طبع کتب علمیه ملیه و نحو اینها که صدقات جاریات و باقیات صالحات است نظم

کلمة فی الاجتناب عن الحرام

از مال حرام اجتناب کن که آن اشد انواع مهلکات و اعظم موانع وصول بسعادات است و اکثر مردمی که از فیوضات محروم ماندند بواسطهٔ آنست از ثقه لی که از لقمهٔ حرام روئیده شد کجا و قابلیت او از عالم قدس کجا پس طالب نجات باید از تحصیل حلال دست نکشد و دست و شکم خود را از هر غذای نیالاید و از ظلم و عدوان و خیانت در امانت و غدر و مکر و حیله و غصب و دزدی و کم فروشی و رشوه و ربا و غیر اینها اجتناب کند و لباس ورع و تقوی را بر خود بپوشاند و لباس التقوی ذلک خیر

کلمة فی ذم التکلم بما لا یعنی

ای برادر من تا توانی مهر سکوت بر لب زن و دوری کن از خوض در باطل و سخنان بی فایده و فضول که آن

باعث تضییع اوقاتست که سرمایه تجارت و نجاتست پس هان ای برادر وقت تهیه سفر عقبی از آن تنگتر است که ما مسافران را فرصت بار بستن نه چه جای فارغ نشستن و سخنان بی فایده گفتن

کلمة فی ذم الحسد

ای برادر عزیز تا توانی از حسد بپرهیز که شخص حسود در دنیا و عقبی بعذاب شدید گرفتار است و لحظه از غم و الم خالی نیست

حسود از غم عیش شیرین خلق	همیشه رود آب تلخش بحلق

واگر خوب ملاحظه کنی حسود در مقام عناد با رب عباد است و خدا را العیاذ بالله جاهل با خود را عالم تر میداند بمصالح و مفاسد عباد و این هر دو کفر است و جحود که مبتلا است بآن بیچاره مرد حسود پس محسود باش و حاسد مباش همانا ترازوی حاسد همیشه سبک است بواسطه ترازوی محسود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اقل الناس لذة الحسود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود الحسود لا یسود و مثل مشهور است که کفی للحسود حسده

الا تا نخواهی بلا بر حسود	که آن بخت برگشته خود در بلا است
چه حاجت که با وی کنی دشمنی	که او را چنین دشمنی در قفا است

واگر خواستی بر بیچاره حسد بری تامل کن در بی ثباتی این عاریت سرا و ملاحظه کن اینهمه طلب که این چند روزه دنیا قابلیت آن نیست که بواسطه آن حسد بندگان خدا بری چه بسیار برهم زنی محسود و حاسد در خاک پوسیده اند و نامشان از صحیفه روزگار

آخر همه کدورت گلچین و باغبان	گردد بدل بصلح چه فصل خزان رسد

کلمة فی ذم تحقیر الناس

ای برادر عزیز از اهانت و حقیر کردن بندگان خدا بپرهیز که از رسول خدا مرویست که هر که اهانت کند یکی از دوستان من پس بتحقیق که بجنگ با من برخاسته است پس سزاوار است که اکرام و اعزاز جمیع طبقات مردم بقدر شأن ایشان خصوص سلسله جلیله اهل علم و فضل و صاحبان ورع و تقوی و پیران و ریش سفیدان اسلام و سلسله جلیله سادات عظام

کلمة فی ذم الظلم

ای برادر عزیز از ظلم و ستم بر بندگان خدا بپرهیز چه آنکه باجماع جمیع طوایف عالم ظلم قبیح است و در قرآن مجید بر ظالمین لعن شدید است و در اخبار متکثره ذم و تهدید بر آن شده و مرویست که ظلم و جور در یکساعت بدتر است

در نزد خدا از شصت سال گناه و هر که از مکافات بترسد البته از ظلم کردن باز می‌ایستد چه منتقم حقیقی انتقام هر ظلمی را میکشد و مکافات ظالم را باو میرساند

آتش سوزان نکند با سپند | آنچه کند دود دل مستمند

وچه خوش گفته سعدی

بسی بر نیاید که بنیاد خود | بکند آنکه بنهاد بنیاد بد
خرابی کند مرد شمشیر زن | نه چندانکه آه دل پیرزن
چراغی که بیوه زنی بر فروخت | بسی دیده باشی که شهری بسوخت

ولهذا سلطان محمود غزنوی گفته که من از نیزهٔ شیر مردان آنقدر نمیترسم که از دوک پیره زنان و در روایت شده که ظالم و یاور ظالم و راضی بظلم هر سه شریکند پس ای عزیز من بعدل رفتار کن و از ستم کردن بر بندگان خدا اجتناب کن که شرافت صفت عدالت از حیز وصف بیرون است و بس است در این مقام آنچه می‌بینم که زیاده از هزار سال است که نوشیروان عادل در بستر خاک خفته و مردم به نیکی نامش میبرند بجهت یک صفت حمیده و طناب عمر چندین هزار پادشاه بتیغ اجل گسسته و هنوز آوازهٔ زنجیر عدلش در گنبد گردون پیچیده پس ای جان من

منه دل بر این دولت پنج روز | بدود دل خلق خود را مسوز

چنان

چنان زی که ذکرت بتحسین کنند | چه مردی نه برگورت نفرین کنند
نباید برسم بد آئین نهاد | که گویند لعنت بر او کاین نهاد
بنام نکوی پنجاه سال | که یکنام زشتش کند پایمال

کلمة فی قضاء حاجة المؤمن

ای برادر پیوسته اهتمام کن در قضاء حوائج مسلمانان و سعی کن در بر آوردن مهمات ایشان و بدانکه افضل قربات سعی در مهمات ذوی الحاجات است حضرت امیر المؤمنین بکمیل بن زیاد فرمود یا کمیل مر اهلک ان یروحوا فی کسب المکارم ویدلجوا فی حاجة من هو نائم

نظم

طریقت بجز خدمت خلق نیست | به تسبیح و سجاده و دلق نیست
ره نیکمردان آزاده گیر | چه استاده دست افتاده گیر
کسی نیک بیند بهر دو سرای | که نیکی رساند بخلق خدای
خدا را بر آن بنده بخشایش است | که خلق از وجودش در آسایش است

کلمة فی القاء السرور فی قلب المؤمن

ای برادر تا توانی دل مؤمنان را شاد گردان که ثواب آن از حد افزونست شاد کردن دلی بهتر از آباد کردن کشوری است

تا توانی دلی بدست آور | دل شکستن هنر نمی‌باشد

مصرع

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که محبوب‌ترین
اعمال نزد حقتعالی داخل کردن سرور است بر مؤمنین

کلمة فی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر

ای برادر کوتاهی مکن در امر بمعروف و نهی از منکر که مسامحه در این
باب از جمله مهلکات است و ضرر آن عام و فساد آن تام است از
حضرت باقر العلوم ع روایت شده که حقتعالی وحی فرستاد بر شعیب
پیغمبر ع که صد هزار نفر از قوم ترا عذاب خواهم کرد چهل هزار نفر
از بدان و شصت هزار تن از خوبان عرض کرد پروردگارا
نیکان را برای چه خطاب رسید بجهة اینکه مماشات و سهل
انکاری با اهل معصیت کردند و بغضب من غضبناک نگردیدند

کلمة فی مدح الالفة

الفت و انس با مردم از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده است
و بهمین ملاحظه احادیث بسیار در فضیلت زیارت مؤمنین
و سلام کردن و مصافحه نمودن با ایشان و عیادت مریضان
و تشییع جنازه و تعزیت مصیبت زدگان و امثال اینها وارد
شده و کسی که ملاحظه کند اخباری که در باب اینها وارد شده
میداند که اهتمام حضرت باری در الفت و دوستی میان بندگان خود
تا چه قدر است و از برای حفظ این صفت چه سنتهای سنیه قرار داده

لکن افسوس و آه که در این زمان اکثر این سنتها متروک شده از
آثار نبوت بجز رسمی و از طریقهٔ شریعت بجز اسمی نماند شیطان
صفتان چند بهم رسیدند که بجهة بعضی غرضهای فاسدهٔ دو
روزهٔ دنیا تخم نفاق و عداوت میان بندگان خدا افکندند و آنچه را
که پروردگار ایشان باینهمه اهتمام در آن داد پشت پا میزنند
بدیدن همدیگر نمیروند مگر از روی ریا و اغراض فاسده سلام کردن را یکی
از علائم پستی می شمارند و از هر کسی توقع سلام کنند و مصافحه
را شیوهٔ ملاها دانند گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد آه اگر از پی امروز بود فردائی

کلمة فی صلة الرحم

صلهٔ رحم و پیوند با خویشان یکی از طاعات بلکه افضل عبادات
و بسیار است در فضیلت این صفت که عمر و مال را زیاد می‌کند و حساب
روز قیامت را آسان میگرداند و قطع رحم موجب عذاب آخرت و بلای
دنیا است و از اخبار و تجربه ثابت شده که قطع رحم باعث تنگدستی
و پریشانی و کوتاهی عمر میشود و بس است در مذمت آن
که حقتعالی در قرآن مجید قاطع رحم را لعنت فرموده

کلمة فی عقوق الوالدین

عقوق والدین عبارت است از بخشم آوردن و آزردن
و شکستن خاطر پدر و مادر و شکستن خاطر یکی از آنها

نیز عقوق است وان اشد انواع قطع رحم و بلا شک از
گناهان کبیره است بیچاره کسی که عاق والدین باشد نه در
دنیا خیری بیند و نه در آخرت و نه از عمر خود بر میخورد و نه از
عزت عمر او کوتاه و زندگانی او تباه میگردد و سکرات مرگ
بر او سخت و جان کندن بر او دشوار میشود پسرها ای برادر
بر جان خود رحم کن و از تیغ عقوق حذر نمای و یاد آور زحمتها
و بی خوابیهای ایشانرا در پرورش و تربیت تو سالهای دراز تورا
در آغوش مهربانی کشیده و بشیره جان پرورده اند زهی بی مروتی
بعد از آنکه اندک قوتی در خود دیدی همه آنها را فراموش کنی

چه خوش گفت زالی بفرزند خویش	چه دیدش پلنگ افکن و پیلتن
گر از عهد خردیت یاد آوری	که بیچاره بودی در آغوش من
نکردی در این روز بر من جفا	که تو شیر مردی و من پیر زن

کلمهٔ فی مراعات الجار

ای برادر از اذیت و آزار همسایگان خود مکن و حق جوار را رعایت
کن و بخانه ایشان نگاه مکن و ناودان بخانه ایشان مگذار
و خاکروبه در خانه ایشان مریز و از دود و بوی طعام خود ایشانرا
و اطفال ایشانرا اذیت مکن و با ایشان مواسات کن و مباد
که شب سیر بخوابی و ایشان گرسنه باشند و یا در راحت باشی و

ایشان در شدت و سختی و در سرما و برهنگی و منع مکن از ایشان
نمک و آتش و آب و ظرفها و اگر چیزی از ضروریات خانه بعاریت
خواهند با ایشان بده و بالجمله از هر جهت مراعات کن ایشانرا که نیکی
با همسایگان باعث زیادتی عمر و آبادی دیار میگردد و از اهل بیت
عصمت علیهم السلام تاکید و توصیه بسیار در باب همسایگان شده

کلمهٔ فی ذم اظهار العیوب

عیبجوئی مردم کردن از علامات خباثت نفس و دنائت طبع و
ناپاک بودن اصل است چه هر عیب داری طالب اظهار عیب مردم است و در حدیث
نبوی صلعم است که هر که ظاهر کند عمل ناشایست کسی را مثل آنست که
خود بجا آورده و بتجربه ثابت است که هر که بنای عیبجوئی مردم نهاد
ایشان او را رسوا کرده و خود را بی اعتبار کند پس احمق کسی است که خود سراپا
عیب بوده و سرتاپای او را معصیت فرو گرفته چشم از
عیوب خود بپوشاند و زبان بعیوب مردم گشاده دارد

همه حمال عیب خویشتنند	طعنه بر عیب دیگران چه زنند

حضرت امیر المؤمنین ع در یکی از کلمات خود چنین فرموده اند که جستجوی
عیب مردم میکنند آنرا نقل مینمایند و از خوبی ایشان نقل نمیکنند تشبیه
فرموده بمگس که جستجوی جاهای فاسد و کثیف بدنرا میکند و بر
روی آن می نشیند و جاهای بدنرا کاری ندارد قال امیر المؤمنین ع

اکبر العیب ان تعیب ما فیک مثله

کلمة فی حفظ السر

ای برادر رازی که پنهان خواهی با کسی در میان منه اگرچه دوست مخلص باشد که مر آن دوست را دوستان بسیار است و همچنین مثل و دانایان گفته اند کل سر جاوز الاثنین شاع یعنی هر سری که از دو نفر تجاوز کرد شایع شد یا انکه هرچه از میان دو لب خارج شد شایع شد

گر آرام خواهی در این آب و گل
مگو تا توانی بکس راز دل

کلمة فی ذم النمیمة

نمامی یعنی سخن چینی کردن بگفتن یا نوشتن یا صراحة یا ایما و آن رذل ترین صفات خبیثه است و ثلث عذاب قبر بواسطه این صفت است بلکه از کلام الهی استفاده کرده اند که نمام ولد الزنا است و هر که حقیقت این صفت خبیثه را بشناسد میداند که سخن چین بدبخت ترین مردمان و خبیث ترین ایشان است

میان دو کس جنگ چون آتش است
سخن چین بدبخت هیزم کش است
کنند این و آن خوش دگرباره دل
وی اندر میان کوربخت و خجل
میان دو تن آتش افروختن
نه عقل است خود را در آن سوختن

وبدترین انواع سخن چینی سعایت است یعنی نمامی کردن از کسی که از

ادهم ضرر او بسیار و کشتن باشد مانند سلاطین و حکام و دونان

کلمة فی ذم الشماتة

شماتت عبارت است از انکه مثلا بگوید که فلان بلا یا فلان مصیبت که بفلان کس رسید از بدی اوست و بان شاد و مسرور نیز باشد و از اخبار و تجربه ثابت شد که شماتت کننده از دنیا نمیرود تا خود نیز بان مبتلا میگردد و دیگری او را شماتت میکند پس غافل که از حال خود ایمن نیست در مقام شماتت کسی بر نیاید

چه استاده در مقام بلند
بر افتاده گر هوشمندی مخند
بسا استاده در آمد ز پای
که افتادگان شان گرفتند جای

کلمة فی ذم المراء

مراء و جدال عبارت است از اعتراض بر سخن غیر و اظهار نقص و خلل آن بقصد پست کردن آن شخص و اظهار بزرگی خود بدون فایده اخروی و آن از اخلاق مذمومه است و در حدیث نبوی ص است که حقیقت ایمان بنده کامل نمیشود مگر وقتی که مراء و جدال را ترک کند اگرچه حق با او باشد و شکی نیست که اگر این صفت مذمومه قوت گیرد کار بجائی رسد که صاحب این مثل سلسله در بند میشود که متصل راغب است با هر کس در افتد و همیشه در پی آنست که سخنی از کسی بشنود و با او مجادله نماید و دنبال او را گیرد و از

آن لذت برد خصوصاً در مجمع که بعضی از ضعفاء العقول باشند
که آن شخص را باین صفت خبیثه ستایش کنند و گویند فلانی جلد
یا اطراف و نطاق بی بدلی است و لهذا غالباً مایل است که طرف
مناظره او جاهلی باشد تا بر او غلبه تواند نمود بیچاره غافل اند که هر که
با نادانتر از خود مجادله کند تا بدانند که دانا است بدانند که نادانست

کلمة فی ذم الاستهزاء

سخریه و استهزاء کردن عبارتست از نقل کردن گفتار و کردار و
خلقت و اوصاف مردم بقول یا فعل یا باشاره و کنایه بر وجهی که
سبب خنده دیگران گردد و باعث آن یا عداوتست یا تکبر و حقیر
کردن آن شخصی که با او استهزاء میشود و بسا باشد که باعث مجرد
خندانیدن و نشاط او و بعضی از اهل دنیا باشد بجهة طمع در
عطای ایشان و شکی نیست که این عمل شیوه اراذل و اوباش
و پست فطرتان است و صاحب این عمل را از دین و ایمان خبری نیست و از
انسانیت اثری نیست

کلمة فی ذم الافراط فی المزاح

افراط در شوخی و مزاح مذموم است و باعث سبکی و کم وقاری و موجب
سقوط مهابت و حصول خواری میگردد و دل را میمیراند و
از آخرت غفلت میاورد و بسا باشد که باعث عداوت
و دشمنی یا سبب اذیت و خجالت دادن مؤمنی گردد و لکن اگر

افراط در شوخی نشود و تولید مفاسد مذکوره نکند و
باعث گشادن دهان بهرزه خنده نشود ممدوح است

کلمة فی ذم الغیبة

غیبت عبارتست از گفتن چیزی را در غیاب شخصی بقصد تنقیص او
که اگر بگوش او رسد او را ناخوش آید و بآن راضی نباشد
خواه آن چیزیکه در حق او گفته میشود نقص در بدن یا در نسب یا در صفات
و افعال و اقوال او باشد یا در چیزهائیکه متعلق و منسوب باو
چنانچه در حدیث نبوی صلعم است که فرمودند آیا میدانید که غیبت چه
چیز است عرض کردند خدا و رسول او داناترند فرمودند آنست که
یاد کنی برادر خود را بچیزیکه او را ناخوش آید شخصی عرض کرد که اگر
آن صفت با او باشد باز بد است فرمودند اگر باشد غیبت است و اگر نه
بهتانست و فرقی نیست در میان غیبت بکنایه یا تصریح بلکه بسا
باشد که کنایه بدتر باشد و در غیبت شنونده هم در حکم غیبت کننده
است و بدانکه غیبت اعظم مهلکاتست و باجماع جمیع امت و صریح
کتاب و سنت حرمتش ثابتست و از احادیث بسیار مستفاد شده که
غیبت بدتر است از زنا و میخورد حسنات را چنانچه میخورد آتش هیزم را
و تا چهل شبانروز نماز و روزه غیبت کننده را قبول نمیفرماید
احادیث در مذمت این صفت خبیثه بسیار است و علاج آن جستجو

بآیات و اخبار که در مذمت آن وارد شده پس از آن تفکر و تأمل
کردن در اینکه اگر کسی غیبت ترا نموده تو گوید چگونه آزرده و
خشمناک میشوی و مقتضای شرف ذات انست که راضی نباشی از برای
غیر آنچه را که از برای خود نمی پسندی و بعد از اینها متوجه زبان شدن
و تأمل در سخنان نست و عمده سعی در قطع کردن مایه و منشأ غیبت
که غالبا یا غضب است و یا عداوت و کینه و یا حسد و یا محض مزاح و
مطایبه و یا قصد سخریه و استهزاء و یا فخر و مباهات و امثال اینها

کلمة فی ذم الکذب

دروغگوئی صفتی است که آدمی را خوار و بی آبرو و بی اعتبار میکند و
سرمایه انفعال و خجالت و سیاه روئی دنیا و آخرت است و آیات و
اخبار در خباثت این صفت بسیار است و در حدیث نبوی ص است که
هرگاه مؤمنی بدون عذر شرعی دروغی گوید هفتاد هزار فرشته
بر او لعنت میکنند و از دل او بوی گندی بیرون آید بالا رود تا بعرش
رسد پس لعنت کنند او را حمله عرش و حقتعالی بواسطه آن یک دروغ
گناه هفتاد زنا بر او نویسد که آسانترین آنها مثل آنست که
کسی با مادر خود زنا کند و از اخبار دیگر مستفاد میشود که دروغگو
ایمان ندارد و روسیاه است و دروغگو از شراب بدتر است
و دروغ کلید خانه ایست که تمام خباثتها را واسته و دروغ
بدترین رباها است و مورث فقر و فراموشی است و صورت

انسانیت را میگیرد و دروغگو بعذاب مخصوص و رفتن معنی نسبت
و دروغگو مروتش از همه خلق کمتر است و بالجمله مفاسد دروغ زیاده
از آنست که احصا شود و طریق خلاصی از این صفت خبیثه رجوع
بآیات و اخبار است که در مذمت او است و هم تأمل در آنکه دروغ
گوئی باعث هلاکت ابدی و موجب رسوائی و خواری و مایه سقوط
عزت و بی اعتباری است و بر آنست در اسباب رسوائی دروغگو آنچه
در حدیث است که حقتعالی فراموشی را با او گماشته است و اینمطلب بتجربه
رسید بحدی که از امثال سائره است دروغگو حافظه ندارد و هم
گفته شده که دروغ گفتن بضرب شمشیر ماند اگر جراحت ملتئم شود
نشان همچنان بماند چون برادران یوسف پیغمبر که بوصمه کذب
موسوم شدند بر راست گفتن ایشان اعتماد ننمایند قال الله تعالی
بل سولت لکم انفسکم امراً فصبر جمیل و بدانکه ضد دروغ
صدق و راستگوئی است که اشرف صفات حسنه و رئیس اخلاق
حمیده است قال الله تعالی اتقوا الله و کونوا مع الصادقین
و از خصائص صادق آنست که فرموده نظر نکنید بطول رکوع و سجود
مرد زیرا که آن چیزیست که بآن عادت کرده اگر آنرا ترک کند
از آن وحشت نماید و لکن نظر نمائید براستی گفتار او و وا پس دادن
امانت را

کلمة فی آفات اللسان

پوشیده نماند که بسیاری از آفات غیبت و بهتان و دروغ

و سخریه و جدال و مراء و مزاح و تکلم بفضول و فحش و غیرها
از مفاسد زبانست و ضرر این عضو بانسان زیاده از سایر
اعضاست و آن بهترین آلاتست برای شیطان بجهة گمراه
کردن بنی نوع انسان پس هر که آنرا مطلق العنان ساخت
شیطان او را بوادی هلاکت رساند و بسر منزل خذلان و فلاکت
کشاند لاجرم در حدیث نبوی (ص) وارد شد که بیشتر چیزیکه مردمانرا
داخل جهنم میکند زبانست و فرج و نیز فرمود که هر که محفوظ
ماند از شر شکم و فرج و زبان خود بتحقیق که از همه شرور محفوظ
است و از جناب صادق علیه السلام منقولست که هیچ روزی نیست
مگر آنکه هر عضوی از اعضا بزبان خطاب میکند و میگوید ترا
بخدا قسم میدهم که ما را بعذاب نیندازی و در روایت دیگر
استکه گویند در حق ما از خدا بترس چه اگر تو راست باشی ما هم
راستیم و اگر تو کج شوی ما هم کج میشویم آری اکثر محنت
های دنیویه و مفاسد دینیه منشاء آن زبانست

زبان بسیار سر بر باد داده است	زبان ما عدوی خانه زادست

وضد همه آفات زبان خاموشی است که زینت عالم و پرده
جاهل است و در بسیاری از درهای حکمت در حدیث نبوی (ص)
استکه من صمت نجی و در وصایای لقمانست بفرزند
خود که اگر چنان پنداری سخن تو نقره است باید آنکه سکوت

طلاء است حضرت باقر العلوم علیه السلام فرمود که جز این نیست
که شیعیان و دوستان ما زبانهای ایشان لال است پس ای عزیز من
تا توانی خاموشی عادت کن و از فواید آن غفلت منما و بدانکه
نادانرا بهتر از خاموشی نیست و اگر این مصلحت بدانستی نادان نبودی

چون نداری کمال و فضل آن به	که زبان در دهان نگه داری
آدمی را زبان فضیحت کرد	جوز بی مغز را سبکساری

کلمه در ذم حب الریاسه

حقیقت ریاست تسخیر قلوب مردم و مالک شدن دلهای ایشانست
و آن از مهلکات عظیمه است و در حدیث استکه دو گرگ درنده گرسنه که رها
کرده شوند در میان گله گوسفندی که شبانان آنها غایب باشند بفساد
آن گوسفندان زیاده نمیکنند که حب ریاست و جاه در دین مسلمان
و بر هر ذی شعوری واضح استکه امر ریاست موجب بسی مفاسد عظیمه
و منتج خسارتهای دنیویه و اخرویه است چه ارباب ریاست و جاه
دائم هدف تیر آزار معاندان و پیوسته از ذلت و عزت خود
هراسانست هر لحظه دامن خاطرش در چنگ فکر باطلی گاهی در
فکر مواجب نوکر و غلام و زمانی در پختن سوداهای خام
روزگارش بتملق و خوشامد گوئی بیسر و پایان بسر میرسد
و عمرش بنفاق با این و آن انجام می یابد نه او را در شب خوابی
و نه در روز استراحت و آرامی

کلمة فی الخمول

گمنامی و خمول شعبه ایست از زهد و از صفات حسنه مقربین
مؤمنین و از علائم اهل بهشتست و خدا دوست میدارد
صاحب آنرا بلکه در دعا یا تست که حق تعالی در مقام منت بر بعضی
از بندگان خود میفرماید که آیا انعام بتو نکردم آیا ترا از مردم
پوشیده نداشتم آیا نام ترا از میانه مردم گم نکردم بلی چه نعمت از آن
بالاتر که کسی خدای خود را بشناسد و بقلیلی از دنیا قناعت کند
و کسی او را نشناسد چون شب در آید بعد از عبادت خود با امن و راحت
بخوابد و چون روز شود بخاطر جمع بشغل خود رود و از اینجهة
بود جمله اکابر دین و سلف صالحین کنج تنهائی را اگزیده و در زاویه
خمول خزیده و در را مدد شد خلق را بر روی خود بسته و از بزرگی
وجاه خود را وارسته نموده بودند شیخ سعدی گفته لطیفه
صاحبدلی را گفتند بدین خوبی که آفتابست نشنیده ایم که کسی او را
دوست گرفته باشد گفت از برای آنکه هر روزش میتوان دید مگر در
زمستان که محجوبست و محبوب

بدیدار مردم شدن عیب نیست — ولیکن نه چندان که گویند بس
اگر خویشتن را ملامت کنی — ملامت نباید شنیدن ز کس

کلمة فی ذم الریاء

ریا از اخلاق ذمیمه و از مهلکات عظیمه است و در کتاب

و سنت آیات و اخبار بسیار وارد شده بر مذمت و وعید
بر آن و در حدیث نبوی ص است که اندک ریاء شرکست و نیز
فرموده که ریاکار را در روز قیامت بچهار نام ندا میکنند میگویند
ای کافر ای فاجر ای غادر ای خاسر عمل تو فاسد و اجر تو
باطل شد ترا امروز در پیش ما نصیبی نیست بگیر مزد خود را
از آنکه عمل برای او میکردی ای خدعه کننده و نیز فرموده
که بهشت تکلم کرده و گفت همانا من حرامم بر هر که بخیل و ریاکار
است

کلید در دوزخ است آن نماز — که بر روی مردم گذاری دراز
اگر جز بحق میرود جاده ات — بر آتش فشانند سجاده ات

و احادیث در مذمت ریا بسیار است و کافیست در خباثت
که در هر عملی که داخل شود بفتوای فقهاء آن عمل باطل و از درجه
قبول ساقط است بعضی از علماء فرموده مبادا جاهلی از روی
ادراکی افترا بر خدا و رسول ص بسته و ریاء را در عزای حضرت
سید الشهداء ارواحنا فداه جایز و شرط اخلاص را بردارد
و چنان گمان کند که باکی بغیر گریه بر خود نیست و بصورت باکی در
آمدنست مراد ریاء گریه باشد و این را از فضائل مخصوص
حضرت شمرده چه بالتصریح وه گریه بر حضرت سید الشهداء عبادتست و
ریاء در عبادات مثل قیاس زاد له و ریاء در معاملات بهیچ وجه

جایز نیست و چگونه بی شعوری احتمال دهد که وجود مبارک
حسینی علیه السلام که تحمل نمود آن همه مصائب را بجهت احکام اسلام
توحید ذات مقدس باری تعالی و اعلاء کلمه حق را اتفاق
مبانی دین مبین و حفظ آن از تطرق بدعتها ملحدین سبب شود
برای جواز معاصی و اکبر موبقات که آن زنا و شرب است اصغر است از هذا

کلمة فی ذم طول الامل

قال امیر المؤمنین علیه السلام ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع
الهوی و طول الامل طول امل عبارتست از آرزوهای دنیا و امید
دور و دراز و توقع زندگانی در دنیا و سبب آن دو چیز است یکی
جهل و غرور چه جاهل اعتماد میکند بر جوانی یا صحت مزاج خود
و بعید میداند مرگ را در عهد شباب و در حال صحت مزاج و غافلست
از مردن اطفال و جوانها بیشمار و عروض مرضها ناگهانی و مرگ
مفاجات دوم محبت دنیا دنیه و انس بلذات فانیه است چه
انسان مادامی که گرفتار این محبت و انس شد مفارقت از آنها برا
گرانست لهذا دل بزیر بار فکر مردن نمیرود و اگر گاهی در دل
او خطور کند خود را بفکر دیگر مبتلا سازد و اگر احیانا بیاد آخرت افتد
شیطان و نفس اماره او را بوعده و فریب دهند که هنوز تو در
اول عمری و حال چند بکامرانی و جمع اسباب مشغول باش تا بزرگ

شوی آنگاه توبه کن و مهیا کار آخرت شو و چون بزرگ شود گوید
حال جوانی هنوز بجا است تا وقت پیری چون پیر شود گوید انشاء الله
این مزرعه را آباد کنم یا این دختر را جهاز گیری نمایم یا این خانه را
تمام نمایم بعد از آن دست از دنیا کشم و بفراغت بال در گوشه مشغول
عبادت شوم و پیوسته هر شغلی که تمام میشود شغل دیگر پیدا میشود
و هر روز امروز و فردا میکند که ناگهان بانگ برآمد خواجه مرد
و این بیچاره غافلست از اینکه آنکه او را وعده فردا میدهد فردا هم
با او است و آنکه فراغت از خیالات و شغلهای دنیا حاصل نخواهد
شد و فارغ کسی است که یکبارگی دست از آنها بردارد پس کسی که
سن او بچهل سالگی رسید دیگر فکر دنیا کردن او از غفلت
و فریب شیطانست چه ایام لذت و کامرانی گذشت و روزگار
نشاط و شادمانی سر آمد و هر روز عضوی از او کوچ کند و
بیچاره از آن غافل و در فکر باطل است یا ابناء
الاربعین زرع قد دنی حصاده

چه دوران عمر از چهل در گذشت	مزن دست و پا کآبت از سر گذشت
چه باد صبا بر گلستان وزد	چمیدن درخت جوان را سزد
نزیبد ترا با جوانان چمید	که بر عارضت صبح پیری دمید
دریغا که فصل جوانی گذشت	بلهو و لعب زندگانی گذشت

وعلاج طول امل یاد مرگست چه خیال مردن آدمی را از دنیا
دلگیر و دل را از دنیا سیر می سازد و از اینجهة حضرت رسول صلعم فرمود
بسیار یاد آورید شکننده لذتها را و مرویست که هیچ خانواده نیست
مگر آنکه ملک الموت شبانروزی پنج مرتبه در اوقات نماز ایشان را تفحص می کند
دید میباید پس ای جان برادر گاهی بقبرستان رو و بر خاک دوستان گذر
کن و بر لوح مزار شان نگاه اعتبار نما و تفکر کن که در روز صحبت و بقا
دو روزه چه خبر و چه صحبت است ولنعم ما قیل

زدم تیشه یک روز بر تل خاک	بگوشم آمد ناله دردناک
که زنهار اگر مردی آهسته تر	که چشم و بنا گوش و روی و سر
بر این خاک چندین صبا بگذرد	که هر ذره از وی بجائی برد

پس لحظه بر احوال خود تأمل کن که تو نیز مثل ایشان خواهی گشت
و غربت بسر آید و علامت مرگ از هر طرف ظاهر گردد و اطبا از معالجه
دست کشند و اعضا از حرکت باز ماند و عرق مرگ بر جبینت ظاهر شود
و ملک الموت با مهربودی گاه در آید و خواهی نخواهی چنگال مرگ
بر جسم ضعیف تو افکند و میان جسم و جانت جدائی اندازد
دوستان و برادرانت ناله حسرت در ماتمت ساز کنند
و احبا و یاران بمرگت گریه آغاز کنند پس بر مرکب تابوت سوار
کرده بزندان گور برند و ترا در وحشت آباد گور تنها

گذاشته برگردند پس افسوس خوری بر ایام حیات و زندگانی
و صحت و جوانی و فراغت خود در دنیا که مفت از دست دادی
و برای آخرت خود ذخیره ننهادی و زبان حالت مترنم باین مقال باشد

دریغا که از ما بسی روزگار	بروید گل و بشگفد لاله زار
بسی تیر و دی ماه و اردی بهشت	بیاید که ما خاک باشیم و خشت
تفرج کنان بر هوا و هوس	گذشتیم بر خاک بسیار کس
کسانیکه از ما بغیب اندرند	بیایند و بر خاک ما بگذرند
پس از ما بسی گل دهد بوستان	نشینند با یکدگر دوستان

کلمة فی مدح الرضا

مراد از رضا ترک اعتراض بر مقدرات الهیه است در باطن
و ظاهر قولاً و فعلاً و صاحب این مرتبه پیوسته در بهجت و لذت و سرور
و راحت است چه تفاوتی نمی باشد نزد او میان فقر و غنا و راحت و عنا
و عزت و ذلت و مرض و صحت زیرا که همه را از خدا میداند و
بواسطه محبت حق که بر دل او رسوخ کرده بر همه افعال او عاشق است
و آنچه از او میرسد بر طبع او موافق است و میگوید

عاشقم بر لطف و بر قهرش بجد	بو العجب من عاشق این هر دو ضد

و صبر و رضا راس همه طاعاتست از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که فرمود شگفت دارم از کار مرد مسلم که خدا هیچ
امری از برای او مقدر نمیکند مگر اینکه خیر او است اگر ملک

شرق و مغرب را با و عطا فرماید باز خیر او است و در حدیث
قدسی است که حقتعالی فرمود منم خدائی که بجز من خدائی
نیست پس هر که صبر نکند بر بلای من و راضی نشود بقضای من
و شکر نکند از برای نعمای من پس طلب کند خدائی سوای من و بدانکه
مرتبهٔ رضا از ثمرات محبت است و طریق تحصیل آن سعی در تحصیل
محبت الهی است بدوام ذکر و فکر و سایر چیزهائیکه موجب محبت الهی
است بعلاوه آنکه تدبر نماید که از ناراضائی و جزع چه آید و کراهت
و سخط او چه فایده می بخشد نه از برای خاطر او تغییر قضا و قدر داده
میشود و نه بجهت تسلی قلب او تغییر اوضاع کارخانه هستی میشود و بر
تشویق بر آید و تدبیر کار بجز تضییع روزگار و بردن برکات
وقت فائده مترتب نمیگردد و باید طالب مرتبهٔ رضا آیات و اخبار
که در رفعت مرتبهٔ اهل بلا رسیده ملاحظه نماید و بداند که هر رنجی
را در عقب گنجی و هر سختی را راحتی در پیش است پس باید ثواب بلاها
پروردگار خود چون مردان مرد بیابان بلا را بقدم صبر بپیماید
تا دشواریهای این ره بر او آسان نماید چون مریض که متحمل تلخی
و فصد و خوردن دواها میگردد و باید دانست که رضا
با دعا کردن منافاتی ندارد چه از جانب شریعت بدعا
مأموریم و خداوند عالم از ما دعا خواسته و آنرا کلید سعادت

و حاجت

و حاجات ساخته و گفتیم اینکه دعا منافی با رضا نیست مرضی

کلمة فی مدح الصبر

صبر مضطرب نگشتن در بلاها و مصائبست و ضد آن جزع و
بی تابی است که عبارت است از رها کردن عنان خود در مصیبت
و بلا بفریاد کشیدن آه و واویلا و ناله کردن و جامه دریدن و بر رو
زدن بلکه عبوس کردن و امثال آن که سبب کلی آن ضعف نفس است
و از برای صبر اقسام دیگر نیز هست مثل صبر در معارک و جنگها که
از افراد شجاعتست و صبر در حال غضب که حلم است و صبر بر مشقت
طاعات و صبر بر مقتضیات شهوات و غیرها و فی الحقیقه اکثر اخلاق
فاضله داخل در صبر است و مرتبهٔ صبر از مراتب رفیعه است و حقتعالی بیشتر
خیرات را نسبت بصبر داده است و اکثر درجات بهشت را بآن متعلق ساخته
و در هفتاد و چند موضع از کتاب خود ذکر فرموده و اوصاف بسیار
برای صابرین ثابت کرده و از برای ایشان صلوات و رحمت و هدایت را
قرار داده و مژده بودن خود را با ایشان بایشان رسانیده و در
احادیث نیز فضیلت بسیار برای صبر وارد شده و در روایت شده که نسبت
صبر با ایمان مثل نسبت سر است ببدن و کسی را که صبر نباشد بدن بی سر
باشد همچنین کسی را که صبر نباشد ایمان نیست و طریق تحصیل
مرتبهٔ صبر مراعات چند امر است اول بسیار ملاحظه نمودن

احادیث

احادیثی را که در فضیلت ابتلا در دنیا وارد شده وانکه بازاء
هر مصیبتی رفع درجه یا محو سیئه ایست و یقین داند که خیر نیست
در کسی که ببلائی گرفتار نشود دویم متذکر آن شود که زمان مصیبت
اندک و وقت آن کوتاه است و عنقریب از آن مستخلص شده بجانب راحت و استراحت میرود

بگذرد این روزگار تلختر از زهر	بار دگر روزگار چون شکر آید
صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند	بر اثر صبر نوبت ظفر آید

سیم آنکه تأمل کند که بی صبری و جزع چه فایده می بخشد هر چه
مقدر است میرسد و بی تابی سودی ندارد و قابل تغییر نبود هر چه
تعیین کرده اند بلکه جزع ثواب او را ضایع و وقار و اعتبار او را ساقط
میگرداند چهارم آنکه ملاحظه کند احوال کسانی را که ببلاهای
عظیمتر از بلاهای او گرفتار شده اند پنجم آنکه بداند
ابتلاء و مصیبت دلیل فضل و سعادت است چه آنکه

هر که در این بزم مقربتر است	جام بلا بیشترش میدهند

ششم آنکه آدمی را بواسطهٔ ریاضت مصائب تکمیل حاصل میشود
هفتم آنکه متذکر شود که این مصیبت از نزد حق تعالی است
که دوست ترین هر چیزی است نسبت باو و بجز خیر و صلاح
او را نمیخواهد هشتم آنکه تتبع کند در احوال مقربین و
ابتلاء صبر آنها را ملاحظه کند تا آنکه رغبت بصبر و استعداد
در نفس برای او حاصل شود و بدانکه مراد از صبرها است که در

ابتداء ذکر شد اما سوختن دل و جاری شدن اشک که از مقتضای
بشریت است بنده را از حد صبر بیرون نمیبرد نظیر انیمطاب که مریض
بقصد حجامت راضی و خوشنود است ولکن از درد و الم متأثر میشود

کلمة فی مدح الشکر

شکر نعمت عبارتست از شناختن نعمت منعم و شاد بودن بان و صرف
کردن در مصرفی که منعم بان راضی باشد و شکر افضل منازل اهل
سعادتست و سبب دفع بلا و باعث زیادتی نعماء است و باین جهت
امر و ترغیب بان شده است قال الله تبارک و تعالی لئن شکرتم
لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید اگر شکر کنید البته
نعمت را بر شما زیاد میکنم و اگر کفران کنید همانا عذاب من
سخت و شدید است و از این آیهٔ شریفه و از اخبار معتبره معلوم
میشود که کفران نعمت که ضد شکر است باعث شقاوت آدمی
است در عقبی و موجب حرمان و سلب نعمتهاست در دنیا شیخ
سعدی گفته و چه خوب گفته که اجل کائنات از روی ظاهر آدمی است
و اذل موجودات سگ و باتفاق خردمندان سگ حق
شناس به از آدمی ناسپاس

سگی را لقمه هرگز فراموش	نگردد گر زنی صد نوبتش سنگ
و گر عمری نوازی سفله را	بکمتر چیزی آید با تو در جنگ

و چون معنی شکر صرف نعم است در مصرفی که رضای منعم در آنست
پس علیهذا از برای بنده شاکر لازمست شناختن چیزهائیکه رضای
الهی در آنست و دانستن اموری که مکروه و خلاف رضای او میباشد
تا متمکن از ادای شکر و ترک کفران بوده باشد و راهی که بآن توان
جمیع محبوبات و مکروهات الهی را یافت طریقه شرع مقدس است که جمیع آنچه
رضای الهی است در آن یا خلاف رضای اوست بیان فرموده و از اول به
واجبات و مستحبات و از دوم بمحرمات و مکروهات تعبیر کرده پس هر که اطلاع
از جمیع احکام شریعت مطهره در همه افعال خود نداشته باشد متمکن از
ادای حق شکر الهی نیست و بدانکه طریقه شکر گذاری بچند امر است
اول نظر کردن به پست تر از خود در امور متعلقه بدنیا و بالاتر از
خود در امور دین دوم بنظر آوردن مردگان و متذکر شدن اینکه
نهایت مطلوب ایشان آنستکه آنها را بدنیا برگردانند تا در دنیا
عمل خیر کنند پس خود را از ایشان فرض کند و چنان تصور نماید که
مطلب او برآمده و بدنیا برگشته است سیم آنکه یاد کند آنچه را اگر از پیش
روی داده از مصائب عظیمه و مرضهای مهلکه که امید نجات در آن نداشته
خلاص از آنرا غنیمت شمرد چهارم آنکه هر مصیبتی که بر او وارد میشود
شکر کند که مصیبتی بالاتر از آن باو نرسیده و بر اینکه بلائی بر دین او
وارد نشده پنجم معرفت الهی و تفکر در صنایع الهیه و انواع نعمتهای
ظاهریه و باطنیه که آنها زیاده از آنست که احصاء شود

قال الله تبارک و تعالی و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها

خاتمه

بدانکه لازم است از برای پاکی نفس از اوصاف رذیله و آراستن
بصفات جمیله چند امر اول آنکه پیوسته مواظبت کند بر اعمالی که از
آثار صفات حسنه است و خواهی نخواهی نفس را بر افعالی بدارد که
مقتضای صفتی است که طالب تحصیل آنست یا در صدد بقا و محافظت
آن دوم آنکه پیوسته مراقب احوال خود و متوجه اعمال و افعال خود
باشد و هر عملی که میخواهد بکند ابتداء در آن تأمل کند تا خلاف مقتضای
خلق حسن از او سر نزند و در هیچ حال از حال خود غافل نشود بلکه
در هر روز و شب دفتر اعمال خود گشوده سر تا پایش را مرور نماید
و تفحص کند از آنچه از او صادر شده اگر کار خوب کرده حمد خدا
کند و شکر توفیق بجا آورد و اگر کار بد کرده توبه و انابه نموده
و تدارک آن نماید سیم آنکه احتراز کند از آنچه باعث تحریک قوه
شهویه یا غضبیه میشود مثلاً چشم و گوش و دل را باز دارد از
دیدن و شنیدن و تصور کردن هر چیزیکه غضب یا شهوت را
بهیجان میآورد و بیشتر سعی او در حفظ دل باشد از خیالها
چهارم آنکه فریب نفس خود را نخورد و افعال خود را حمل بر صحت
نکند و در طلب عیوب خود استقصا و سعی بلیغ نماید و بنظر دقیق
در تجسس خفایای معایب خود برآید و چون بچیزی از آنها

برخورد در ازاله آن سعی کند و بداند که هر نفسی عاشق صفات
و افعال خویش است و باین جهت اعمال و افعالش در نظرش جلوه
دارد و بدون تأمل و باریک بینی بعیوب خود برنمیخورد و خوبست
که از اصدقا و دوستان تفحص معایب خود نماید و پیوسته در صدد
باشد که دشمنان و معاندان او چه عیبی را از او اظهار میکنند پس در
صدد دفع آن عیب از خود برآید و هر آنکه دیگران از آنچه عیبهای
خود گرفتار اند پس آنچه را که از ایشان سر میزند تأمل در حسن و قبح
آن نماید و بقبح هر چیز برخورد بداند که چون آن عمل از او نیز سر زند
قبیح است و بحسن هر چیز برخورد بداند که آن عمل از او نیز حسن است
پس در ازاله قبایح خود کوشد و در کسب اخلاق حسنه سعی کند
پنجم آنکه اجتناب از مصاحبت بدان و اشرار را لازم داند و
دوری از هم نشینی صاحبان اخلاق بد را واجب شمرد و در صدد
آن باشد که مصاحبت کند با صاحبان اخلاق حسنه و بزرگان
دین زیرا که مجالست و صحبت با هر کسی مدخلیت عظیم دارد
چه طبع انسان دزد است و اینرا که مکرر از کسی دید فهم اخذ میکند

پسر نوح با بدان بنشست	خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند	پی نیکان گرفت و آدم شد

بعلاوه اینکه هر کسی مجالست کند با اهل معصیت بناچار
در عذاب ایشان شریک شود و با تش ایشان بسوزد قال الله تعالی

ولا ترکنوا

وَلا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و من بجهة
آنکه بر تو معلوم کنم که مجالست با اهل معصیت چه اثر دارد یک
حدیث شریفی که جامع است فوائد عظیمه را در اینجا نقل میکنیم
و این رساله را بآن ختم مینمائیم شیخ اجل اقدم ثقة الاسلام کلینی
عطر الله مرقده از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت
فرمود که روزی عیسی ع عبور کرد بقریه که اهل آن قریه و طیور و
حیوانات آن تمام مرده بودند حضرت عیسی ع چون مردگان ایشانرا
مشاهده کرد با حواریین فرمود اهل این قریه بعذاب الهی هلاک
شده اند زیرا که اگر بمرگ خدا خود متفرقه مرده بودند یکدیگر را
دفن میکردند حواریین که اصحاب خاص آنحضرت بودند عرض
داشتند یا روح الله از خدا بخواه که ایشانرا زنده گرداند تا ما را
خبر دهند که اعمال ایشان چه بوده که باعث هلاکت ایشان گشته
تا ما هم از آن کارها اجتناب نمائیم پس آنحضرت خدا را خواند
ندا آمد که بخوان اهل این قریه را پس حضرت عیسی ع در وقت
شب بالای بلندی رفت و فرمود ای اهل قریه یکی از ایشان جواب
داد که لبیک یا روح الله و کلمة الله فرمود بگو چه بود اعمال شما
در دنیا گفت عبادت طاغوت و دوستی دنیا با ترس کم و آرزوی
طویل و غفلت و اشتغال بلهو و لعب فرمود محبت شما بدنیا بچه مرتبه

بمرتبه

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

رسیده بود گفت مانند محبت طفل بمادرش هرگاه رو میکرد بما
از خانه خوشحال میشدیم و هرگاه پشت میکرد بما گریان می
شدیم و محزون میگشتیم فرمود عبادت شما از برای طاغوت چگونه بود
گفت اطاعت میکردیم اهل معصیت را یعنی در هر امر باطلی که ما را
بان مامور می ساختند اطاعت ایشان میکردیم فرمود چگونه شد
عاقبت امر شما گفت شبی در کمال اسایش خوابیدیم صبحگاه خود
را در هاویه دیدیم فرمود هاویه چیست گفت سجین فرمود
سجین چیست گفت کوههای است از اتش که پیوسته برافروخته میشود
بر ما تا روز قیامت فرمود شما چه گفتید و چه جواب بشما گفتند گفت
گفتیم که ما را بدنیا برگردانید تا زهد ورزیم جواب داده شدیم
دروغ میگوئید فرمود بچه سبب تو در میان ایشان با من سخن گفتی
گفت یا روح الله سبب ان بود که ایشان را بلجامهای اتشی بر دهن
زده اند و ان لجامها بر دستهای ملائکه غلاظ و شداد است
که بر ایشان موکلند اما من از ایشان نبودم لکن چون در میان
ایشان بودم همینکه عذاب بر ایشان نازل شد مرا نیز فرو گرفت
من بموئی اویخته ام در کنار جهنم نمیدانم که در جهنم خواهم افتاد
یا نجات خواهم یافت پس حضرت عیسی رو کرد بحواریین و فرمود
ای دوستان خدا خوردن نان جو و نمک و خواب کردن بر روی

مزبلها با عافیت و سلامتی دنیا و اخرت خیری است بسیار یعنی
باید قدر این نعمت را دانست تمام شد در ربیع الاول ۱۳۵۹

بقیه حاشیه است

نگهداشته بود نظر باین شاخی بست که در کنار چاه بود و خود را میان چاه آویزان
نمود پس نگاهش بته چاه افتاد که اژدهائی دهان باز کرده که هرگاه در چاه افتد
او را ببلعد در اینحال دید دو موش سیاه و سفید پیدا شدند شروع کردند بقطع کردن
طناب که بکمرش بکمر او بود در اینحال نگاهش افتاد بعسل خاک آلوده که بکنار
چاه مالیده شده بود و زنبورهای بسیار بر او جمع شده بودند آن بیچاره از یاد قطع
کردن موشها طناب را و افتادن در دهن اژدها غفلت نموده شروع کرد بخوردن
عسلهای خاک آلوده و باز زنبورها مخاصمه کردن اینحکایت را بر هر که عرضه کنی
اینمرد را احمق و سفیه میگویند که الحال چه وقت غفلت است و چه وقت خوردن
عسل است فکری برای خلاصی خود کن اینحکایت بعینه حال ما است چه انکه دنیا
بمنزله همانچاه است و اژدها که دهان گشوده مرگست و قبر ما است
و دو موش سیاه و سفید شب و روز است که پیوسته طناب عمر ما را
قطع میکند و عسل خاک آلوده لذات دنیویه است که ممزوج است
با آلام بسیار و زنبورها ابناء دنیا میباشند که پیوسته بجهة امور دنیا
با ایشان مخاصمت میورزیم نسئل الله البصیرة و العافیة
و نعوذ بالله من الغفلة و الغوایة
تمت بعون الله تعالی

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی

تمام شد

کتاب نزهة النواظر

در ترجمه

معدن الجواهر

بسعی و کوشش

جنابان مستطابان آقا میرزا محمود (شفیعی)

و آقا میرزا ابوالقاسم

(شفیعی)

و در چاپخانه اسلامیه رسید

سال ۱۳۲۸ خورشیدی
بازبینی شد

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

کتب زیر در کتابفروشی اسلامیه بفروش میرسد

قرآن کشف الایات والمطالب چاپ جدید	٤٥ ریال
قرآن کشف با تفسیر زوارئی	٤٠ «
شرح نهج البلاغه لاهیجانی بفارسی	٢٥ «
صد کلمه قصار حضرت امیرع	٢٫٥ «
کشف الاسرار تالیف ملانظر علی طالقانی	٤٠ «
معراج السعاده نراقی	٢٠ «
مقامات العلیه حاج شیخ عباس قمی	٥ «
منازل الاخره	٤ «
جلاء العیون مرحوم مجلسی	١٥ «
عین الحیوة « «	١٥ «
سیزدهم بحار ترجمه بفارسی	٣٠ «
حلیة المتقین با کاغذ اعلی	١٤ «
تحفة المجالس	٢٢ «